

An aerial photograph of a city, likely in Iran, showing a large dam structure and a river. The city is built on a hillside, and the dam is a prominent feature in the foreground. The water in the river is a deep blue color. The overall scene is a mix of urban development and natural landscape.

# اسطوره‌های جیوپولیتیک

نویسنده: عدنان خان



تألیف: عدنان خان

# اسطوره‌های جیوپولیتیک

مترجم: بکناش سادات

نشر اول دری

جدی ۱۳۹۶ هـ.ش - جنوری ۲۰۱۸ م

نشرات امت

کابل - افغانستان

info@hizb-afghanistan.com  
www.hizb-afghanistan.com

www.hizb-ut-tahrir.info  
www.qeyaam.com

﴿الم (۱)﴾

غُلِبَتِ الرُّومُ (۲)

فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلِبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ (۳)

فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ (۴)

بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿۵﴾

الف . لام . میم .

رومیان (از ایرانیان) شکست خورده‌اند. (این شکست) در نزدیک‌ترین سرزمین (به سرزمین عرب که نواحی شام است، رخ داده است) و ایشان پس از شکست‌شان پیروز خواهند شد. در مدت چند سالی. همه چیز در دست الله و به فرمان او است، چه قبل (که رومیان شکست خورده‌اند) و چه بعد (که آنان پیروز می‌گردند. ضعف و قدرت و شکست و پیروزی و غیره امتحان خداوندی است). در آن روز (که رومیان پیروز می‌گردند) مؤمنان شادمان می‌شوند. (آری! خوشحال می‌شوند) از یاری الله و الله هر کسی را که بخواهد یاری می‌دهد، و او بس چیره (بر دشمنان خود) و بسیار مهربان (در حق دوستان خویش) است.

## فهرست مطالب

پیشگفتار .....	۱
۱. دموکراسی پیش شرط ترقی است .....	۳
۲. جهان دارای جمعیت بیش از حد است .....	۷
۳. گرمایش جهانی بخاطر رشد و ترقی هند و چین است .....	۱۰
۴. جهان در حال عاری شدن از نفت است .....	۱۳
۵. مداخله غرب در سال ۱۹۹۰م در بالکان بخاطر کمک مسلمانان بود .....	۱۷
۶. سازمان ملل با حمایت .....	۲۰
۷. ملت‌های استعمارگر در افریقا ثبات .....	۲۲
۸. امریکا شکست ناپذیر است .....	۲۶
۹. کنترل دولت یهود (اسرائیل) بر ایالات متحده امریکا و جهان .....	۳۱
۱۰. اسرائیل شکست ناپذیر است، و این را در چهار .....	۳۶
جنگ سال ۱۹۴۸م و تشکیل دولت یهود .....	۳۶
بحران کانال سویس در سال ۱۹۵۶م .....	۳۷

جنگ شش روزه سال ۱۹۶۷م.....	۳۹
جنگ سال ۱۹۷۳م.....	۴۰
۱۱. عدم موجودیت کافی منابع غذایی دلیل اصلی فقر جهان سوم.....	۴۳
۱۲. ضرورت آزاد سازی اقتصادهای جهان سوم جهت انکشاف و پیشرفت.....	۴۸
۱۳. جهانی شدن آغاز فصل جدید تجارت آزاد و.....	۵۱
۱۴. کمک‌های خارجی کشورهای غربی به انکشاف کشورهای گیرنده.....	۵۴
۱۵. جهان در دو قرن گذشته شاهد رفاه و پیشرفت.....	۵۷
۱۶. جهان اسلام آماده و یا پذیرای اسلام نمی‌باشد.....	۶۲
۱۷. اسلام پس‌رفته است. از زمان توسعه سرمایه‌داری.....	۶۵
۱۸. وحدت جهان اسلام به دلیل شمار مختلف.....	۶۹
۱۹. اسلام نظام حکومت‌داری ندارد.....	۷۵
۲۰. تبنی بازار آزاد و تجارت آزاد علت اصلی پیشرفت کشورهای صنعتی.....	۸۲
۲۱. جهانی شدن گواه موفقیت پیشرفت.....	۸۴
۲۲. بازار آزاد، علت اصلی توسعه و پیشرفت اقتصادهای بهره‌ای آسیای.....	۸۶
۲۳. دبی مدل جدید اقتصادی برای جهان اسلام.....	۸۹
۲۴. آیا جنگ میان ایران و امریکا واقعی است؟.....	۹۳
نتیجه‌گیری.....	۹۸
منابع و مآخذ.....	۱۰۶

## پیشگفتار

اساساً جیوپولیتیک از رابطه و پیوند قدرت سیاسی با فضای جغرافیایی بحث می‌کند. دکترین (نظریه پردازان) جیوپولیتیک بعد از تلاش‌های "هالفورد مکیندر" در انگلستان و طرح نظریه منطقه مرکزی (هارتلند) وی در سال ۱۹۰۴م توجه بیشتری را روی این مضمون معطوف کرد. در آن زمان امپراتوری استعماری بریتانیا، مناطق مهم استراتژیک بحری را در کشمکش‌های جهانی تسخیر کرده بود و به همین دلیل به عنوان ابرقدرت بحری زمان خود شناخته می‌شد.

از آنجای که سیاست به دنبال تطبیق و اجرای قدرت است، اما جیوپولیتیک به دنبال قدرت در ارتباط با جغرافیا و منابع است. غربی‌ها در سه قرن اخیر مناطق مهم و حیاتی جغرافیایی جهان را در تسلط خود درآورده و برای کسب منابع میان هم‌دیگر جنگ‌های بیشماری را به راه انداختند. امپراتوری استعماری بریتانیا، به سبب تفوق در بحر توانست قدرت برتر دنیا را از آن خود کند؛ چون به علت کنترل بر ابحار و تمرکز روی پیشرفت‌های دریانوردی توانست بر راه‌های تجارتهای کلیدی تسلط پیدا کند و برنامه‌های خود را در اقیانوس‌ها تطبیق کند. این کشور توسط نیروی دریایی خود مناطق عظیم جهان را تسخیر نمود. هرچند ناپلیون سعی کرد سیادت و حاکمیت استعماری بریتانیا را به چالش بکشد؛ اما نهایت امر در سال ۱۸۱۵م در جنگ واترلو به شکست مواجه گردید.

آلمان در قرن ۱۹ مناطق جیوپولیتیک جهان را بوسیله رشد انقلابی نیروی زیر دریایی و خطوط آهن خویش توانست امپراتوری بریتانیا را در جنگ اول جهانی به چالش بکشد. اما در پایان با پیروزی متحدین، باعث شد بریتانیا و فرانسه غنیمت‌های جنگی خود را که تسلط

بر جیوپولیتیک جهانی نفت بود، میان هم‌دیگر تقسیم کنند. با گذشت ۲۵ سال، آلمان دوباره منحصت کشور بزرگ، قدرتمند و غنی با صنعت راکتی خویش می‌توانست موشک‌ها را پرتاب کند قد علم کرد. این دست آوردهای آلمان سبب شد تا بر پیشرفت‌های در زمینه ساخت و ساز طیاره‌های جنگی دست پیدا کند. سعی این کشور برای تغییر در توازن قدرت جهانی منجر به این شد که جنگ جهانی دوم پیش آید؛ درحالی‌که امریکا پس از جنگ جهانی دوم قدرت برتر دنیا شد و این مسئله منجر به رقابت‌های اقتصادی و هستوی و هم‌چنان رشد انرژی گردید. امریکا به سبب توانایی در مهار و کنترل منابع بوسیله پیشرفت‌های تکنولوژی توانست بر حاکمیت و تسلط کامل دست پیدا کند.

غرب سرمایه‌دار تسلط خود را با استفاده از پروپاگند ایجاد و این تصور را به با سیادت خود تفوق بخشید و حمایت کرد. هم‌چنان تعدادی از اسطوره‌ها دیگری در کنار شماری از افسانه و داستان‌ها ساخته شد تا از این طریق مشکلات داخلی و ضعف درونی غرب را پنهان کند. عواقب ناگوار آن فریب خوردن شماری زیادی مردم بخاطر سیادت و حاکمیت فرضی غرب و سرمایه‌داری بود. این موضوع باعث شد تا اکثریت مردم، غرب را به علت ایجاد این چهرهٔ مصنوعی قوی پندارند و چنان تصور کنند که جز بادی تند و نیرومند هیچ چیزی نمی‌تواند درخت غرس شده‌ای غرب سرمایه‌دار را نابود کند.

بنا به همین دلیل، دست به نوشتن این کتاب زدم. ما منحصت مسلمان باید بر وضعیت جهان، نه تنها برای دفاع از امت اسلامی و اسلام، بل برای افشا کردن و برملا ساختن ضعف‌های غرب سرمایه‌دار آگاهی حاصل کنیم. هم‌چنان به یاد داشته باشیم که جیوپولیتیک به سبب این‌که اکثریت جنگ‌ها بخاطر منابع صورت گرفته است، خیلی مهم و حیاتی است. چنان‌چه توماس وودرو ویلسون رئیس جمهور امریکا در سال ۱۹۱۹ گفت: "آیا مردی یا زنی و یا طفلکی وجود دارد که نداند بذر جنگ در دنیای مدرن امروزی بخاطر صنعت و رقابت‌های تجارتنی کشت می‌شود؟"

عدنان خان

۲ اکتوبر ۲۰۰۸ میلادی

## ۱. دموکراسی پیش شرط ترقی است

در جهان امروز پیش شرط ترقی در تمامی عرصه‌های زندگی از اقتصادی، تکنالوژیکی و رشد اکتشافات علمی گرفته تا همه و همه را دموکراسی می‌دانند. چنانچه منکور اوسلین استاد دانشگاه مریلند و اقتصاد دان مشهور جهان در کتاب خود تحت عنوان " قدرت و موفقیت" که این کتاب او برنده جایزه هم گردید می‌نویسد: "دموکراسی در کل رشد می‌کند و نسبت به دیگر نظام‌های حکومت‌داری پیشرفت می‌نماید. اوسلین ادعا می‌کند که تحت انارشی انگیزه برای دزدی و ویران‌گری وجود دارد، درحالی‌که یک دیکتاتور انگیزه برای تشویق یک مرحله کامیابی اقتصادی دارد و توقع هم دارد تا بصورت دوامدار در قدرت باقی بماند تا در آن سهمی داشته باشد. وی می‌گوید که در دموکراسی حفظ یک شهروند و ثروت منجر به سعادت و موفقیت می‌شود. چنانچه رهبران در صندوق آراء حذف می‌شوند. اوسلین حرکت به سوی دموکراسی را بذر تمدن و پیشرفت، راه‌گشا برای سعادت و موفقیت می‌داند که انگیزه برای حکومت‌داری خوب را با خواست‌ها و آرزوهای مردم به وسیله نزدیک کردن بیشتر آن افزایش می‌دهد."

هم‌چنان در یک تحقیق دیگر چنان وانمود شده است که دموکراسی پیش شرط کامیابی اقتصادی است. ایوان رودریک، کارشناس علوم سیاسی در دانشگاه ایلینیوس می‌گوید: "دموکراسی منحصیث فرا سازمان در ایجاد دیگر ساختارها کمک می‌کند و دموکراسی، تنها ساختار مناسب و مشروط بر کامیابی است. باوجود این‌که هیچ تعریف پذیرفته شده جهانی از دموکراسی وجود ندارد، اما الزاما دو اصول در هر تعریفی از دموکراسی ضروری است. اصل اول اینست که تمام اعضای یک جامعه باید دسترسی موازی به قدرت داشته باشند. اصل دوم، طوریت که تمام این اعضا باید از آزادی‌های به رسمیت شناخته شده جهانی لذت ببرند."

نگاه سطحی بر ملت‌های که تحت حمایت چنین طرز تفکر زندگی دارند و آن‌های که در سراسر جهان بنام دموکراسی مداخله کردند نشان می‌دهد که چنین استدلال و ادعا هیچ وزن و قیمتی ندارد. در حقیقت اکثریت کشورهای پیشرفته توسط پالیسی ضد دموکراسی رشد کردند. هم‌چنان ادعای وجود دارد که عدم موجودیت دموکراسی بر رشد این کشورها کمک کرده است. هنگامی که حق رأی دهی برای اولین بار در غرب مطرح شد و وارد میدان

## معرفی دموکراسی

سال‌های که حق رأی برای  
شهروندان بدست آمد:

۱۹۰۷	زیلاند نو
۱۹۱۵	دنمارک
۱۹۱۸	سویدن
۱۹۲۸	انگلستان
۱۹۴۶	فرانسه
۱۹۴۶	آلمان
۱۹۴۶	ایتالیا
۱۹۴۸	بلجیم
۱۹۶۵	امریکا

عمل گردید منحصر و محدود بر شمار اندک اقلیت‌های کشورهای غربی و صرف مردان صاحب سرمایه بود. برای آنها هم صرف این حق نظر به دارایی و دست‌آورد های تعلیمی و سن شان داده می‌شد. در امریکا سیاه پوستان پس از وضع قانون حق رأی دهی در سال ۱۹۶۵م که بر اثر جنبش حقوق مدنی ایجاد گردید، حق رأی دهی بدست آوردند. باوجودی که امریکایی‌ها اجازه داشتند در سال ۱۸۷۰م بوسیله تعدیل قانون اساسی که در آن گفته شده بود: هیچ فردی بخاطر نژاد و رنگش از حق رأی دهی محروم نیست، اما باز هم ایالت‌های جنوبی به دلیل استفاده مالیات ثابت سرانه و شرایط اقتصادی از سوی حکومت مرکزی محروم از این حق شدند.

فرانسه در سال ۱۸۳۰م حق رأی دهی و شرکت

در انتخابات را برای افرادی صادر کرد که بالاتر از ۳۰ سال سن و ۳۰۰ فرانک مالیه پرداخت می‌کردند که تقریباً ۰.۲ درصد کل جمعیت ۳۲ میلیونی را تشکیل می‌داد. در سال ۱۸۴۸م حق رأی دهی مبدل به یک موضوع جهانی شد و در جریان جنگ جهانی دوم فرانسه برای زنان نیز حق رأی دهی داد.

جاپان پس از این که بر قله‌های بلند نظامی پا گذاشت حق رأی دهی جهانی را پذیرفت و حتی بعد از آن که امریکا شرایط را بالای این کشور تحمیل کرد که بتواند قدرت را از دست رژیم اصلی کشیده و این کشور را تقسیم نماید، اقدام بر این تصمیم گرفت. امریکا در سال ۱۹۵۲م شرایط را طوری ارزیابی کرد که باید برای جاپانی‌ها حق کلی رأی دهی داده شود، اما ۱۳ سال دیگر نیز نیاز بود تا شهروندان جاپانی به این حق برسند.

در سال ۱۸۰۰م که سال بلندترین قله‌های پیروزی و حاکمیت استعماری بریتانیا تلقی می‌شد ۳ درصد جمعیت این کشور به حق رأی دهی دسترسی داشتند. تنها کسانی به این حق دسترسی داشتند که دارای زمین‌های قابل ملاحظه در ساحاتی بودند که در جریان

قرون وسطی ایجاد شده بود. آنها می‌توانستند منحصیث عضو به مجلس عام انتخاب شوند. این سیستم، تجار، صاحبان شرکت‌ها، کارگران ماهر و مسلکی را که صاحب هیچ قطعه زمینی نبودند، مانع دسترسی به حق رأی دهی میکرد. حوزه‌های که سال‌ها قبل منحصیث ساحات موفق و کامیاب محسوب می‌شدند، بیش از حد نیاز در پارلمان نماینده داشتند؛ اما اکثریت مراکز شهرها بدون نماینده بودند. بیشتر چوکی‌های پارلمان را تقریباً افرادی احتراز کرده بودند. در سال ۱۸۶۷م تنها ۱۳ درصد جمعیت این کشور به حق رأی دهی دسترسی پیدا کردند. دموکراسی دقیقاً بعد از رشد و ترقی بوجود آمد و هیچ نقشی را در ظهور و پیشرفت بریتانیا بازی نکرده است.

کشورهای در حال توسعه، هنگامی به جمعیت و شهروندان خود حق رأی دادند که ملت‌های پیشرفته با عین حالت و وضعیت روان بودند. ازینرو دیدگاه که گفته می‌شود دموکراسی باعث رشد اقتصادی می‌شود، بسیار به احتیاط و دقت بدان نگاه شود.

چین، اتحاد جماهیر شوروی سابق و آلمان بطور واضح ثابت می‌سازند که دموکراسی پیش شرط رشد اقتصادی نیست و دلایل قطعی و موثق وجود دارد که اکثریت کشورها بدون دموکراسی به پیشرفت‌های مزیدی دست یافتند. روسیه و چین بدون تقلید و پیروی از لیبرال دموکراسی غربی قدرتمند ظاهر شدند و در حقیقت این مودل را با اهانت و تحقیر چلنج دادند. بناً این سوال مطرح می‌شود که آیا رابطه‌ای میان دموکراسی و پیشرفت اقتصادی وجود دارد؟

پیشرفت اقتصادی مجموعه از سیاست‌ها و پالیسی‌هاییست که به منظور صنعتی سازی یک ملت جهت تغذیه جمعیت و ایجاد محیط تضمین کننده منافع مردم تطبیق می‌گردد و نیاز به یک پالیسی ثابت و منظم دارد تا تمام ملت را در یک سمت و جهت در نظر بگیرد، در غیر آن با تضاد و تناقض‌ها روبه‌رو می‌شود. در انگلستان انگیزه و محرک ابتدایی از منع کلیسا و اخذ ارزش‌های لیبرالی بوجود آمد و ملت را متحد ساخت. توانایی حکومت اریستوکراسی (حکومت اشرافی) به منظور به میراث بردن دارایی و زمین بود تا از این طریق بتواند در جهت دهی استعمار و پیشرفت ملت نفوذ کند و انگیزه و محرک اتحاد جماهیر شوروی سابق ناشی از سقوط تزارها بود و سپس به وسیله یکجا شدن آن با کمونیزم و رهبران

موفق آن و استنباط پالیسی‌های اقتصادی از ایدئولوژی کمونیستی به پیشرفت رسید. امریکا نیز پس از اخذ استقلال در عرصه‌های زندگی و آزادی از بریتانیا متحد شد و به پیشرفت‌های دست یافت. به همین ترتیب، جاپان پس از آن که درک کرد به چه اندازه در عقب کشورهای پیشرفته قرار گرفته، جنگ اقتصادی را شروع کرد تا بتواند پیشرفت نماید. چین تنها کشوریست که رشد آن کاملاً ایدئولوژیکی نیست درحالی که رشد ابتدایی آن بر اساس متحد سازی روی یک "ملت بزرگ" بود. آلمان نیز با چنین حالتی مشابه رشد کرد و حتی از نژادگرایی در رشد و پیشرفت خود استفاده کرد.

دموکراسی اساساً هیچ نقشی را در رشد و پیشرفت یک کشور بازی نمی‌کند. بنابراین، هیچ کشوری با حاکمیت و قیمومیت مردم خویش که به معنی حاکمیت مردم در دموکراسی است، رشد نکرده است. رابطه میان دموکراسی و رشد اقتصادی در بهترین حالت خود خیلی نازک و لطیف است. ملت‌های که طرفدار دموکراسی هستند در حقیقت در پایان رشد و ظهور شان دموکرات شده‌اند و مدل چین نشان می‌دهد که برای رشد اقتصادی هیچ نیازی به دموکراسی نیست.

## ۲. جهان دارای جمعیت بیش از حد است

تحقیقات امروزی روی ساختار جنیتیکی جمعیت انسان‌ها نشان می‌دهد که نفوس جهان ۱۵ هزار سال قبل ۱۵ میلیون (برابر با نفوس امروزی دهلی، هندوستان) است. جمعیت جهان در زمان حضرت عیسی؛ یعنی ۲ هزار سال قبل به ۲۵۰ میلیون (تقریباً عین نفوس امروزی اندونیزیا) افزایش یافته بود. در زمان انقلاب صنعتی در قرن ۱۸ جمعیت جهان تقریباً به ۷۰۰ میلیون (تقریباً مساوی به نفوس امروزی اروپا) شد. پس از گذشت دو قرن، نفوس جهان سالانه با میزان ۶ درصد افزایش در سال ۱۹۵۰م به ۲.۵ میلیارد رسید و پس از ۵۰ سال با میزان ۱۸ درصد افزایش دو برابر در قرن ۲۱ به ۶ میلیارد رسید. رشد میزان آن اکنون به کندی پیش می‌رود و با وجود برخی فاجعه‌های دموگرافیک (جمعیت‌شناسی) جمعیت جهان در سال ۲۰۵۰م به ۹ میلیارد خواهد رسید. جمعیت فعلی جهان طوری که در ماه سپتامبر ۲۰۰۸م اعلام شد به ۶.۷۲ میلیارد می‌رسد.

میزان افزایش نفوس جهان در قرن گذشته باعث شد تا جهان در پرتگاه فاجعه قرار گیرد؛ و ادعا می‌شود که ما از دسترسی به غذای که بتوانیم جمعیت فعلی جهان را حفظ کنیم خارج می‌شویم. حتی طرف‌داران جمعیت بیش از حد جهان نیز می‌گویند که رشد گسترده نفوس در جهان مسئول قحطی، ویران‌گری محیطی و ناآرامی‌های اجتماعی است و رشد اقتصادی در جهان سوم در صورتی که جمعیت جهان این‌گونه افزایش یابد ناممکن است. اما در نتیجه، سازمان‌های بین‌المللی و حکومت‌ها، برنامه‌ها و پروگرام‌های را در کشورهای جهان سوم اجرا و تطبیق نموده‌اند که بتوانند از رشد نفوس جهان بکاهند.

رشد بیش از حد جمعیت جهان با عاملی در ارتباط است که به منظور کاهش آن استراتژی در نظر گرفته شود و آن عامل، استفاده از منابع است که استفاده آن منجر به نابرابری جهانی و افزایش نفوس جهان می‌گردد.

درحالی‌که اگر تمام فرضیه‌های که روی رشد جمعیت جهان تأثیر می‌گذارد به دقت موشگافی شود جمعیت جهان به هیچ صورتی باعث اکثریت امراض و مشکلات امروزی جهانی نمی‌شود. آن‌چه معلوم است، اینست که یک اجندای سیاسی واضح در کمک به افزایش جمعیت جهان من حیث عامل فاجعه بالفعل جهان وجود دارد. این اجندا به منظور تغییر عامل

اصلی از روش زندگی، چارچوب زندگی، ناسازگاری مصرف‌گرایی، فقر و سوء رفتار مهلک در کشورهای جهان سوم جهت پایان دادن بر زندگی این کشورها استفاده می‌شود.

### جمعیت جهان در سال ۲۰۰۷

۶,۷ میلیارد	۱. جهان
۳,۹ میلیارد	۲. آسیا
۱,۳ میلیارد	۳. چین
۱,۱ میلیارد	۴. هند
۸۸۷ میلیون	۵. افریقا
۷۷۴ میلیون	۶. اروپا
۵۵۸ میلیون	۷. امریکای لاتین
۳۳۲ میلیون	۸. امریکای شمالی
۳۰۴ میلیون	۹. امریکا
۲۳۱ میلیون	۱۰. اندونیزیا
۱۸۷ میلیون	۱۱. برازیل
۱۶۳ میلیون	۱۲. پاکستان
۱۵۹ میلیون	۱۳. بنگلادیش

اداره اقتصادی و امور اجتماعی

امریکا - شعبه جمعیت

کشورهای توسعه یافته نیز با معمای جدی پیچیده مواجه شده‌اند؛ جاپان، روسیه، آلمان، سوئیس و اکثریت کشورهای شرق اروپا به لحاظ کاهش گسترده زایمان، قلت جمعیت را تجربه می‌کنند. هم‌چنان بقیه کشورهای غربی که با کاهش جمعیت روبه‌رو شده‌اند بخاطر مهاجرت نبوده است. موضوع جمعیت بیش از حد یک وسیله مفید جهت بهتان زدن و بدنام کردن کشورها با افزایش جمعیت است و در عین زمان منحنی حفظ از دست دادن ظرفیت نفوذ آینده نیز بکار می‌رود. چنانچه این مسئله به وضوح در قضیه شامل شدن ترکیه در اتحادیه اروپا به مشاهده می‌رسد. بر اساس معیارهای این اتحادیه، ترکیه به مجرد شامل شدن در اتحادیه اروپا، تقریباً ۷۰ میلیون از نفوس خود را که دومین و بزرگ‌ترین تعداد عضو اتحادیه اروپا در پارلمان اروپا است، از دست می‌دهد.

افزون برین، پیش بینی‌های جمعیت‌شناسی نشان می‌دهد که ترکیه در سال ۲۰۲۰م از آلمان در تعداد چوکی‌ها پیشی خواهد گرفت. عضویت ترکیه نتایج بزرگی را برای مسیر آینده اتحادیه اروپا به شمول موضوع مغلق پلان‌های توسعه آینده که توسط والرئ گیسکار فرانسوی روی شمولیت ترکیه تحمیل کرده بود، در پی خواهد داشت. والرئ گیسکار پیشنهاد کرده است که این کار منجر به تقاضای مراکش برای شمولیت در این اتحادیه می‌شود.

به رغم این‌که هیچ اجماع و توافق عام وجود ندارد که انگلستان اولین ملتی در جهان بود

که صنعتی شد، اما عامل آن منحنی هشت عامل پذیرفته شده است که یکی آن رشد جمعیت در جهان است. با ادغام شدن اسکاتلند در سال ۱۷۰۷م نفوس انگلستان ۶.۵ میلیون شد و یک قرن بعد به میزان دو برابر افزایش یافت و بالاتر از ۱۶ میلیون شد. مهم‌تر از همه این‌که، اکثر رشد آن بعد از سال ۱۷۵۰م که یکی از بزرگ‌ترین انقلاب جمعیت در تاریخ انگلستان محسوب می‌شود رخ داد. این رشد خیلی بحرانی و منتقدانه بود چون باعث افزایش قوه بالفعل کارگر و مصرف‌کنندگان کالا و اجناس گردید.

چین و هند نیز ثابت کردند که جمعیت زیاد پدیده‌ای خوبی است. با وجود تطبیق برنامه‌های کاهش جمعیت تحت نفوذ غرب، چین و هند تاکنون قادر نبوده‌اند که بتوانند رشد جمعیت خود را کاهش دهند. اکنون هر دو تنها کشوری هستند که دارای سریع‌ترین رشد اقتصادی در جهان اند. بناً این مسئله دیدگاه جمعیت بیش از حد را که وسایل زیاد منابع زیاد را مصرف می‌کند در تناقض و تضاد قرار می‌دهد.

جهان دارای جمعیت بیش از حد نیست؛ منابع و غذای کافی برای جمعیت کنونی جهان وجود دارد. اما قسمت بزرگ آن توسط غرب به مصرف می‌رسد.

### ۳. گرمایش جهانی بخاطر رشد و ترقی هند و چین است

تغییرات اقلیمی یکی از مهم‌ترین رشته‌های تحصیلی در علم و دانش امروزی است. این درحالیست که با در نظر داشت تمامی علوم، این رشته یک علم و رشته مشخص و معین ندارد و درک علم اقلیمی همیشه در حالت تغییر است. تغییرات اقلیمی پدیده تازه نیست؛ چون همیشه تغییرات اقلیمی وجود داشته و همیشه وجود خواهد داشت؛ منجمله: دوره معروف به "عصر یخ" که بصورت طولانی مدت کاهش دمای جهانی است یک مثال این موضوع است.

گرمایش جهانی و تغییرات اقلیمی همان میزان افزایش در میانگین درجه حرارت جهان است که حوادث طبیعی و فعالیت‌های انسانی از عوامل افزایش در میانگین درجه حرارت جهان محسوب می‌شود و موضوع بحث آن نیز همین است. حوادث طبیعی و فعالیت‌های انسانی بگونه ابتدایی بوسیله افزایش گازهای گلخانه‌ایی مشخص در هوا مانند کاربن دای اکساید (CO<sub>2</sub>) باعث گرمایش درجه حرارت می‌گردد. هم‌چنان دوره اخیر گرمایش نیز با انقلاب صنعتی که بیشترین فعالیت انسانی را داشته و موجب ایجاد کاربن دای اکساید شده همزمان بوده است و باعث شد تا افرادی چون آل گور افزایش کاربن دای اکساید را با افزایش درجه حرارت مقایسه نماید و سرانجام بدین نتیجه رسید که افزایش کاربن دای اکساید در اتموسفیر زمین عامل افزایش درجه حرارت را مشخص می‌کند.

بعد از هر چند سال محدود کارشناسان تغییرات اقلیمی هیئت بین دولتی تغییرات اقلیمی سازمان ملل متحد، گزارش‌های مهمی را با جزئیات بیشتر روی جریان درک تغییرات اقلیمی منتشر می‌کنند. در آغاز آنها درخواست کرده‌اند که باید کاهش وجود داشته باشد و این مجمع متشکل از صدها کارشناس تغییرات اقلیمی از اطراف و اکناف جهان است. در شروع ماه جنوری سال ۲۰۰۷م چهارمین گزارش هیئت بین دولتی تغییرات اقلیمی سازمان ملل متحد، بیان داشت که بیشتر از قبل در باره عامل انسانی تغییرات اقلیمی بخاطر درک علمی بهتر این مسئله مطمئن بودند. " فهم و درک گرمایش یا سرد شدن انترپوچینیک (پیدایش و تکامل انسان یا برخورد و تماس بشر با طبیعت) روی اقلیم رشد کرده است که از زمان گزارش ارزیابی سوم (TAR) که منجر به اعتماد بیشتر شد که حد اوسط تأثیر خالص جهانی فعالیت‌های انسانی از سال ۱۷۵۰م یکی از گرمایش بوده است. تعریف آنها از "اعتماد بیشتر"

و احتمال بیشتر " ۹۰ درصد چانس درست بودن آنست) و گزارش سال ۲۰۰۱ م آنها ۶۶ درصد صحت را نشان می‌داد.

### آلوده‌کننده‌های جهانی (۲۰۰۴)

کشورهای تولید کننده کاربن دای اکساید بوسیله فعالیت‌های انسانی که بصورت فیصدی ارایه شده است:

۲۲٪	۱. امریکا
۱۸٪	۲. چین
۵٪	۳. روسیه
۴,۹٪	۴. هند
۴,۶٪	۵. جاپان
۳,۱٪	۶. آلمان
۲,۳٪	۷. کانادا
۲,۲٪	۸. انگلستان
۱,۷٪	۹. کوریای جنوبی
۱,۶٪	۱۰. ایتالیا

از نگاه تاریخی، کشورهای صنعتی برای تقریباً ۸۰ درصد ایجاد کاربن دای اکساید در هوا مسئولند. از سال ۱۹۵۰ م امریکا تقریباً بصورت مجموعی ۵۰.۷ میلیارد تن کاربن دای اکساید را به هوا آزاد کرده است، در حالی که چین (۴.۶ مرتبه بیشتر کشور پرجمعیت) و هند (۳.۵ مرتبه بیشتر کشور پرجمعیت) تنها ۱۵.۷ و ۴.۲ میلیارد تن را به هوا آزاد کرده‌اند. سالانه بشتتر از ۶۰ درصد خروج کاربن دای اکساید صنعت جهانی از کشورهای صنعتی بوجود می‌آید جای که تنها تقریباً ۲۰ درصد جمعیت جهان زندگی می‌کنند.

اکثریت افزایش کاربن دای اکساید در کشورهای توسعه یافته از صنعتی سازی سریع که ناشی از زمان انقلاب صنعتی است سرچشمه می‌گیرد. امریکا با ۱۴ تریلیون اقتصاد خود از

بزرگ‌ترین آلوده کننده جهانی است و منحيث مانع جهت هر نوع توافق‌نامه یا موافقت‌نامه بر سر کاهش کاربن دای اکساید قرار گرفته است. کاهش کاربن دای اکساید در غرب به معنی تقلیل تولید است؛ این مسئله منجر به ویرانی اقتصاد به جای رشد اقتصادی در غرب خواهد شد.

کاهش مصرف در نظام‌های سرمایه‌داری "کفر" تلقی می‌گردد و مصرف تیل در کشورهای توسعه یافته نیز به گونه بی حدی نسبت به دیگر کشورها بلند است. تقلیل منابع غیر تجدید پذیر و تخریب محیطی بصورت ابتدایی بوسیله طرح مصرفی امریکا باعث شده است که مصرف تیل در امریکا نسبت به بقیه کشورهای جهانی ۵ برابر است.

گرمایش جهانی نتیجه صنعتی سازی سریع غرب با طرح دستیابی به منفعت است. با وجود این که تکنالوژی وجود دارد که باعث رشد پاک (بدون کاربن) و خارج کننده اندک مواد صنعتی است؛ اما بهای آن خیلی بلند و گزاف است و نمی‌توانند با آن وارد بازار شوند. هند و چین تنها در ۲۰ سال اخیر رشد سریع داشته است و گرمایش جهانی قبل از آن به حد بلند خود رسیده بود. در حالی که امریکا بار ملامتی را بر دوش این دو کشور بخاطر رشد سریع شان می‌اندازد، اما در حقیقت امریکا منحیث قدرت برتر دنیا تلاش می‌کند با این ترفند رشد اقتصادی این کشورها را متوقف سازد.

#### ۴. جهان در حال عاری شدن از نفت است

مبارزه برای اخذ حاکمیت جهانی میان آلمان و انگلستان در آغاز قرن ۲۰ این دو کشور را واداشت تا جهت دریافت بدیل برای به حرکت در آوردن ماشین‌های بزرگ جنگی زغالی دست به کار شوند و کشف حوزه‌های نفتی در شرق میانه در اوایل قرن ۲۰ عصر جدیدی تکنالوژی را رقم زد، شالوده تازه‌ای اجتماعی و مصرف را ایجاد و توازن قدرت را تغییر داد.

تیل فوسیل بر اساس واقعیت آن محدود است و بالاخره تمام می‌شود. اما در قرن ۲۰ هیچ‌گاهی این مسئله در محور بحث قرار نگرفت و باعث شد تا اکثریت نفت جهانی تاکنون کشف نشده و دست نخورده باقی بماند. همراه با تکنالوژی امروزی چون جت‌های جنگی، تانک‌ها و موترهای نظامی همه طوری طراحی شده‌اند که نفت را مصرف می‌کنند و اگر نفت تمام شود، این تکنالوژی‌ها بیهوده خواهند شد.

"اوج نفت" برای اولین بار در سال ۱۹۷۰ مطرح شد؛ و آن عبارت از تیوری است که نصف ذخیره‌های معروف استخراج شده نفت جهان را حساب می‌کند.

سه نکته مهم و حیاتی وجود دارد که به منظور طرح تولید آینده نفت بدان نیاز است. اول، محاسبه مقدار نفت که تاکنون استخراج شده است و این آمار به حیث تولید جمعی معروف است. دوم، تخمین ذخیره گاه‌هاست؛ مقداری که کمپنی‌ها می‌توانند از ساحات کشف شده قبل از ترک و تسلیمی آن بدست آورند و آخر این که هر فرد باید یک حدس فرهیخته و دقیق در مقدار نفت عرفی یا قراردادی بزند که در آن ساحه کشف شده و تا چه اندازه نفت استفاده شده و چه اندازه باقی مانده است.

#### ذخیره‌های جهانی نفت (۲۰۰۶)

۱. امریکا	۲۲٪
۲. جهان	۱,۱۳ تریلیون
۳. عربستان سعودی	۲۶۰ میلیارد
۴. کانادا	۱۷۹ میلیارد
۵. ایران	۱۳۶ میلیارد
۶. عراق	۱۱۵ میلیارد
۷. کویت	۹۹ میلیارد
۸. امارات متحده عرب	۹۷ میلیارد
۹. ونزوئلا	۸۰ میلیارد
۱۰. روسیه	۶۰ میلیارد
۱۱. لیبیا	۴۱ میلیارد
۱۲. نایجریا	۳۶ میلیارد
۱۳. امریکا	۲۱ میلیارد

راه ساده جهت درک صعود تاریخ اینست که دیده شود اگر تولید نفت از کشف آن پیشی گرفت و بهترین مثال برای این مسئله اینست که کشف نفت دقیقا در سال ۱۹۶۰م به حد اعظمی خود رسید. آخرین حوزه‌ای که دارای بیشترین نفت بود در سال ۱۹۸۵م در مکزیکو کشف گردید درحالی‌که اکثریت تولیدکننده‌های امروزی دارای حوزه‌های دست نخورده و بکر دارند که در سال ۱۹۵۰م کشف گردیده است. جهان امروز چهار برابر مقدار نفت را که بدست آورده است، مصرف می‌نماید و شرکت‌ها و کمپنی‌ها سعی دارند تا ذخایر جدید نفت را پیدا نمایند؛ اما آن‌چه را پیدا می‌کنند کوچک‌تر از قبل است و بنابراین، نفت اندکی تولید می‌کنند. با پایان دوره کشف نفت و تولید کنونی نفت ذخیره گاه‌های طلای سیاه را خالی می‌کند.

برخی از پیش‌بینی‌های خوش‌بینانه نشان می‌دهد که عصر تاریخی تا سال ۲۰۶۰م جریان دارد، اما تخمین‌ها و پیش‌بینی‌های موثق و دقیق زمان صعود تولید نفت را از حالا تا ۲۰۱۲م متفاوت می‌پندارند.

اگر معنی تولید این باشد که باید بزودی تقلیل جهانی را شروع کنیم، پس باید قبلا کشورهای را که به بلندترین قله رسیدند و یا نزدیک اند تا برسند را مورد بررسی قرار دهیم. از هفت کشور پیشتاز تولیدکننده شش آن در حال زوال است یا این‌که به صعود تولید نزدیک است. امریکا در سال ۱۹۷۱م ناروی در سال ۲۰۰۱م و انگلستان در سال ۱۹۹۸م به حد اعظمی تولید (صعود تولید) رسیدند و ایران از هفت تولیدکننده برتر نفت یگانه کشور است که واضحا توانایی افزایش تولید را دارد.

عوامل دیگری نیز وجود دارد که مسئله حد اعظمی پیش از وقت را حمایت می‌کند. برای بیشتر کمپنی‌های نفتی (بطور مثال نفت شیل) دشوار است تا ذخیره‌ها و مناطق تخصیص یافته نفت را عوض کنند و یا ذخیره‌های قبلی را دوباره پر کنند.

استحکام صنعت نفت، کاستی ذخیره گاه نفتی را بوسیله یکجا کردن ذخیره گاه‌های موجود نفت پنهان می‌کند. کمپنی‌های نفتی مانند بریتیش پترولیم (BP)) جاگزینی بوسیله توافق‌نامه‌های تولیدی در حوزه‌های سابقه (بطور مثال روسیه) نسبت به شناسایی یا اکتشافات ناب و پاک متوسل شده‌اند. سرمایه‌گذاری در اکتشافات نیز در حال فروریزی است. واکنش

فنی و صنعتی از کشور بزرگ تولید کننده نفت عربستان سعودی سطح ختم شدن و تمام شدن آن را نشان می‌دهد.

سیاست خارجی امریکا در برابر شرق میانه، افغانستان، هند، چین و دولت‌های آسیایی نشان دهنده ضعف این دولت‌ها بر سر نفت و گاز است و همین دلایل باعث شد تا اوج نفت وارد جریان بازار گردد و دیدگاه کسانی را که می‌گویند جهان در حال عاری شدن از نفت است منحنی یک درد سر جیوپولیتیک برای قدرت جهانی محسوب شده‌است. درحالی که حقیقت این مبحث برخی از موضوعات سیاسی را وارد لفافه می‌سازد.

از آنجای که کاهش مصرف تابوی آخری برای غرب است، عاری شدن جهان از نفت نیز یک بهانه مناسب برای آن بخاطر مصرف محسوب می‌شود. چنانچه هر کشور و ملت بخاطر کم شدن تدریجی نفت دست و پا می‌زند، ولی این مسئله واقعیت غرب را به خوبی برملا می‌سازد. کشورهای غربی ۵۰ درصد مهم‌ترین منابع قرن ۲۱ را به مصرف می‌رسانند؛ اما کم‌تر از ربع آن را تولید می‌کنند؛ یعنی بالاتر از مصرف نسبت به تولید نفت است و نفت هم در حال کم شدن است که باعث بحران انرژی می‌گردد.

#### مصرف جهانی نفت (۲۰۰۷)

۱. جهان	۸۵ میلیون
۲. امریکا	۲۰٫۶ میلیون ۲۴٪
۳. چین	۷٫۸ میلیون ۹٫۳٪
۴. روسیه	۲٫۶ میلیون ۳٫۲٪
۵. آلمان	۲٫۳ میلیون ۲٫۸٪
۶. فرانسه	۱٫۹ میلیون ۲٫۳٪
۷. انگلستان	۱٫۶ میلیون ۲٪
۸. اسپانیا	۱٫۶ میلیون ۲٪

ارزیابی احصائیه ایی انرژی جهان ۲۰۰۷

امریکا تنها ۸ درصد نفت جهان را صادر می‌کند، اما ۲۵ درصد نفت جهان را مصرف می‌نماید. چنین مصرف هنگفت از سوی کشورهای غربی هرگز قابل تحمل نیست؛ چون غرب در قدم اول بالای شمار اندک حوزه‌ها برای سهم بزرگ خوراک روزانه خود تکیه کرده است. باوجودی که جهان ده‌ها هزار حوزه‌های عملیاتی دارد، ولی تنها ۱۱۶ حوزه آن بیشتر از ۱۰۰ هزار بیرل نفت در روز را تولید می‌نمایند که ۵۰ درصد تولیدات جهانی محسوب می‌شود.

اکثریت این حوزه‌ها بیشتر نسبت به ربع یک قرن قبل کشف شده‌اند که نشانه‌ای از تمام

شدن آن را می‌دهد. در حقیقت، برخی حوزه‌های بزرگ جهان - به شمول غوار در عربستان سعودی، برگان در کویت، کنتریل در مکسیکو و سموتلور در روسیه - در آستانه یاپان یافتن هستند. تقلیل یافتن نفت این حوزه‌های بزرگ مشکلات عظیمی را خلق خواهد کرد و جبران از دست دادن تولیدات سرو صدا های زیادی را در هزار ها حوزه کوچک دیگر افزایش خواهد داد و این واقعه ممکن اتفاق بیافتد.

اگر مصرف امریکا افزایش یابد، رقابت بر سر کاهش تدریجی منابع انرژی نیز شدت خواهد گرفت و این مسئله سرزمین‌های اسلامی، بویژه عراق را از اهمیت خاصی برخوردار خواهد کرد و اشغال آن بر سر حصول طلای سیاه نیز توجیه خواهد شد. اگر نفت در حال ختم شدن است آنهم به سبب طرح مصرفی بی حد غرب نسبت به کم بودن نفت است.

## ۵. مداخله غرب در سال ۱۹۹۰م در بالکان بخاطر کمک مسلمانان بود

حمله ناتو در سال ۱۹۹۳م بر یوگوسلاویا از سوی غرب منحنیث نتیجه رد لجوجانه یوگوسلاوی‌ها در برابر پلان معقول صلح مطرح شده بود- بطور خاص نپذیرفتن پلان نیروهای امنیتی بین‌المللی جهت تطبیق پلان صلح در کوزوو. مداخله غرب و در نهایت بمباردمان کشورهای اسلامی توسط ناتو ثابت می‌سازد که جنگ کنونی "جنگ علیه ترور" در حقیقت جنگ علیه اسلام است؛ اما چنان وانمود شده است که غرب می‌خواهد به هدف "بشردوستانه" در سرتاسر جهان مداخله کند و حتی مسلمانان را کمک کند. چنانچه ظاهراً در سال ۱۹۹۳م این کار را در یوگوسلاویا انجام داد.

جیمز روبین معاون پیشین رئیس‌جمهور بیل کلنتن و سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا از این دیدگاه در سال ۲۰۰۳م استقبال کرد. وی گفت: "امریکا با اشغال عراق سلطه و حاکمیت اخلاقی را که در طول سال‌های متمادی از بهر ترویج و توسعه حقوق بشر، حفظ مسلمانان از قتل عام در کوزوو، اما ناوقت تر در بوسنیا بدست آورده بود بر باد داد."

در واقعیت اقدام آمریکا در سال ۱۹۹۳م یک اقدام جیوپولیتیک متفاوت و بود؛ بی‌ثباتی جیوپولیتیکی در بالکان در جریان سال‌های ۱۹۹۰م توسط آمریکا به منظور کاهش نفوذ روسیه در منطقه و افزایش وابستگی اروپا به خود و قانونمند کردن و توجیه کردن ناتو بود؛ چون این سازمان بعد از جنگ سرد به شدت بیهوده و یک سازمان اضافی دیده می‌شد.

قدرت‌های غربی به ویژه آمریکا و انگلستان برای جدایی یوگوسلاویا تلاش کردند. چنانچه این مسئله بعدها توسط وارین زیمرمن سفیر آمریکا در یوگوسلاویا در سال ۱۹۹۲م قبل از بروز دشمنی اعلام گردید. وی گفت: "هدف ما تجزیه یوگوسلاویا به دولت‌های مستقل است." در ۱۸ مارچ ۱۹۹۲م اتحادیه اروپا معامله‌ای را در لیسبون میان مسلمانان بوسنیایی، کروات‌ها و سرب‌ها انجام داد که جمهوری سرب را به سه بخش نژاد محور که منحنیث کنفدراسیون عمل می‌کرد و منحنیث دولت مستقل کاربرد داشت تقسیم نمود. اما این توافق‌نامه از سوی آمریکا تحریم و تخریب گردید و علی‌جا از یتیبگوویک، رئیس‌جمهور بوسنیا را تحت فشار قرار داد تا از این توافق‌نامه با اعلام ایالتی سرباز زند. وی گفت: "این مسئله توسط همه‌پرسی در اول ماه مارچ تصدیق و توجیه گردید. جوز کتیلیرو دبیرکل اتحادیه کشورهای غربی پذیرفت که

رئیس‌جمهور علی‌جا ازیتبگویک شخص مناسب است و کمک‌های وی در جهت تخریب و ویرانی معامله نقش مهمی را بازی کرد. هم‌چنان برای دولت متحد بوسنیایی‌ها با میانجیگری غربی‌ها جنگید و همین مسئله باعث جنگ داخلی بوسنیا گردید.

هم‌چنان امروز ۱۱ هزار سرباز در بوسنیا، کوزوو و مقدونیه برای صلح نمادین مستقر شده‌اند. درحالی‌که این سربازان تأمین کننده امنیت منافع امریکا هستند. لی همیلتون از اعضای سابق کانگرس امریکا در روزنامه نیویارک تایمز نوشت: "ما کنترل کامل را بر بالکان بدست گرفتیم و مقامات امریکا عمل‌کرد مدیریتی خود را بالای تمام دولت‌های سابق یوگوسلاویا آغاز کرده‌است. ما واقعا طرفدار کنسول هستیم."

کرین تالبوت از کارشناسان جیوپولیتیک گفت: "تصمیم امریکا و ناتو این بود تا به هر قیمتی شده کوزوو و در نهایت تمام یوگوسلاویا را اشغال کند و بخاطر منابع طبیعی وافر که دارد می‌خواهد افکار مردم را اغوا نماید. کوزوو به تنهای بزرگ‌ترین منابع معدنی را در تمام اروپا و غرب روسیه دارد."

نیویارک تایمز در ارزیابی که داشت نوشت: "ارزش واقعی املاک و سرمایه بالکان برابر با ۵ میلیارد دلار امریکایی است که دارای طلا، سیلور، سرب خالص، زینک، کادمیوم و هم‌چنان ده‌ها میلیون دلار نفع سالانه دارد. کوزوو نیز دارای ۱۷ میلیارد تن ذخیره‌های زغال سنگ است و این حوزه (مانند صربیا و آلبانیا) نیز ذخیره گاه‌های نفتی دارد."

رئیس‌جمهور بیل کلنتن گفت: "و اگر ما می‌خواهیم رابطه قوی اقتصادی داشته باشیم که ما را قادر بسازد که برای تمام جهان مال به فروش برسانیم، اروپا در این زمینه برای ما نقش کلیدی دارد... و کوزوو آن‌چه را که ما می‌خواهیم فراهم می‌سازد."

از زمان که بمباردمان پایان یافت و شمار معدودی پایگاه‌های امریکا در بالکان مستقر گردید، یک پایگاه نظامی در کوزوو که از جمله بزرگ‌ترین پایگاه‌های خارجی امریکا پس از جنگ ویتنام محسوب می‌شد، ایجاد شد. تسلط امریکا بر ناتو بدین معنی است که مداخله توسط نیروهای ناتو در بالکان نفوذ امریکا در منطقه را تأمین می‌کرد. یک نسخه دستورالعمل پلان دفاعی پنتاگون که در سال‌های ۱۹۹۴-۱۹۹۹م به بیرون رخنه کرد نشان می‌دهد که امریکا "باید در تلاش جلوگیری از هر نوع ظهور و ایجاد طرح و ترتیب امنیتی در اروپا باشد

که قوت ناتو را تضعیف می‌نماید... بنابراین، یکی از اساسی‌ترین موارد مهم جهت حفظ ناتو منحصراً ابزار ابتدایی دفاعی و امنیتی غرب است. هم‌چنان کانال نفوذ و شرکت امریکا در قضایا و امور امنیتی کشورهای اروپایی است."

بنابراین تمام موارد فوق‌الذکر نشان می‌دهد که نفوذ روسیه، نفت در دریای کسپین و تجدید حیاتی ناتو (جهت ادامه نفوذ امریکا) در عقب‌مداخلات امریکا و غرب اهداف جیوپولیتیک بودند و زندگی هزارها انسان بیگناه و کشتار آن‌های که در سربرنیتسا قتل‌عام شدند تنها بخاطر تداوم تسلط امریکا و منفعت این کشور در منطقه بود.

## ۶. سازمان ملل با حمایت از قانون بین المللی بستر خوبی برای تنظیم روابط جهانی و حل بحران‌های بین المللی شد

در جریان جنگ جهانی دوم وحشت و دهشت و قساوت و نسل کشی جریان داشت که این مسئله منجر به اجماع عمومی برای ایجاد سازمانی شد که بتواند در آینده از هم‌چو مصیبت و فاجعه بزرگ جلوگیری نماید. بنابراین، سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۵م به منظور هدف والای که "حفظ نسل‌های بعدی از تازیانه خونخوار جنگ" بود تأسیس گردید؛ اما پس از ایجاد آن ۲۵۰ بحران و کشمکش‌های جهانی اتفاق افتاد و این قضیه بطور واضح نشان می‌دهد که سازمان ملل متحد یک ارگان ناموفق برای تحقق هدفی بود که برای آن تأسیس شده بود. غرب و هم‌چنان شمار زیادی پالیسی سازان جهان سوم سازمان ملل متحد را یک ارگان غیربیطرف (طرفدار یک جناح) و یک سازمان جهانی که ۲۰۰ عضو دارد، محسوب می‌کنند و تنها حامل چراغ ارزش‌های جهانی شدن، رفتارهای چند جانبه، دموکراسی، کثرت گرایی، سکولاریزم، مصالحه، حقوق بشر و آزادی می‌دانند و همه اینها دور از حقیقت نیستند.

سازمان ملل متحد، در حقیقت یک ابزار استفاده و سود جویی و سود طلبی است؛ چون ظاهراً و ذاتاً اساس ساختار آن چنین واقعیتی را برملا می‌سازد که یک نهاد مشروعیت دهنده تجاوزها و بد رفتاری‌های استعمارگران و اعضای دایمی شورای امنیت است.

این سازمان در سال ۱۹۹۴م از جلوگیری نسل کشی در روندا به سبب رد اعضای شورای امنیت جهت تصویب اقدام نظامی که منجر به قتل تقریباً یک میلیون انسان شد ناکام ماند. فرانسه (عضو دایمی شورای امنیت) شورشیان توتسی را علیه رژیم هوتو حمایت کرد که این جنگ داخلی قومی دوره استعمار را دوباره زنده نمود. در وسط این بحران برای نیروهای حافظ صلح سازمان ملل دستور داده شد تا به جای حفظ توتسی‌ها تنها کارمندان خارجی را از رواندا نجات دهند و این موضوع حافظان صلح بلژیکی را واداشت تا مکتب تخنیکی را که پر از ۲ هزار مهاجر بود به حالت خود رها کنند، درحالی که ملیشه‌های هوتو در بیرون منتظر این فرصت بودند. بعد از آن که بلژیکی‌ها محل را ترک کردند، ملیشه‌ها وارد مکتب شدند و قتل عام فجیع را در داخل مکتب انجام دادند که صد ها طفل نیز شامل این کشتار بود و تنها چهار روز بعد شورای امنیت رأی داد که باید نیروهای خود را به ۲۶۰ نفر کاهش دهد.

سناریویی مشابهی نیز یک سال بعد که به "قتل سربرنیتسا" معروف است اتفاق افتاد. با وجود این که انگلستان و آمریکا می‌خواستند منطقه را منقسم کنند؛ اما آمریکا می‌خواست ناتو نیروی امنیتی عملی (غیر رسمی یا رسمی) موجود باشد. سازمان ملل متحد سربرنیتسا را برای مهاجرین "بهشت امن" ساختند و ۶۰۰ حافظ صلح هالندی را برای حفاظت آن گماشت که بعداً اینها کمپ را به نیروهای صرب تسلیم نموده و آنها همه‌ای مهاجرین را قتل عام کردند. سازمان ملل بار دیگر از مداخله در جریان جنگ دوم جمهوری دموکراتیک کانگو ناکام شد و با قطعنامه ۱۲۹۱ شورای امنیت سازمان ملل نیروهای حافظ صلح سازمان ملل در ماه جنوری ۲۰۰۰م ایجاد شد تا پروسه صلح را نظارت کنند. این در حالیست که ناکامی نیروی حافظ صلح جهت مداخله در جریان جنگ داخلی منجر به پایان زندگی تقریباً ۵ میلیون انسان شد.

سازمان ملل مشکلات و کشمکش‌های اسرائیل فلسطین را بوجود آورد و بر ناکامی خود برای تطبیق شرایط قطعنامه شورای امنیت با تطبیق گزینشی قانون بین‌المللی ادامه داد. سازمان ملل بحیث یک ارگان بی‌تأثیر برای همه هویدا شد؛ چون از سوی امپریالیست‌ها اداره و مدیریت می‌شود و در زمان جنگ دوم عراق سازمان ملل کنار زده شد و آمریکا این حقیقت را پنهان نکرد. جان بولتون نماینده آمریکا در سازمان ملل با اظهارات انتقادی از سازمان ملل در سال ۲۰۰۴م گفت: "هیچ چیزی به مانند سازمان ملل وجود ندارد و تنها جامعه جهانی وجود دارد که تنها از سوی ابر قدرت موجود؛ یعنی آمریکا رهبری می‌شود." در واقع سازمان ملل یک ارگان جهانی است که پنج عضو دائمی آن (آمریکا، روسیه، انگلستان، فرانسه و چین) از تأثیر و گسترش سیاست‌های خارجی خود استفاده می‌کنند و مشکل، در حقیقت روی مفهوم قانون بین‌المللی متکی است که در واقع وجود ندارد. صرف می‌توان گفت که نورم‌های بین‌المللی و عرف بین‌المللی وجود دارد، نه قانون بین‌المللی و از آنجای که چنین قانونی وجود ندارد. پس باید توقع دولت-ملت را داشت تا دستورات و قواعد سازمان‌های بین‌المللی را هنگامی که با خواست‌های شان؛ با رئالیزم جدید برابری نکند به استهزاء بگیرند- (تیوری سیاست‌های جهانی، والتز. ک. ۱۹۷۹).

## ۷. ملت‌های استعمارگر در افریقا ثبات را به ارمغان آوردند، درحالی‌که حرکت آنها باعث بی‌ثباتی متداوم است.

ملت‌های استعمارگر این مفهوم را در اذهان تداعی کردند که هر جای بروند با خود منفعت می‌برند. مورخین افریقا نیز از تمایل به استعمار و فکر آنها متأثر شدند و جنبه‌های مثبت استعمار را چون توسعه زیر بناها و آموزش و پرورش توصیف کردند. نژادگرایی، استعمار و نسل کشی توسط استعمارگران بصورت متداوم جریان داشت و از حد خود گذشت. استعمارگران از خود فکری را بجا گذاشتند که افریقا و دیگر ملت‌های مستعمره بدون کمک اروپایی‌ها قادر به ادامه زندگی نیستند.

منابع بیکران و منابع طبیعی افریقا توجه بسیاری ملت‌های اروپایی را در استعمار این قاره به خود جلب کرد. ملت‌های اروپایی بر سر غنیمت با هم رقابت می‌کردند. ازینرو، بدون شک شدت رقابت میان اروپایی‌ها بر سر استعمار افریقا به منظور برده‌گیری مردم و سرقت سرمایه طبیعی این قاره بود و پروپاگند دموکراسی و ارزش‌های غربی به سختی به چشم می‌خورد.

ملت‌های اروپایی مستقیماً تمام جاده و پس‌کوچه‌های افریقا را با استفاده از ارتش و نیروی خود تسخیر کردند. بخش‌های افریقا چون برون‌دی، رواندا، تانزانیا و نامیبیا از سوی آلمان اداره می‌شدند. ایتالیا بخش‌های اریتره و سومالیا را رهبری می‌کرد و اسپانیا در غرب افریقا برای خود جای پای ثابت ساخت. بلجیم بطور بی‌رحمانه بالای کانگو حاکمیت نمود و انگلستان حاکمیت و قیمومیت خود را در سراسر جنوب افریقا و آنچه که امروز بنام سودان، گانا، زیمبابوه، ملاوی و نایجیریا معروف است حاکم کرد. فرانسه نیز تسلط خود را بر دو ملت جنوب افریقا به شمول سنیگال، ساحل عاج و هم‌چنان چاد و جزیره‌ی مالاگازی و کومورو استوار ساخت.

برای دهه‌ها، افریقا برای آنها بازار آزاد اموال بود. مهم‌تر از همه این‌که، افریقا برای اروپایی‌ها مواد خام ارزان و در برخی موارد مواد مفت چون کتان، رابر، چای و غیره را فراهم می‌کرد.

بدون شک قوه کار انسانی رایگان را بوسیله تجارت برده به استعمارگران هدیه داد و

این همه توسط تلاش‌های خستگی ناپذیر ماشین آلات صورت گرفت تا حضور استعمارگران اروپایی را در میان بومی‌های آفریقا آرام‌تر کند. این قاره از بهر رقابت‌ها میان ملت‌های اروپایی با کشمکش‌های نظامی به دهکده وحشت و خون آلود مبدل شد و در نتیجه ستیزه و رقابت‌ها منجر به حمایت دیکتاتورها در کشورهای مختلف، طرح انجام کودتا و اهدای قرضه برای وفاداری شد. در فرجام این کشمکش‌ها منجر به بالا رفتن قرضه‌ها بیش از ۳۷۰ میلیارد دالر شد که ۶۵ درصد مجموعه درآمد کل قاره را نشان می‌داد. این رقابت‌ها و کشمکش‌ها حتی منجر به فرش بیش از ۳۰ میلیون مین زمینی در آفریقا گردید که ۲۵ درصد تمام مین‌های زمینی در بقیه کشورهای جهان محسوب می‌شود.

در هنگام استعمار آفریقا، قدرت‌های شاهی اروپایی وارد تلاش‌های بزرگ در عرصه حفظ قلمرو خود شدند و سرحدات را ایجاد نمودند تا مطمئن شوند که قلمرو شان توسط دیگر قدرت‌ها غضب نمی‌شود. پافشاری بر سر ایجاد سرحدات در اطراف قلمرو به منظور جدا کردن خود از قدرت‌های استعماری تأثیر تجزیه شدن را داشت.

قبل از درگیر شدن بر سر آفریقا، دریای کانگو سرحد جغرافیایی طبیعی بود و گروه‌های در دو طرف آن زندگی می‌کردند که زبان و فرهنگ مشترک داشتند و تقسیم زمین‌های کنار دریا میان بلجیم و فرانسه استعمارگر، این گروه‌ها را از هم جدا کرد. کسانی که در صحرای بزرگ آفریقا یا صحرای سیاه آفریقا زندگی می‌کردند و قرن‌ها در سراسر قاره تجارت می‌نمودند، خط فاصل میان خود یافتند که تنها در نقشه اروپایی‌ها موجود بود. برای مدیریت بومی‌های آفریقا و تضمین متداوم حاکمیت استعمار یک سلسله پالیسی‌ها را وضع کردند. مناطق که مسکن‌گزینی اساسی و قابل توجه داشتند مانند رودیسیا(زیمباوی امروزی) و آفریقای جنوبی، نظام شهروندی درجه دوم وضع گردید تا برای قدرت‌های سیاسی اروپایی کار آسان شود. در کانگو جمعیت بومی‌ها با رفتارهای غیر انسانی و حتی برده داری روبه‌رو بودند. اروپایی‌ها حتی توازن قدرت را با ایجاد تقسیمات قومی که قبلاً سابقه نداشت تغییر دادند. و اما امروز رواندا و بروندی دو گروه قومی مختلف؛ هوتوها و توتسی‌ها زمانی که استعمارگران آلمانی کنترل این حوزه را در قرن ۱۹ گرفتند یک ملت و یک فرهنگ شدند. بعد از مختلط شدن، ازدواج و یکجا کردن ادای مراسم فرهنگی در طول قرن‌ها و از میان

برداشتن نشانه‌های فرهنگ تقسیم بندی دیگر به شاخه‌ها جدا نشدند. بلجیم سیاست افتراق نژادی را جهت کنترل منطقه وضع نمود؛ چنان‌چه جدا سازی یا افتراق نژادی اساس فرهنگ اروپایی در برابر دیگر ملت‌ها را تشکیل می‌داد و واژه هوتو در اصل بر می‌گردد به مردمان زراعت پیشه‌ای که به زبان بانتو صحبت می‌کردند و سپس از غرب به سرزمین‌های امروزی رواندا و بروندي حرکت کردند. اما واژه توتسی از مردمان مواسی پیشه اقتباس شده است که بعدها به این حوزه مهاجرت کردند. این واژه‌ها نمایانگر حالت و وضعیت اقتصادی مردمان نیز هست و فردی که تقریباً ۱۰ یا بیشتر از آن مواسی در دست می‌داشت، توتسی گفته می‌شد و اما آن‌های که مواسی کمتر داشتند بدون تاریخ نسبی شان هوتو تلقی می‌شدند. بلجیمی‌ها نظام نژاد پرستانه‌ای را معرفی کردند که در آن برخی شاخصه‌ها مانند زیبا پوست، قد بلند، بینی باریک را منسوب به نژاد حام تصور کردند که مربوط افرادی می‌شد که از نگاه نسبی با توتسی نزدیکی داشتند و سپس برای این افراد در میان مردمان مستعمره قدرت داده شد.

باوجود این‌که برخی بومی‌ها مقامات بلندی را اتخاذ می‌کردند، اما تقریباً در تمام موارد یک تراژیدی برای اروپایی‌ها بود و ازینرو سعی می‌کردند به جای استخدام افراد ماهر و با استعداد باعث ایجاد اختلاف و حساسیت میان اقوام و قبایل گردند. وینسینت خاپویا این موضوع را در کتاب خویش که ادعای اروپایی‌ها را در زمینه رشد و ترقی افریقا به بررسی گرفته بود چنین می‌نویسد: "بر اثر حاکمیت استعمارگران بلجیمی سبب شد که آنها سرمایه بزرگی را از زیر خاک این قاره به بلجیم منتقل کنند، اما افریقایی‌ها تحصیلات و آموزش اندکی را کسب کردند که تنها می‌توانستند انجیل بخوانند، به حد کافی از ماموران یا مبلغین مذهبی دستور بگیرند و مطابق آن عمل کنند و بصورت بهتر منحصیث کاتب در بروکراسی استعماری کار نمایند."

خپویا هم‌چنان از مساعدت‌های اروپایی‌ها در جهت رشد و ترقی افریقا پرده بر می‌دارد و می‌نویسد: "تمام قدرت‌های استعماری توجه مهم خود را بالای وضعیت اقتصادی متمرکز کردند. این مسئله شامل غضب و تملک زمین، مجبور کردن مردم به کار، معرفی محصولات نقدی، حتی چشم پوشی از محصولات غذایی، توقف طرح تجارت میان افریقایی‌ها که در زمان قبل از استعمار وجود داشت، معرفی کارگران از هندوستان... و تداوم افریقا بحیث منبع

مواد خام برای صنعت اروپایی‌ها. بنابراین، بدین صورت هیچ حوزه و قاره‌ای صنعتی نمی‌شود." افریقای امروز سعی دارد از سیاست‌های استعماری اروپا خون جاری کند. هنگامی که انگلستان در قرن ۱۹ نیروی مسلط بر جهان بود و اما حالا این معادله در قرن ۲۱ با جاگزینی امریکا منحنی قدرت برتر دنیا تغییر کرده است. عزیمت استعمارگران در سال ۱۹۶۰م از قاره اروپا بدینسو صرف از کنترل مستقیم بوسیله دیکتاتورها، ارتش، قرضه‌ها و هژمونی تغییر کرده است و این حرکت استعمارگران نبود که باعث بی ثباتی در افریقا گردید؛ بلکه مداخلات استعمارگران برای تقریباً ۲۰۰ سال بود که باعث شد خون افریقا بخاطر تشنگان منابع این سرزمین جاری شود.

## ۸. آمریکا شکست ناپذیر است

در شروع قرن ۲۱ آمریکا بزرگ‌ترین قدرت جهان بود؛ اما ۱۰ سال پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی آمریکا با چالش‌ها و مشکلات اندکی از سوی هر ملتی مواجه شد و طوری تلقی می‌شد که به تسلط کامل دست پیدا کند و هیچ کشمکش یا رقابتی معنا داری میان مارکسیزم و بازار آزاد وجود نداشته باشد. چنان معلوم می‌شد که لیبرال دموکراسی غرب بحیث "ساختار نهایی حکومت بشری" خواهد بود. این مسئله منجر به سیاست‌های توسعه‌یابی محافظه کارانه جدید شد تا چنین سناریو در آینده قابل پیش بینی ادامه یابد. به سبب همین آب و هوا اکثریت مردم حاکمیت جهانی آمریکا و شکست ناپذیری او را پذیرفتند. درحالی‌که یک دهه بعد این موضوع از حقیقت بدور نخواهد بود و ارزیابی دقیق و هوشیارانه‌ای توازن قدرت و سیاست خارجی امریکای متزلزل را پیش بینی می‌کند.

خون آمریکا از دو زخم که در جریان جنگ عراق و افغانستان برداشته است، جاریست و آهسته آهسته به مرگ نزدیک می‌شود. هر دو جنگ، طولانی‌تر از جنگ جهانی دوم است. ارتش آمریکا که پیشرفته‌ترین ارتش و مجهز با تکنالوژی جدید است تاکنون نتوانسته گروه‌های مقاومت‌گر، جنگجو و غیر حرفه‌یابی را با استفاده از سلاح‌های پیشرفته شکست دهد. در نتیجه آمریکا می‌بایست روی ملت‌های منطوقی اتکا کند تا از این سیه رویی جلوگیری نماید. آمریکا همدستی سوری‌ها و ایرانی‌ها را بوسیله چینل دروازه عقب مدنظر گرفته است تا بتواند ثبات را حفظ نماید و با استفاده از ایران ثبات در قسمت‌های جنوب عراق را برقرار کرده است. این کار توسط دو آیت الله ایران - آیت الله سیستانی و عبدالعزیز الحکیم رهبر شورای عالی انقلاب اسلامی ایران بدست آمد. عبدالعزیز الحکیم ۱۰ هزار سرباز در اختیار خود دارد و بصورت خشن برای فدرالیزم در حوزه‌های جنوبی مبارزه می‌کند و ۹ ولایت را می‌خواهد یکجا نماید. اعلام عراق برای خود مختاری شیعه‌ها با پلان آمریکا برای تجزیه عراق همسانی داشت و این بود دلایل اولی که گزارش بیکر - همیلتون برای اشتراک ایران و سوریه دعوت کرد، چون ایران بطور خاص خانه عراقی‌های جنوبی است.

همین ایران است که ثبات را در شمال و جنوب افغانستان حفظ می‌نماید و مقاومت‌گران پشتون را از گسترش در چنین ساحات مانع شده است که این مسئله کمک مهمی برای آمریکا

کرده است. تهران با ایجاد یک تعداد پروژه‌های بازسازی بدین موضوع دست یافت که ناتو را کمک کرد تا بر ساحات اندکی مقاومت کار کند. ایران کلید مهم در براندازی نظام طالبان در افغانستان بود و جاده‌ها، لین‌های انتقال برق، پایگاه‌های سرحدی را به شمول دیگر پروژه‌های زیربنایی ساخت. کالونل کریستوفر لانگتن، مدیر اداره تحلیل دفاعی در انستیتوت بین‌المللی برای مطالعات استراتژیک لندن گفت که ایران یک کشور مهم در راستای رشد و توسعه زیربناها در افغانستان است: "آنها با تلاش‌ها در گذشته در برابر طالبان رابطه نزدیک داشتند؛ اما بخاطر نفوذ خود ایران می‌توان مردم هزاره را به آنها ببرد. و اما در بعد رشد و ترقی، ایران قبلاً در پروژه‌ها سهیم بوده است. بطور مثال، جاده‌های که از بندر عباس شروع می‌شود و بعد از آن وارد خلیج فارس شده و از داخل افغانستان به آسیای مرکزی می‌رسد. این پروژه یکی از مهم‌ترین و حیاتی‌ترین پروژه برای آینده افغانستان است. موضوعات مهم سیاسی، اقتصادی و امنیتی وجود دارد که افغانستان و ایران را با هم وصل می‌سازد."

و این دیدگاه ریچارد هاس، رئیس اتاق فکر امریکا را واداشت تا در زمینه اظهار نظر کند وی گفت: "عصر حاکمیت امریکا در شرق میانه خاتمه یافته است و یک دوره جدید دیگر در تاریخ رقم خورده است. بازیگران و نیروهای جدید وارد معرکه خواهند شد تا بر سر نفوذ در منطقه رقابت کنند تا بتوانند در منطقه حاکمیت نمایند و واشنگتن باید متکی به دیپلوماسی باشد تا حضور نظامی."

امروز امریکا با برخی چالش‌های منطقی در جهان که یک دهه قبل بالایش کاملاً مسلط بود دست و پنجه نرم می‌کند. در شرق میانه گذشته از نیاز به کمک جانشینان منطقی، شرق میانه از حالت یک قطبی که امریکا بدون مجادله و مبارزه سود می‌برد به منطقه چند قطبی مبدل شده است. امریکا امروز با کشورهای چین و روسیه بر سر دسترسی به نفت شرق میانه بطور قابل ملاحظه‌ای در رقابت است و در عین زمان با هند و جاپان نیز برای سهم بیشتر خود از طلای سیاه این حوزه در کشمکش است. انگلستان نیز پروژه‌های امریکا را به بهانه همکاری و تشریک مساعی خنثی می‌کند. گراهام فولر معاون پیشین رئیس شورای استخبارات ملی وضع نامساعد امریکا را هنگامی که درباره منافع ملی نوشت چنین مطرح کرد: "کشورهای مختلف، استراتژی گوناگونی را وضع کرده‌اند و تکتیک‌ها و طرح‌های

را بوجود آورده‌اند تا بتوانند اجندای بوش را تضعیف نمایند، منحرف سازند، تغییر دهند، مغلق کنند و محدود سازند."

انگلستان در زمان حاکمیت تونی بلیر پلان‌های امریکا را به منظور خلع رئیس جمهور سیرا لیون، احمد تیجان کبه خنثی نمود و سعی کرد حکومت قذافی را که امریکا بعد از ۱۱ سپتمبر خواهان تغییر نظام در لیبیا بود نجات دهد. امریکا نتوانست سودان جنوبی را به سبب بحران دارفور که فرانسه و انگلستان آن را به منظور مداخله در سودان طرح ریزی کرده بودند جدا کند. در فریقای جنوبی بلیر بطور خستگی ناپذیر رقابت کرد تا نفوذ انگلستان را حفظ نماید و کشور را مرکز فعالیت‌های ضد حکومتی در کشورهای مجاور افریقایی ساخت. پس امریکا هم‌چنان در آستانه خارج شدن از رهبری جهان است. چنان‌چه چین رهبری رشد و توسعه افریقا را بوسیله ۱۰۰ معامله که ارزش ۲۰ میلیارد دالر را دارد گرفته است تا بتواند ثبات تهیه نفت را تضمین نماید.

در شبه جزیره هندوستان پرچم تسلط امریکا به پائین انداخته شد؛ چنان‌چه انگلستان نفوذ خود را بالای هندوستان بوسیله حاکمیت در حزب کانگرس در سال ۲۰۰۴ مجدداً باز سازی نمود. شکست حزب بهاراتا جناتا افت سنگین برای منافع امریکا بود. در پاکستان نیز امریکا تحت فشار بود تا قدرت را با انگلستان شریک سازد و بتواند جنرال مشرف را که در آستانه از دست دادن شهرت و حاکمیت بود نجات دهد.

روسیه و چین بدون پیروی و الگو برداری از لیبرال دموکراسی غربی به سرعت در حال پیشرفت است. روسیه در سال گذشته بصورت آزادانه غرب و امریکا را بصورت عملی به چالش کشید. بوسیله بر افراشتن بیرق در قطب شمال، آزمایش سلاح عظیم انفجار هوایی جی‌بی‌یو-۴۳/بی یا هم منازعه بر سر نصب سیستم دفاعی اعلام خطر امریکا در شرق اروپا از خود قدرت نظامی نشان داد. روسیه پس از ربودن قزاقستان و ازبکستان از پنجه امریکا و مهار کردن نفوذ تأثیر سه انقلاب در آسیای مرکزی در صدد شکل دهی خود منحصیث قدرت بزرگ منطقوی است. امریکا بعد از ۲۰ سال بدون هیچ نوع رقیب اکنون با دورنمای تلخ و چالش‌های بزرگی از سوی این کشور مواجه است که بزرگ‌ترین ذخیره گاه‌های گاز و نفت جهان را در خود دارد.

امریکا هم‌چنان اقتدار خود را در امریکای لاتین نیز از دست داده است. چنان‌چه دوباره به همان دوره بر می‌گردد که مونرو در سال ۱۸۲۳ م اعلام کرد. امریکا تمام کشورهای اروپایی را از ورود به امریکای لاتین و تهدید منافع کشورش منع کرد و به سبب هژمونی امریکا، امریکای لاتین از هجوم امپریالیزم اروپایی به دور ماند.

با انتخابات حکومت جناح چپ در ونزوئلا، برازیل، ارجنتاین، یوروگوای، بولیویا، چیلی و نیکاراگوای امریکا برای اولین بار در حال روبه‌رو شدن با تهدید حکومت‌های مستقل است که اجندای مستقل را جدا از واشنگتن پیروی می‌کنند. ملت‌های چون ونزوئلا، برازیل و بولیویا تأسیسات کلیدی را ملی کردند و برای سازمان‌های تحت تسلط امریکا مانند صندوق بین المللی پول و بانک جهانی - بانک جنوب از خود بدیل ساختند و به تفسیر و دیدگاه خود آن را رنگ و بو بخشیدند.

بعد از گذشت تقریباً ۲۰۰ سال امریکا اکنون هژمونی خود را در گرو چالش‌ها و مشکلات می‌بیند که از سوی رهبران معروف مستقل در قاره امریکا منشأ می‌گیرد.

این کشور هم‌چنان از زمانی که وارد جنگ دوم جهانی گردید برای اولین بار هژمونی اقتصادی خود را در حال فروریزی می‌بیند. اقتصاد امریکا روزگاری خانه قدرت جهان بود، اما امروز با ظهور اقتصادها در عقب قرار گرفته است. امروز پس از چین و هند در عرصه رشد اقتصادی در رده‌ای سوم قرار گرفته است. و اما مشکل با تقاضای متداوم امریکا بر سر نفت بیشتر مشکل را مغلق‌تر و پیچیده‌تر ساخته است.

تهدید بزرگ اقتصادی از سوی چین وارد امریکا می‌شود و این دو کشور قبلاً نیز روابط پیچیده داشتند. کمپنی‌های امریکایی مشتاق وارد شدن در جمعیت ۱.۵ میلیاردی چین هستند، درحالی‌که در عین زمان ۷۰ درصد اموال چینی در سواحل امریکا وجود دارد. چین از این روابط خود نسبت به امریکا که بیشتر از ۱.۲ تریلیون دالر امریکایی را ذخیره کرده است، بیشتر سود می‌برد. کمپنی‌های داخلی امریکا قادر نیستند با قیمت پائین چینی‌ها بر سر کیفیت طرز کار رقابت کنند که این موضوع باعث می‌شود تا تجارت امریکا تقریباً یک تریلیون دالر امریکایی خساره ببیند؛ اما امریکا این مسئله را بوسیله صدور اوراق قرضه‌های خزانه دولتی کمک مالی می‌کند که ۲۰ درصد مجموعه قرضه‌های خارجی امریکا را تشکیل

می‌دهد. چین در این زمینه بزرگ‌ترین خریدار بعد از جاپان در حدود ۵۰۲ میلیارد دلار است؛ اما آمریکا از افزایش تقاضای نفت از سوی چین سود می‌برد و روابط میان این دو کشور وابسته به یکدیگر است که آمریکا کنترل کامل روی آن ندارد و نمی‌تواند به آسانی شرایط دلخواه خود را رقم بزند.

افتضاح جنگ عراق و افغانستان به شدت شجاعت و توانایی آمریکا را در سراسر جهان از میان برده است. آمریکا به جای این‌که یک دولت شکست‌ناپذیر باشد، بیشتر منحیث کشور متکی به دیگران در معرض عام‌قرار گرفته است و اکنون در بحر بدبختی و تهی‌دستی در حال غرق شدن است. آمار اف‌بی‌آی که در سال ۲۰۰۵م مطرح شده بود، نشان می‌دهد که در آمریکا در هر ۲۲ ثانیه یک جرم، در هر ۳۱ دقیقه یک قتل، در هر ۵ دقیقه یک تجاوز جنسی و در هر دقیقه، یک سرقت اتفاق می‌افتد. آمریکا از شکست‌ناپذیری خیلی دور است و روزهای آخر خود را حساب می‌کند که به سرعت در حال سپری شدن است.

## ۹. کنترل دولت یهود (اسرائیل) بر ایالات متحده امریکا و جهان

اکثر مردم در جهان به دولت یهود منحیث یک قدرت درجه اول نگاه می‌کند، یک ملتی که ۶۰ سال عمر دارد، توسط مردمی ساخته شده است که در طول قرن‌های متمادی مورد شکنجه قرار می‌گرفتند. اما حال دارای پیشرفته ترین قدرت نظامی در جهان می‌باشند. باوجودی که نفوس این کشور به اندازه یک جزیره کوچک است، از آغاز تاسیس اش تا حال کشورهای همسایه اش خود را در چهار جنگ شکست داده است. واقعیت پیروزی این دولت بر همسایه‌گانش، مردم را به این باور رسانیده است که اسرائیل تمام جهان و حتی پالیسی خارجی ایالات متحده امریکا را کنترل می‌نماید. پس سوال اینست که چه کسی، کی را کنترل می‌کند و تا کدام سطح کنترل می‌نماید؟

روابط همه جانبه میان ایالات متحده امریکا و دولت یهود یکی از شاخصه‌های خاموش در پالیسی خارجی ایالات متحده امریکا در مدت تقریباً نزدیک به سه و نیم دهه بوده است. کمک‌های سالانه سه میلیارد دلاری نظامی و اقتصادی ایالات متحده امریکا به این دولت بطور نادر در کانگریس امریکا مورد سوال قرار می‌گیرد، حتی جناح لیبرال‌ها که به شکل معمول کمک‌های امریکا را به حکومت‌های که دست به خشونت گسترده‌ای ضد حقوق بشری می‌زنند به چالش می‌کشند یا محافظه کارانی که اکثراً بطور عام مخالف کمک‌های خارجی اند، پیرامون این موضوع خاموش اند.

تمام کشورهای غربی از سهم ایالات متحده امریکا از حق حیات دولت یهود در امنیت و صلح به شکل واقعی قویا حمایت می‌نمایند. اکثر اوقات ایالات متحده امریکا در کنار این دولت در سازمان ملل متحد به تنهایی می‌ایستد و در سایر اجلاس بین المللی اعتراضات بر ضد تخطی‌های آن از قوانین و مسایل بین المللی بلند می‌گردد. ایالات متحده امریکا بعد از جنگ جهانی دوم پس از این که منفعت نفت کشورهای خلیج فارس را چشید به خاورمیانه علاقه مندی پیدا کرد و تصمیم گرفت که از انزوا خارج شود و شروع به اجرایی مانورها در منطقه نمود. در سال ۱۹۴۴م وزارت امور خارجه ایالات متحده امریکا جزیره عرب را چنین تعریف نموده بود: "منابع شگفت انگیز قدرت استراتیژیک و بزرگ‌ترین منبع مواد خام که ارزش آن در تاریخ به سابقه خوانده شده است، تعریف و شریح نموده است."

جورج کینان، یکی از طراحان پر نفوس اتحاد جماهیر شوروی سابق در سال ۱۹۴۹م این موضوع را چنین بیان نمود: "در صورت که ایالات متحده امریکا نفت را کنترل کند، این کشور قدرت ویتو را بر عمل‌کردهای بالقوه در آینده رقبایی خویش از جمله آلمان و جاپان بدست خواهد آورد." با درک اهمیت بالقوه خاورمیانه، ایالات متحده امریکا پلان‌ها و استراتژی‌های متعددی را به منظور کنترل منطقه طرح ریزی کرد. تاسیس دولت یهود توسط هنری بانیرمن، نخست وزیر بریتانیا در سال ۱۹۰۶م ذیلا پیشنهاد گردید: "در جهان مردمی (مسلمانان) وجود دارد که مناطق زیبای که دارای منابع حاصل‌خیز مشهود و مخفی است را در کنترل دارند. آنها نقاط اتصالی مسیره‌های مهم جهان را نیز در تسلط خویش دارند. سرزمین‌های شان بستر مناسب تمدن‌ها و ادیان مختلف بود. این مردم دارای ایمان، زبان، تاریخ و حتی تمایلات و انگیزه واحد می‌باشند. هیچ‌گونه موانع طبیعی این مردم را از یکدیگر شان جدا ساخته نمی‌تواند... اگر تصادفا هم این ملت تحت یک دولت واحد متحد شوند؛ سرنوشت جهان را بدست شان خواهند گرفت و اروپا را از سایر جهان منزوی خواهند ساخت. برای اینکه این امر را در نظر گرفته باشیم، باید یک بخش خارجی در قلب این ملت ایجاد شود تا مانع نزدیکی بال‌های شان باهم گردد که در آن صورت آنها توان و انرژی خود را جنگ‌های اختتام ناپذیر مصرف خواهند نمود. این موضوع میتواند بمثابة تخته خیز به غرب ایفاء نقش کند تا به اهداف مورد نظر اش نایل گردد."

بنابر این، دولت یهود بر اساس تأمین منافع انگلیس با جاگزینی اش در قلب جهان اسلام تاسیس گردیده است؛ هر چند ضعف انگلیس بعد از جنگ جهانی دوم منتج به تنظیم مجدد منطقه مبتنی بر منافع ایالات متحده امریکا گردید. سپس ایالات متحده امریکا بطرف دولت یهود از زاویه مرزهای تعریف شده و تضمین شده نگاه کرد، باوجودی که این کشور قبلا با رویاهای یک دولت بزرگ‌تری تاسیس شده بود.

این تشخیص تفاوت در بین ایالات متحده امریکا و دولت یهود بود. بناً موقف این دولت کاملا واضح است، چون از آغاز تاسیس اش تا حال از تشخیص مرزهایش خودداری نموده است. این موضوع واقعیتهایی را به مرض دید قرار می‌دهد که دولت یهود یک مستعمره ایالات متحده امریکا نبوده و تضاد منافع در میان این دو کشور وجود دارد.

از زمان تاسیس دولت یهود تا حال هدف یهودیان بدست آوردن تسلط اقتصادی و سیاسی بر منطقه بود. ایالات متحده امریکا مفکوره تعویض نفوس اروپائیان را با نفوس یهودیان رد نمود و هم‌چنان مفکوره شریک ساختن قدرت را با هر کشور دیگری نیز رد کرد. امریکا حفاظت دولت یهود را تعهد نموده و امنیت آن را عملاً تضمین کرده و یک زندگی دارای معیارهای رفاهی را برای یهودیان مهیا ساخته است.

اما امریکا از تشریک نفوس و قدرت با این دولت خودداری نموده است و هدف امریکا از این کار جلوگیری توسعه و گسترش نفوس دولت یهود در منطقه می‌باشد. پالیسی امریکا بر اساس منزوی نگهداشتن اسرائیل از سایر نقاط منطقه جهت کاهش نقش این کشور به منظور حل موضوع فلسطینی‌ها و مسئله شرق دور استوار گردیده است.

سیاست ایالات متحده امریکا در اطراف تاسیس یک دولت برای فلسطینی‌ها متمرکز شده است که منحيث یک ابزار محدود کننده زیر عمل نماید؛ با ایجاد تضمین‌های متعدد بین المللی و اعزام نیروهای چند ملیتی در طول مرزهای بین دولت یهود و کشورهای همسایه عربی آن از جمله اردن، سوریه، مصر و دولت آینده فلسطینی‌ها.

هم‌چنان سیاست ایالات متحده امریکا مبتنی بر بین المللی ساختن بیت المقدس می‌باشد، چون امریکا بین المللی ساختن بیت المقدس را یگانه راه حل مناسب می‌داند تا از این طریق به اهمیت بحرانی آن بیافزاید؛ چون با این کار مسیحیان را خوشنود ساخته و حضور قدرمند خود را از طریق سازمان ملل متحد تضمین می‌کند.

یک تعداد عوامل زیر وجود داشت که سیاست خارجی ایالات متحده امریکا و دولت یهود را در رسیدن به سطح امروزی شان سوق داده است:

- تعداد زیاد از شهروندان ایالات متحده امریکا با دولت اسرائیل یک نوع وابستگی احساساتی دارند، بخصوص اکثر لبرال‌ها - علی‌الخصوص کسانی که نسل بعد-از-جنگ هستند و در سطح رهبری حکومت و رسانه‌های جمعی قرار دارند. تعداد زیاد از امریکایی‌ها به مبارزات تاریخی، دموکراسی داخلی، معیارهای سطح زندگی بلند نسبی دولت یهود و نقش این کشور منحيث یک جایگاه مقدس برای گروه اقلیت مظلوم که قرن‌های متمادی را در پراگنده‌گی کامل زندگی نموده‌اند، هویت قایلند.

- نهاد طرفدار مسیحیت در ایالات متحده امریکا با ده‌ها میلیون پیرو که دارای بستر بزرگ پشتیبانی حزب دموکرات می‌باشند، در طول تاریخ حمایت رسانه‌یی و سیاسی‌شان را بطرفداری از دولت یهود و سایر رهبران راست‌گرایی یهودی به پیش برده‌اند. بر اساس شناخت علم دین گیرد هم آوردن یهودیان را در سرزمین مقدس منحیث دلیلی برای نزول دوباره عیسی علیه السلام ملاحظه می‌نمایند. بنابراین جنگ در میان اسرائیل‌ها و فلسطینیان از نظر پیروان این مفکوره به شکل ساده‌یی ادامه یک جنگ در بین اسرائیلی‌ها و یک مردم بی فرهنگ خوانده می‌شود که خدا به باور آنها سرزمین مقدس را صرف به یهود وقفه کرده است و بس.

- نهادهای مهم و تاثیر گذار محافظه کار یهودی منابع لابی‌گری قابل ملاحظه را تحریک و تجهیز نموده‌اند، همکاری‌های مالی از این جامعه یهودی و فشار شهروندی بر رسانه‌های خبری و مسیر حمایت سایر مراکز عامه اجتماعی را به حمایت حکومت یهود جلب نموده‌اند. لذا نقش لابی‌های طرفدار این دولت ایجاد فضای سیاسی در هماهنگی منافع اسرائیلی‌ها بوده و کمک در ایجاد یک فضای ارباب در میان سیاست مدارانی است که در جستجوی مدرنیزه ساختن سیاست خارجی ایالات متحده امریکا، به شمول رشد تعداد یهودی‌های ترقی خواه می‌باشند.

- صنعت اسلحه سازی پنج برابر بیشتر پول را در کمپاین انتخاباتی کانگریس و تلاش‌های لابی‌گری نسبت به (کمیتة امور عامه امریکایی‌های یهود) و سایر گروه‌های طرفدار دولت یهود همکاری می‌نمایند؛ اما با وجودی که صنعت اسلحه سازی یک شرط قابل ملاحظه‌یی در حملات گسترده ارسال محموله‌های اسلحه به دولت یهود و سایر متحدین ایالات متحده امریکا در خاورمیانه دارد.

بنابر این، به اعضای کانگریس امریکا به چالش کشیدن یک معامله ۶۰ میلیون دالری فروش اسلحه به کشور اندونیزیا نسبت به معامله دو میلیارد دالری به حکومت یهود بسیار آسان است، بخصوص زمانی که کانگریس به شمول کمپنی‌های که چنین سخت افزارهای نظامی را تولید می‌کنند به حوزه‌های مختلف تقسیم می‌شوند.

دولت یهود بطور موفقانه‌یی تشکیل یک دولت و بعدا تجهیز و تحریک منابع بدست

آوردن تعداد زیاد از اهداف طویل‌مدتش را به شکل درست مدیریت کرده است؛ اما بدون حمایت غرب رشد موقف حکومت اسرائیل در رسیدن به سطح امروزش امکان‌ناپذیر بود. اسرائیل در رسیدن به هدف تشکیل یک دولت، دارای مرزهای مشخصی که سرزمین وعده داده شده فرضی توسط خدا را احاطه نموده باشد، ناکام مانده است و این ناکامی صرف نظر به یک دلیل واحد چنین یک هدفی در منافع ایالات متحده آمریکا نبوده، می‌باشد.

پلان‌های ایالات متحده آمریکا مرزهای دولت یهود را در طول یک دولت فلسطینی تعریف و مشخص ساخته است. حزب لیکوت یهود که در طول تاریخ این کشور قدرت سیاسی را در دست داشته، تلاش یک‌جانبه در تشخیص مرزهای این کشور را از طریق ساخت آبادی‌های یهودی و اخراج مسلمانان نموده است؛ اما دولت یهود هنوز هم به ایالات متحده آمریکا بخاطر نهایایی سازی پروسه هرگونه مسکن سازی نیاز دارد و نظربه همین دلایل این کشور لابی‌گری را در ایالات متحده آمریکا پیش می‌برد و رسانه‌های جهانی را جهت بدست آوردن نتایج دلخواه نیز بکار می‌اندازند. تلاش برای رسیدن به دولت یهودی بزرگ‌تر نظر به واقعیت که حزب کارگر در داخل اسرائیل معتقد شده است که تسلیمی زمین در مقابل تعیین مرزهای دائمی بیشتر پیچیده گردیده است. این دولت باورمند شده است که این یک قیمتی است که ارزش پرداخت را برای تأمین نیازهای امنیتی‌اش دارد.

بنابراین، دولت یهود ایالات متحده آمریکا را کنترل نمی‌کند، ما در متأثر ساختن باز دهی سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا بسیار موثر واقع شده است. ایالات متحده آمریکا امور خاورمیانه را تنظیم می‌دارد و یگانه قدرتی است که بدیگران دیکته می‌نماید و در اکثر مسایل ایالات متحده آمریکا و دولت یهود دارای پالیسی واحدی اند، اما این مسئله طوری دیده نشود که ایالات متحده آمریکا منافع خود را بخاطر این دولت قربانی می‌کند.

بناً حمایت ایالات متحده آمریکا از این دولت به مانند حمایت این کشور به متحدینش در سایر نقاط جهان جهت رسیدن به اهداف تأمین نیازمندی‌های امنیتی یا تعهد قوی اخلاقی به این کشور تحریک نمی‌شود؛ بلکه مانند سایر نقاط جهان، سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا در قدم نخست توسط تسریع و پیشرفت منافع استراتژیک درک شده خود این کشور تحریک می‌گردد و بس.

## ۱۰. اسرائیل شکست ناپذیر است، و این را در چهار جنگ ثابت ساخته است، لذا جهان اسلام حضور آن را باید بپذیرد

از زمان تاسیس دولت یهود در سال ۱۹۴۸م تا حال واقعیت قدرت نظامی دولت یهود توسط یک افسانه متجمل شکست ناپذیری تحت پوشش قرار گرفته است. جالب اینست که چنین افسانه‌های بطور فعالی توسط خود این دولت بیان نشده است، اما توسط عمل‌کردهای زمامداران و حکام خاین کشورهای اسلام به آن حیات داده می‌شود.

عمل‌کردها و اجراءات این دولت در جنگ‌های سال‌های ۱۹۶۷، ۱۹۵۶، ۱۹۴۸، و ۱۹۷۳م برضد مسلمانان به مدت طولانی منحنیث برتری نظامی این دولت در منطقه تصدیق گردیده است. در روشنایی این برتری آشکار نظامی و اشغال سرزمین‌های مسلمانان، استدلال می‌شود که جنگ مستقیم نظامی با دولت یهود یک مسیر مناسب عملی به کشورهای عربی بوده، ایجاب ورود مذاکرات الزامی با این کشور را می‌کند. بنابراین، پیامدهای مستقیم چنین یک حرکتی منجر به پذیرش حاکمیت دولت یهود ذریعه پلان‌های؛ مانند: پروسه صلح می‌باشد. با مرور و ارزیابی قدرت نظامی فرضی این دولت باید این موضوع را در نظر داشت که چه مقصدی را تشکیل این افسانه برآورده می‌سازد؟

### جنگ سال ۱۹۴۸م و تشکیل دولت یهود

جنگ ۱۹۴۸م منجر به تاسیس دولت یهود گردید. در ظاهر فهم و هضم چگونگی عدم برابر ۴۰ میلیون عرب در مقابل قدرت جنگی ۶ صد هزار یهودی بسیار مشکل است. یک مطالعه دقیق چگونگی عمل کرد مدافعان فلسطینی‌ها را نشان می‌دهد که در حقیقت منجر به تاسیس مستقیم دولت یهود شد.

نخستین نماینده‌های حامی فلسطینی‌ها شاه عبدالله کشور اردن، شاه فاروق، شاه مصر و مفتی فلسطین بود. تمام آنها حکام بسیار ضعیفی بودند که تابع تقلب کاری و دسیسه‌های متواتر انگلیس بودند. تجسم شاه اردن، ملک عبدالله که خود را منحنیث یکی از مدافعان فلسطینی‌ها تبارز می‌داد خود نمایی خارجی بود. این موضوع معروف بود که بین شاه اردن و گوراین، نخست وزیر وقت دولت یهود رابطه دوستانه موجود است؛ چون هر دو آنها یکجا در

استانبول محصل بودند و در ملاقات‌های مخفی به شاه اردن پذیرش تشکیل دولت یهود را در مقابل بازگردانیدن کنترل بخش‌های عرب نیشن فلسطین پیشنهاد کرده بود.

ملک عبدالله شاه اردن، گروه متشکل از ۴ هزار و پنجصد مرد عرب را که دارای تمرینات نظامی عالی به فرماندهی جنرال جان گلوب یک افسر نظامی انگلیس بود، در اختیار خود داشت. گلوب در خاطره‌هایش نوشته بود که تحت دستورهای سخت انگلیس قرار داشت که نباید در مناطق تحت کنترل یهودیان داخل شوند. حکومت مصر حمله بر دولت یهود را زمانی بیشتر تضعیف ساخت که نخست وزیر این کشور در آغاز از قطعات نظامی موجود استفاده نکرد، اما یک لشکر رضا کاران را که صرف در ماه جنوری همین سال تنظیم شده بود، به میدان جنگ فرستاد.

حکومت اردن از عبور سربازان عراقی از طریق قلمرو این کشور نیز جلوگیری نمود، به این ترتیب هرگونه حمله بر دولت یهود خنثی گردید. همین دلیل بود که یک امام کور برای تحریک اردوی اردن قبل از آغاز جنگ با این گفته‌اش ملک عبدالله را دست پاچه ساخت: "ای اردوی، ای کاش شما از ما می‌بودید! (در خطاب به گروه نظامی لشکر عرب انگلیسی شده).".

باوجودی که ترکیب نیروهای نظامی مسلمانان ۴۰ هزار نفر بود، صرف ۱۰ هزار شان سربازان تعلیم یافته نظامی بودند. یهودیان ۳۰ هزار پرسونل مسلح داشتند، ۱۰ هزار برای دفاع محلی و ۲۵ هزار نفر دیگر برای حفاظت از خود دولت یهود. علاوه بر آن، تقریباً ۳ هزار نیروی خاص گروه تروریستان ارگان و سترن نیز وجود داشت. این نیروهای یهودی با تجهیزات نظامی جدید مجهز بودند و از طریق نهادهای یهودی موجود در امریکا و انگلستان شدیداً تمویل می‌شدند. با وجود آمادگی کامل یهودیان، فقط خیانت حکام مسلمانان موجب شد تا جای پای یهودیان در فلسطین پیدا شود.

### بحران کانال سویس در سال ۱۹۵۶م

این جنگ هرگز جنگی برای آزادی فلسطین نبود، بلکه جنگ برای کنترل کانال سویس که از لحاظ استراتژیک دارای اهمیت قابل ملاحظه می‌باشد، در بین امریکا و انگلستان بود.

ایالات متحده آمریکا مصر را به مثابه یک متحد حیاتی خود تلقی می‌نمود، در صورت که آمریکا در خاورمیانه نفوس بیشتری بدست می‌آورد. آمریکا از طریق سازمان سیا در سال ۱۹۵۲م اقدام نمود تا در یک کودتا ملک فاروق شاه طرفدار انگلیس را خلع قدرت کند و افسران آزاد را که توسط جمال عبدالناصر رهبری می‌شدند، به قدرت برساند. سازمان سیا در سال ۱۹۵۱م بالای یک پروژه معروف موسوم به "در جستجو پیدا کردن یک مسلمان بیلی گراهام بودند."

مایک کاپلند عامل عملیاتی سازمان سیا، در سال ۱۹۸۹م اطلاعات طبقه بندی شده در یادداشت‌های شخصی‌اش چنین نوشت: "بازی‌گران کودتا و سازمان سیا کودتا را در خارج از محل استقرار ملک فاروق شاه دست نشانده انگلیس راه اندازی نمودند." کاپلند، فردی که کودتا را طرح‌ریزی نموده بود، چنین توضیح داد: "سازمان سیا به یک رهبری کریزماتیک ضروت داشت تا احساساتی ضد امریکایی که در منطقه در حال شکل‌گیری بود را سرکوب و منحرف ساخته بتواند."

کاپلند در توضیحاتش بیان می‌دارد که سازمان سیا و ناصر بر موضوع دولت یهود توافق کامل داشتند. مذاکرات با دولت یهود به ناصر کدام ربطی نداشت و بی تفاوت بود. اشغال ساحه کانال سویس توسط بریتانیا از جمله اولویت‌ها شمره میشد. دشمن ناصر بریتانیا بود. در سال ۱۹۵۶م تقاضاهای امریکا پیرامون ملی سازی کانال سویس را به منصفه عمل قرار داد. پاسخ بریتانیا در مقابل این عمل ناصر فریب دادن دولت یهود، فرانسه و کشاندن آنها در این مبارزه بود. این موضوع توسط تاریخ نویس، بارنت کاریلی که راجع به کانال سویس در کتابش نوشته بود، تحت عنوان فروپاشی قدرت بریتانیا خلاصه گردیده است. فرانسه مخالف ناصر بود، زیرا مصر مخالفین مسلح الجزایر را کمک می‌کرد و نظربه دلایل تاریخی این مسئله وابسته به کانال سویس بود. بعد از این همه کشمکش‌ها یک مرد فرانسوی این کانال را ساخت. دولت یهود مشتاق حمله بر ناصر بود و دلیل آن حملات فدایان فلسطینی و محاصره تنگی تیران توسط مصر بود.

بنابراین، انتونی ایدن نخست وزیر بریتانیا یک توطئه مخفی سه جانبه را با دولت یهود و فرانسه ترتیب نمود. کاریلی بیشتر توضیح می‌دهد که: "اسرائیل از طریق جزیره سینا بر

مصر می‌خواست حمله کند و بعد از آن بریتانیا و فرانسه آخرین پیشنهادی را به هر دو طرف جهت توقف جنگ تقدیم می‌نمودند یا این‌که بخاطر حفاظت کانال سوئز مداخله نظامی می‌کردند."

لذا ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی بر انگلستان فشارهای دیپلماتیک را جهت عقب‌نشینی این کشور راه‌اندازی کردند. روسیه حتی پاریس و لندن را مستقیماً به حملات اتمی تهدید کرد. بنابراین، فشارهای بین‌المللی مصون، انگلستان و فرانسه را مجبور به عقب‌نشینی ساخت که پیامدهای آن برای انگلیس از دست دادن حضورش در مصر بود. اداره آمریکا تحت رهبری ایزنهاور به حدی پیشرفت که حتی دولت یهود را به وضع تحریم‌های اقتصادی تهدید نمود، در صورت که آنها از قلمروی اشغال شده مصر عقب‌نشینی نکنند، یک مقیاسی که پیامدهای بسیار مصیبت‌باری را در آن زمان به دولت یهود ایجاد می‌نمود. بعد از ختم این بحران، آمریکا منحنی قدرت مسلط در خاورمیانه ظهور نمود.

### جنگ شش‌روزه سال ۱۹۶۷م

این جنگ یک بخش دیگر ادامه جنگ بین انگلیس و آمریکا بر سر کنترل منطقه می‌باشد. انگلیس یازده سال قبل منحنی قدرت مسلط منطقه تفوق حاصل کرد، اما تا هنوز بعضی از نفوس‌اش را از طریق جاسوسانش در اردن، سوریه و اسرائیل حفظ نموده است. در یک اقدام غیر مترقبه جهت تضعیف ناصر، انگلیس خواست تا دولت یهود را برضد مصر در یک جنگی بکشاند که بموجب آن دولت یهود بخش‌های خاک مصر را تصرف کند و آن را منحنی وسیله فشار در مذاکرات آینده استفاده نماید؛ وسیله‌یی که از طریق آن امنیتی را بدست آورد که یهودیان به شکل بسیار شدیدی در جستجوی آن بودند. بتاريخ ۵ ماه جون سال ۱۹۶۷م دولت یهود دست به یک حمله ناگهانی هوایی زد که در نتیجه آن ۶۰ درصد نیروهای هوایی مصر و ۶۶ درصد هواپیماهای جنگی سوریه و اردن را نابود ساخت.

یهودی‌ها نوار غزه و شرق بیت المقدس را از اردن تصرف کردند. ملک حسین، قبل از جنگ سربازانش را در مناطق مستقر ساخته بود که جنگ اصلی در آن محل بوقوع پیوست. اما در مدت ۴۸ ساعت، شهرهای بزرگ نوار غزه را یهودی‌ها تصرف نمودند. به همین روش

مشابه آنها بلندهای جولان را که دارای اهمیت اسراتیژیک می‌باشد نیز اشغال کردند. سربازان سوری که بلندی‌های جولان را در اشغال خود داشتند، خبر تصرف آن را از طریق دستگاه رادیوی خود شان شنیدند، باوجودی که نیروی‌های سوری بطور آشکاری این مناطق را در اشغال خود داشتند. هم‌چنان دولت یهود با ناصر، مزدور امریکا ذریعه اشغال شامر الشیخ و تصرف تنگه تیران یک معامله تحقیر آمیز را انجام داد. هدف تضعیف رژیم ناصر بدست آمد، به این ترتیب به شکل غیر مستقیمی اسرائیل به منافع انگیس در داخل منطقه کمک کرد. بنابراین، دولت یهود توانست سرزمین‌های بیشتری را اشغال نماید و آن را منحیث وسیله جانہ زنی در مذاکرات آینده صلح مورد استفاده قرار دهد، حتی تا امروز ترجیحا این مسئله را منحیث تهداب مذاکرات استفاده می‌شود، نه موقوف سال ۱۹۴۸م دولت یهود. سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۷م طرح تقسیم را عملی ساخت که بر اساس آن ۷۵ درصد مناطق فلسطین را به دولت یهود داد و فلسطین به ۴۲ درصد قلمروی قبلی خودش باقی ماند. در سال ۱۹۶۷م اشغال و پیشروی‌های اسرائیلی‌ها بیشتر گردیده و حتی ۷۸ درصد خاک تاریخی فلسطین را تصرف کردند.

### جنگ سال ۱۹۷۳م

یک حمله آزمایشی در ماه اکتوبر سال ۱۹۷۳م توسط مصر و سوریه برضد دولت یهود به راه انداخته شده بود، نشان می‌دهد که اهداف آن بسیار محدود بود که شامل آزاد سازی فلسطین نمی‌شد. حتی اهداف این حمله آزاد سازی بلندی‌های جولان را هم در بر نمی‌گرفت که به مثابه یک بخش از پیمان صلح بین دولت یهود و سوریه استرداد آن مطرح شده بود. اهداف اساسی این حمله تحکیم مواضع انور سادات و حافظ اسد بود؛ زیرا این دو رهبر دارای قدرت نسبی در کشورهای که در خطر بالقوه کودتاهای نظامی قرار داشت، تازه به قدرت رسیده بودند. بخصوص انور سادات در خطر بالقوه قرار داشت، نظر به واقعیتی که وی جانیشن ناصر رهبر کریزماتیک شده بود. محمد هیکال سرمقاله نویس مشهور اهرام مصر در بین سال‌های ۱۹۷۴-۱۹۵۷م، شخصی که شاهد این جنگ بود، وسعت انگیزه‌های اساسی انور سادات را در کتابش تحت عنوان مسیر رمضان بیان نموده است و او حتی حالت و مذاج فکر او

را زمانی که بسوی جنگ می‌رفت ذکر کرده است. هیکل از یکی جنرالان سادات، بنام محمد فوزی نقل قول می‌کند که این جنرال مثال سامری را در کشیدن دو شمشیر- یکی شمشیر طولی و دیگر شمشیر کوتاه برای آمادگی جنگ سادات قیاس می‌کند. جنرال فوزی گفت که این جنگ مشابه به حالت کشیدن شمشیر کوتاه است، نه شمشیر دراز، دلالت به مفهوم یک جنگ بسیار محدود بخاطر برآورده شدن انگیزه‌های مشخص شخصی سادات می‌کند.

انور سادات هیچ‌گونه هدف تمدید جنگ با اسرائیل را بخاطر آزادی مناطق اشغالی نداشت. همین دلیل بود که سادات به دولت یهود پیشنهاد صلح نمود، درحالی‌که دارای موقف عالی در جنگ بود. در ۲۴ ساعت نخست جنگ مصر اکثر موانع استحکامات شرق کانال سویس نیروی‌های دولت یهود را صرف با ۶۸ نفر تلفات شدیداً درهم کوبید و از بین برد. در ضمن آن دو فرقه سوریه همراه با ۵۰۰ تانک به بلندی‌های جولان داخل شدند و تعداد مناطقی را که در سال ۱۹۶۷م دولت یهود اشغال کرده بود، تصرف کردند. دولت یهود در جنگ دو روزه ۴۹ طیاره جنگی و ۵۰۰ تانک خود را از دست داد. در جریان این پیروزی نظامی انور سادات یک پیام به هیئتی کسینجر وزیر خارجه ایالات متحده امریکا فرستاد و در آن اظهار نمود که هدف این جنگ (بدست آوردن صلح در خاورمیانه بود، نه تصفیه منطقه از وجود یهود). این پیام طوری بیان گردید که اگر دولت یهود از تمام مناطق اشغالی عقب نیشینی نماید، مصر در کنفرانس صلح تحت رهبری سازمان ملل متحد یا جناح‌های بیطرف آماده اشتراک خواهد شد.

بنابراین، باوجودی برتری استراتژیک وسیع در این جنگ، انور سادات حالت و موقفی برای مذاکرات اختیار کرد که در این مرحله بسیار قبل از وقت بود. لذا بی میلی انور سادات در ازدیاد فشار در داخل کشور در برتری‌های اولیه‌اش و به تعویق انداختن تهاجم دوم بر جزیره سینا، به دولت یهود فرصت داد تا خود را با کمک‌های ایالات متحده امریکا مجهز سازد و به تصرف دو باره مناطق از دست داده اقدام نماید. جنگ رسماً در ۲۵ اکتوبر ۱۹۷۴م در بین طرف‌های درگیر خاتمه یافت.

تفصیلات تمام جنگ‌ها با اسرائیل توضیح می‌دارد که حکام مسلمانان چگونه و بطور جدی نمی‌خواستند به نیت آزاد سازی فلسطین بجنگند. تمام مثال‌های ذکر شده، واقعیت

عقب افسانه‌های را توضیح می‌دهد که امت اسلامی به باورمند شدن آنها سوق و رهبری شده‌اند. خیانت اصلی توسط حکام مجرم مرتکب گردیده است که در ایجاد افسانه برتری قدرت نظامی دولت یهود، تقویت و تغذیه آن و حمایت آن کمک و همکاری همه جانبه نموده‌اند. جنگ‌های را که جهان عرب انجام داد، نشان می‌دهد که کشورهای اسلامی هرگز نه به شکل انفرادی و نه هم به شکل جمعی با دولت یهود به مقصد نابود ساختن آن نجنگیده‌اند. تمام جنگ‌ها با این دولت به منظور رسیدن به اهداف مشخصی صورت گرفته است. بناً هدف این جنگ‌ها هیچ‌گونه تهدید جدی را متوجه دولت یهود نکرده، باوجودی که ترکیب قدرت اردوی‌های کشورهای عربی غیر قابل انکار می‌باشد.

## ۱۱. عدم موجودیت کافی منابع غذایی دلیل اصلی فقر جهان سوم

تعداد کثیر از نهادهای بین المللی عوامل مختلف فقر را این گونه بر می‌شمارند: نبود منابع طبیعی، فضای نامساعد هوایی خوب محلی و فقدان دموکراسی فقر را بوجود آورده است. بطورعموم در بین جامعه شناسان و مفکرین پیرامون عوامل آن اتفاق نظر وجود ندارد. باوجود آن، یک مفکوره مسلط وجود دارد که بر اساس آن صرف از هم پاشیدن دموکراسی و نظام بازار آزاد علاج فقر خوانده شده است. یک بررسی سطحی نه تنها در جهان اسلام، بلکه در جهان سوم بطور عموم نشان می‌دهد که یک دسته از عوامل، در فقیر شدن مردم نقش کلیدی را بازی می‌نماید، نه کمبود منابع غذایی طبیعی.

چنانچه بسیاری از کشورها مجبور ساخته شده‌اند تا پالیسی‌های مشخصی از جمله کاهش و از بین بردن ذخایر حبوبات، از بین بردن تعرفه‌ها بر مواد غذایی وارداتی اروپا و ایالات متحده امریکا، بر داشتن سبسایدی‌ها برای عوامل حاصل‌خیزی زمین و سایر عوامل زراعتی را بدون چون و چرا تطبیق کنند. مفهوم اصلی این پالیسی به این معنی است که کالاهای اقتصادی غرب باید وارد بازار این کشورها گردد، و به واردات کشورهای فقیرتر اجازه داده نشود.

محتوایی این تیوری اینست که صرف از طریق تجارت ملتها می‌توانند که خود را از فقر بیرون سازند و بس. لذا انکشاف و توسعه اقتصاد بازار آزاد و مساعد ساختن یک نقش بزرگ‌تری برای سکتور خصوصی یکی از متحرک‌های کلیدی رشد اقتصادی و محو فقر ملاحظه می‌گردد.

به طور مثال پاکستان برای رقابت نمودن در عرصه بین المللی نیاز مبرم به سرمایه‌گذاری بر سکتور صحت، تعلیم و تربیه و زیرساخت‌های اقتصادی داشت. در مقابل، بانک جهانی و صندوق وجهی بین المللی پول از دولت پاکستان میخواست تا توجه اش را درقبال این سکتورها کاهش داده و بیشتر بر صادرات تمرکز نماید. این دو نهاد اصرار نمودند تا پاکستان را در بازارهای بین المللی که توان رقابت با سکتور خصوصی قدرتمند بین المللی را نداشت، به رقابت وادار نمایند. در نتیجه، چنین پالیسی‌ها به‌طور ناگزیر باعث تضعیف رشد و انکشاف اقتصادی پاکستان گردید.

عامل دیگر فقر جهان سوم موانع چالش‌ها و نقایص قرضه‌های بین‌المللی می‌باشد. از آفریقا خواسته شده بود که قرضه‌های به ارث برده‌ای دوران استعمار را پرداخت نماید. قرضه‌های آفریقا، انتقال یک جانبه ظالمانه قرضه‌های دولت‌های استعماری بر آنها بوده و میلیاردها دالر با نرخ بلند بهره و سود می‌باشد. این قرضه‌ها شامل (قرضه‌های نفرت‌انگیز) قرضه‌های می‌شود که کشورهای ثروتمند برای تمویل دیکتاتوران و رهبران فاسد دست‌نشانده خود شان قرض دادند؛ درحالی‌که تلف و ضیاع این پول کاملاً واضح بود. مثلاً آفریقایی جنوبی ۲۸ میلیارد دالر قرضه‌های را به میراث برد که برای حفظ رژیم اپارتاید گرفته شده بود. (معادل ۴۶ میلیارد دالر امروزی).

بنابراین، آفریقایی جنوبی بعد از رژیم اپارتاید مجبور ساخته شد تا قرضه‌های این رژیم را پرداخت نماید. بنام ملت آفریقایی جنوبی قرضه‌های را باید پردازد که از سبب ظلمی واقعه شده بالای شان بوجود آمده است! در سال ۱۹۹۸م نهاد عمل‌کرد برای رفاه آفریقایی جنوبی تخمین نمود که آفریقایی جنوبی ۱۱ میلیارد دالر (معادل ۱۸ میلیارد دالر امروزی) قرضه گرفته بود تا رژیم اپارتاید را حفظ نماید و کشورهای همسایه بخاطر رژیم اپارتاید ۱۷ میلیارد دالر (معادل ۲۸ میلیارد دالر امروزی) قرضه گرفته بودند. بنابراین، بی‌ثباتی و ظلم و تخطی از ۷۴ درصد قرضداری آفریقایی‌ها نمایندگی می‌کند.

استعمارگری یک نقش بسیار بزرگ را در ایجاد فقر در کشورهای جهان سوم بازی نموده است. استعمارگری وابسته ساختن کشورها را به غرب حتمی ساخته و در نتیجه آن ادامه حضور غرب و مداخلات شان را در بخش‌های جهان که منابع طبیعی بسیار فراوان در آن جا وجود دارد، ادامه می‌دهد. لذا آفریقا نیز از مداخلات غرب که در عصر استعمار آغاز شده بود تا امروز رنج می‌برد و مجبور ساخته شد تا بر مصرف کالاهای اقتصادی تمرکز کند که نفوس بومی آن هرگز در آینده قدرت خرید آن را نداشته باشد.

زیرساخت‌های فعلی زراعت جهانی وسیله معیشت فارمداری را جاگزین شده است که کشت زمین در قدم نخست به مقصد مصرف اهالی محل صورت می‌گرفت. از سال ۱۹۶۰م تا به امروز نهادهای مالی بین‌المللی تلاش‌های متعددی را جهت از بین بردن چنین یک سیستم و میکانیزمی که توسط آن حکومت‌ها تهیه و تدارک مواد غذایی را کنترل کرده می‌توانستند،

انجام می‌دهند.

در غیاب حکومت‌ها، کمپنی‌های ملی و بین‌المللی مداخله نمودند و سیاست‌های غذایی را بر اساس تأمین منافع عاید نهایی شان دیکته کردند. بناً در شرایط بحرانی پر فشار، در میکانیزم قبلی حکومت‌ها می‌توانستند شهروندان شان را از تاثیرات نوسانات قیمت حفاظت کنند که فعلاً این ابزارها کاملاً از بین برده شده است. از اینرو، طبقه فقیر مردم جهان مسئول پرداخت فدیه به بازارهای مالی بین‌المللی شده‌اند که در آنها قیمت اجناس به سطح جهانی تعیین می‌گردد.

با وجودی که احتکار عامل اصلی در عقب‌بلند رفتن غیر مترقبه سطح قیمت مواد غذایی در مدت زمان بحران جهانی گردیده بود، شرایط اقتصاد جهانی قبل از این بحران نیز خوب نبود. از سال ۱۹۶۰م بدینسو تولید مواد غذایی جهان از فعالیت‌های محلی عمده، با واردات و صادرات مواد غذایی تجملی به تجارت جهانی عمده تغییر کرده است.

قوانین تجارت بین‌المللی به کشورهای استعماری اجازه می‌دهد که تولید مواد غذایی شان را به منظور صادرات به کشورهای که تولیدات شان برای استهلاک محلی است، صادر نمایند. با آن‌که دهاقین در بریتش کولمبیا و کلیفورنیا در فصل تابستان کچالو کشت می‌کردند، اما برای آنها بسته بندی و انتقال آن ذریعه کشتی به آن طرف مرز نسبت به فروختن آن به بازارهای ملی بیشتر سود آور بود. بدون در نظر داشت شرایط و اوضاع اسفبار کشور این حمل و نقل مواد غذایی توسط بارکش و موترهای بزرگ از این سو به آن سوی بازار که یک فاصله وسیع را می‌پیمود افزایش مصارف را چندین برابر می‌ساخت. در آسیا، امریکای لاتین، امریکای شمالی و بعضی در بخش‌های اروپا دهاقین کوچک بسیار کم شده و در حال نابودی قرار دارند. صنعتی سازی سکتور زراعت از طریق شاخه‌زنی و اتکایی بیشتر به کود کیمیاوی و مواد حشر کش یک اقتصاد وسیع موثری را ایجاد نمودند که موفقیت به دهاقین کوچک را در فعالیت‌های اقتصادی غیر ممکن ساخته است.

اصلاحات جنتیکی در دانه‌های زراعتی یک لایه دیگر صنعتی سازی را بر آن افزود و مطمئن ساخت که کمپنی‌های بزرگ تجارت زراعتی به شمول مانسنتو، ارچر دانلیس میدلن و کارگیل به تداوم ثبت مفاد بلند شان ادامه دهند.

کشورهای انکشاف یافته به این استدلال شان که گویا در جهان مواد غذایی کافی وجود ندارد، ادامه می‌دهند؛ زیرا نفوس جهان بصورت سرسام آوری در حال رشد است. هم‌چنان کمبود مواد غذایی بیشتر مورد استفاده قرار گرفت تا افزایش سطح قیّم را توضیح دهد، ولی در بیان این امر عاجز مانده است که چرا در چنین سیستم تولیدی کثیر غذای جهانی، بیشتر از یک میلیارد انسان هنوز در گرسنگی بسر میبرد؟

لذا مشکل اصل سیستم غذایی جهان است، یعنی این‌که سیستم توزیع مواد غذایی زراعتی جهانی و مهم‌تر از آن انحصار سیستم مواد غذایی جهان توسط شرکت‌های انحصاری مشکل اصلی فقر می‌باشد. تسلط ملت‌ها و کمپنی‌های ثروتمند در صحنه بین‌المللی تأثیر عظیمی بر زراعت گذاشته که برای اکثر کشورهای فقیر یک منبع عمده عاید را تشکیل می‌دهد.

ایجاد ترکیبی از تفاهمنامه‌های نامناسب متمرکز بر ملکیت تولید مقدار بزرگ مواد غذایی، تسلط

(از طریق کنترل و نفوذ گذاری در نهادهای مانند بانک جهانی، صندوق وجهی بین‌المللی پول و تجارت جهانی) به این معنی است که کشورهای فقیر با درنظرداشت توانائی شان اصول زراعتی خویش را نهایتاً شکننده ایجاد نموده اند. سیاست‌های تعدیلات ساختاری خواسته شده توسط این نهادها به این مفهوم است که اکثر کشورهای روبه انکشاف نه تنها این‌که مصارف بخش صحتی و معارف شان را کاهش دهند، بلکه بودیجه مواد غذایی و سایر کمک‌ها را به طبقه فقیر نیز کاهش دهند.

هم‌چنان موانع تجارت و سایر میکانیزم‌های حمایتی برای صنایع محلی نیز از بین برده شود (درحالی‌که کشورهای ثروتمند به شکل بسیار سختی بالمقابل موانع تجاری خود شان را کاهش می‌دهند) تا به کمپنی‌های خارجی اجازه رقابت با سهولت داده شود. برعلاوه آن، اکثر کشورهای فقیر قویاً تشویق شده‌اند تا تمرکز بیشتر شان را بر صادرات محصولات نقد شونده جهت بدست آوردن ارزهای خارجی به منظور پرداخت قرضه‌های شان مبذول بدارند. لذا نتیجه کاهش این تفاوت متنوع محصولات و ایکوسیستم‌های مربوطه به این معنی بدتر ساختن محیط زیست و تصفیه زمین یا افزایش استفاده بیشتر کود کیمیاوی بمنظور تلاش

رسیدن به این هدف یا ترکیب آن می‌باشد.

بنابراین، افزایش فقر و عدم مساوات فساد را بیشتر ساخته و مشکل را بیشتر از پیش وخیم می‌سازد. ذخیره مواد غذایی (تحت اسم کمک) توسط کشورهای ثروتمند در داخل کشورهای فقیر، سببایدی سازی بخش‌های اعظم زراعت در امریکای شمالی و اروپا کاملاً ترکیب شده است و تأثیرات گوناگونی بر سطح فقر در کشورهای جهان سوم گذاشته است. نظر به دلایل متذکره جهان سوم به فقر خود بخاطر سیاست‌های غرب ادامه می‌دهد، زیرا این کشورها به دلیل کمبود مواد غذایی فقیر نمانده‌اند، بلکه به دلیل استهلاک افراط‌گرایانه‌ی غربی‌ها فقیر مانده‌اند که در زیر مختصراً بیان می‌شود:

- غرب دارای ۲۰ درصد نفوط جهان می‌باشد، لیکن ۸۰ درصد محصولات جهان را استهلاک می‌کند

- غرب ۸۶ درصد کالاهای اقتصادی جهان را استهلاک می‌نماید.

- غرب ۷۵ درصد شیر جهان را مصرف می‌کند.

- غرب ۷۰ درصد چوب جهان را استفاده می‌کند.

- غرب ۶۲ درصد آب جهان را استفاده می‌نماید.

- غرب ۴۸ درصد انرژی جهان را مصرف می‌کند.

- غرب ۴۵ درصد گوشت و ماهی جهان را استفاده می‌کند.

بنابراین، باید متذکر شد که در جهان مواد غذایی کافی وجود دارد، اما غرب فقط سهم

شیر را مصرف می‌کند.

## ۱۲. ضرورت آزاد سازی اقتصادهای جهان سوم جهت انکشاف و پیشرفت

از سه دهه گذشته شاهد تسلط کپیتالیسم بر انکشاف و رشد صحنه بین‌المللی می‌باشد. لذا کپیتالیسم رشد و انکشاف اقتصادی را کاملاً انحصار نموده و تطبیق فارمول خودش را بر تمام جهان به منصفه اجراء قرار داده است. بره‌های اقتصادی آسیا از قبیل: چین، کوریایی جنوبی، تایوان، سنگاپور و هانگانگ بطور مکرر ملت‌های موفق نشان داده می‌شوند که لیبرالیسم را پذیرفته و بعداً پیشرفت نموده‌اند.

صندوق وجهی بین‌المللی پول، در کنار بانک جهانی اعلام نمود که صنعتی سازی و انتشار افکار اقتصادی لیبرال، اقتصادها و جوامع سنتی را تغییر خواهد داد. این تاثیر گذاری و ایجاد نفوس کشورهای فقیر را در مسیر رشد مشابه قرار می‌دهد که ملت‌های صنعتی غرب در دوران انقلاب صنعتی تجربه کرده بودند.

امروز فقر حالت عادی اکثریت مردم جهان را تشکیل می‌دهد. سه میلیارد مردم در جهان با کمتر از دو دالر در روز زندگی می‌نمایند؛ ۱.۳ میلیارد مردم دیگر با کمتر از یک دالر در یک شبانه روز زندگی می‌کنند. هم‌چنان ۱.۳ میلیارد دیگر هیچ‌گونه دسترسی به آب آشامیدنی ندارند؛ سه میلیارد انسان دسترسی به خدمات صحی ندارند و دو میلیارد نفوس جهان به خدمات برق دسترسی ندارند.

بنابراین، لیبرالیسم در واقعیت عامل اصلی ناهنجاری‌های ثروت و فقری که اکثریت نفوس جهان به آن در جهان مواجه اند، شده است. لذا تطبیق لیبرالیسم در غرب باعث خوردن و استهلاک مواد غذایی سایر نفوس جهان شده است. لیبرالیسم هیچ‌گونه کمکی در تخفیف فقر نکرده است، بلکه در رشد آن بیشتر همکاری نموده و از اینرو نتیجه ادامه تطبیق پالیسی‌های اقتصادی لیبرالیسم در جهان سوم بیشتر فقیر ساختن فقرا می‌باشد و بس.

لیبرالیسم حتی در غرب ناهنجاری و تفاوت عظیم ثروت را در میان مردم ایجاد کرده است و این پروسه از طریق بررسی تفاوت ثروت نفوس ایالات متحده امریکا و انگلستان بهتر معلوم می‌شود. انگلستان بطور مثال ثروت (GDP) به مبلغ ۲.۲ تریلون (هزار میلیارد) یورو را در سال ۲۰۰۵م بدست آورده بود. این مبلغ هنگفت پول یک مازاد سال قبلی بود که نزد اقتصاد دانان لیبرال به مفهوم اینست که مردم ثروت بیشتر دارند و داشتن ثروت بیشتر جهت مصرف برای

خرسندی و شادی می‌باشد. اما اگر ما تحقیق نماییم که ۶۰ میلیون نفوس بریتانیا از این مبلغ هنگفت پول چه مقداری دریافت کرده‌اند، احصائیه‌ای سال ۲۰۰۵ اداره عواید و گمرکات نشان می‌دهد که ۱۰ درصد ثروتمندان این کشور بیشتر از ۵۰ درصد ثروت تمام این ملت را در اختیار دارند و ۴۰ درصد نفوس انگلستان صرف ۵ درصد این ثروت را با دیگران شریک ساخته‌اند و بس.

این امر باعث این شده است که اکثریت نفوس این کشور جهت تمویل شیوه زندگی شان به گرفتن قرضه متوصل شوند و به همین دلیل است که دیون مستهلگین این کشور بیشتر از ۱.۳ تریلیون یورو؛ یعنی بیشتر از اقتصاد واقعی این کشور می‌باشد. وخامت حالت ایالات متحده امریکا هم بیشتر از اینست؛ ایالات متحده امریکا شاید سالانه ۱۳ تریلیون دالر ثروت ایجاد کند، اما قرضه‌ای ملی این کشور ۸.۵ تریلیون دالر می‌باشد.

بدین معنی که شهروندان ایالات متحده امریکا برای تمویل سبک زندگی شان قرضه دریافت می‌کنند، نه این که ۱۳ تریلیون دالری که اقتصاد ایجاد کرده است را تصرف کنند. در یک گزارش سال ۲۰۰۵ پوهنتون هاروارد محاسبه شده بود که فقط ۱۰ درصد نفوس این کشور صاحب ۱۷ درصد ثروت می‌باشند و یک درصد طبقه بلند جامعه ۴۰ درصد ثروت را در کنترل خود دارند، از سوی دیگر ۴۰ درصد نفوس طبقه پائین کمتر از یک درصد ثروت کل ملت را مالک هستند.

بنابراین برای یک ناهنجاری بزرگ ثروت را حتی در میان مردمانی که در تحت نظام بازار آزاد در بیشتر از یک قرن در کشورهای انکشاف یافته زندگی می‌نمایند، ایجاد کرده است. جهان غرب خود با سیاست‌های انکشاف یافته رشد داده شد که بطور کامل مخالف آن چه است که آنها روزانه به آن تبلیغ می‌نمایند.

پروفیسور هاچون چانگ، استاد پوهنتون کمبریج در اختراع کاری‌اش تحت عنوان زینه را دور بزن (۲۰۰۳) توسعه صنعتی تمام کشورهای صنعتی را ثبت اسناد نموده، نشان داد که سیاست‌های حفاظتی یک بخش بنیادی استراتژی انکشافی تقریباً در هر مورد بود. این پروسه انکشافی که از این داستان ظهور نموده است، مزیت‌های مقایسوی را به آخرین درجه ممکن افزایش نمی‌دهد؛ بلکه مزیت‌های مقایسوی را به ارزش بلند کالاهای اقتصادی که از

طریق تحریف‌های بازارها محاسبه می‌گردد را تغییر می‌دهد. در مورد انگلستان و ایالات متحده آمریکا، این تحریف‌های بازار اصلاً به شکل استعمارگری و غلامی در می‌آید؛ اما انحرافات بازار در ایالات متحده آمریکا امروز در شکل سبسایدی‌های زراعتی و فولاد ادامه دارد، حتی مصارف عظیم حکومت بر صنعت دفاعی و تکنالوژی بیولوژیکی خود قابل ذکر نیست که بطور بسیار بزرگی منحنیث یک سبسایدی به این سکتورها خدمت می‌کند.

بنابراین، لبرالیزم یک مانع بزرگ انکشاف اقتصادی در جهان سوم است، نه را حل و یک عامل مستقیم فقر در کشورهای جهان سوم می‌باشد.

### ۱۳. جهانی شدن آغاز فصل جدید تجارت آزاد و ضرورت مبرم انکشاف اقتصادی قرن ۲۱

برای نخستین بار اصطلاح جهانی شدن به منظور توضیح فعالیت‌های کمپنی‌های بزرگ امریکایی در نیمه دهه ۱۹۹۰م مورد استفاده قرار گرفت. پایان جنگ سرد ایالات متحده امریکا را در یک موقف معمایی قرار داد؛ مسابقه تسلیهاتی با اتحاد جماهیر شوروی منجر به ایجاد حلقات مالی شد که مبالغ هنگفت پول را به ایالات متحده امریکا روان می‌کردند، نتیجه این پروسه بلندترین ارزش دالر بود که به نوبه خود به کمپنی‌های فرا ملیتی بزرگ ایالات متحده فضایی را ایجاد نموده که به شکل واقعی صادرات کالاهای اقتصادی شان را کاملاً غیر ممکن ساخت.

لذا این کمپنی‌های ایالات متحده امریکا حفظ موقف رقابتی شان را در سطح بین‌المللی بی‌اندازه گران و پرخرج دریافتند، چون تولید محصولات در داخل ایالات متحده امریکا برای شان مصرف بسیار زیاد داشت. از اینرو این کمپنی‌ها در جستجوی دریافت بازارهای ارزان برآمدند. بناً تاسیس تسهیلات تولیدی در کشورهای خارجی استفاده نیروی کار ارزان را با قوانین مختصر مدیریت منابع بشری مساعد ساخت و به این ترتیب بسوی استفاده آشکار نیروی کار، جهانی شدن مسمی گردید.

نخستین ملتی که آماده عملیات جهانی شدن گردید، روسیه و جمهوریت‌های نو تاسیس آن بود. بناً سقوط کامل کمونیزم در سال ۱۹۹۰م و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی یک فرصت شگفت‌انگیز را برای نهادهای کپیتالیزم ایجاد نمود تا یک اقتصاد کلان مرکزی را به یک اقتصاد بازار آزاد تغییر دهند.

بنابراین، یک مبلغ مجموعی ۱۲۹ میلیارد دالری به روسیه به منظور تطبیق یک سلسله طرح‌های انکشافی صندوق وجهی بین‌المللی پول و بانک جهانی فرستاده شد. لذا اقتصاد روسیه به سرمایه‌گذاری نهادهای خارجی باز گردید و صنعت این کشور به نهادهای خارجی فروخته شد، کشور را به نوسانات سطح قیم جهانی آسیب پذیر ساختند.

در سال ۱۹۹۷م نظر به از بین رفتن اعتماد و اعتبار روسیه، محترکین شروع به بیرون ساختن پول‌های شان کردند و روسیه نتوانست از خود دفاع نماید؛ زیرا لبرالیزم سازی ایجاب عدم ایجاد محدودیت‌ها بر جریان سرمایه را می‌نمود. بنابراین، این بحران فقر را از دو میلیون

به ۶۰ میلیون نفر افزایش داد؛ یعنی این که ۳ هزار درصد سطح فقر در روسیه افزایش یافت. نهاد یونیسف سازمان ملل متحد تحقیق نمود که در نتیجه این بحران ۵ صد هزار مرگ و میر سالانه در روسیه افزایش کرده است. روسیه یک مثال بارز است که جهانی شدن در رسیدن بحران به آخرین نقطه قله‌اش کمک کرد.

جهانی شدن در واقعیت امروزی تطبیق اجباری سیاست‌های خارجی ابر قدرت جهان می‌باشد که دلالت به تجارت آزاد می‌نماید و در حقیقت تداوم پروسه مرکانتالیست‌ها می‌باشد که در طول تاریخ مشاهده شده است. ایالات متحده امریکا خود را از قانون استعماری سال ۱۷۷۶م دور ساخت، آن را منحنی سیاست‌های غیر منصفانه و خشن امپراتوری بریتانیا رد نمود.

اما ایالات متحده امریکا در حال حاضر این نقش را بدست گرفته است و سیاست‌های مشابه را امپراتوری بریتانیا در مقابل دیگران انجام می‌داد که عملی می‌کند. بعد از مدت کوتاه جنگ سال ۱۸۱۲م که به منظور شکست دادن سیاست‌های تجارتهای مرکانتالیست صورت گرفته بود، هنری کلیه سیاست‌مدار امریکایی به نیازمندی‌های ایالات متحده امریکا جهت انکشاف یک ظرفیت بالقوه دفاعی توسط نقل قول زیر یک سیاست‌مدار انگلیسی اشاره نمود: "ملت‌ها می‌دانند و هم‌چنان ما می‌دانیم که مفهوم (تجارت آزاد) چیزی کم و بیش از وسیله برتری بزرگی که از آن لذت می‌بریم نیست تا از طریق آن انحصار تمام بازارهای شان را برای تولیدات کارخانه‌های مان بدست آورده و به این روش برای همیشه از مبدل شدن شان به ملت‌های مولد و صنعتی جلو گیری نمایم." بنابراین دوران ریاست جمهوری ریگن و تاچر بخصوص شاهد انتشار اجبار تجارت آزاد به اکثر بخش‌های جهان در لباس جهانی شدن بود. لذا تقریباً هر آن چیزی که ملکیت دولتی بود بی اعتبار ساخته می‌شود و خصوصی سازی تمام املاک عامه تشویق می‌گردید، و حتی در صورت ضرورت از مداخله نظامی نیز استفاده می‌شود. بنابراین، سیاست‌های تعدیلات ساختاری به منظور باز ساختن اقتصاد کشورهای فقیر مورد استفاده قرار می‌گرفت تا این که کمپنی‌های تجارتهای بزرگ کشورهای ثروتمند بتوانند دسترسی به منابع متعدد و ارزان حاصل کنند یا آنها را در ملکیت خود شان آورده بتوانند. جهانی سازی یک ریکارد تسلسل ناکامی دارد. شاید بزرگ‌ترین مطالعه جامع فقر در

تاریخ، معیار سنجی جهانی شدن در سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۸۰م باشد که مارک ویسبرات، دین باکر و سایر محققین در مرکز تحقیقات اقتصادی و پالیسی سازی رشد اقتصادی میزان پیشرفت توجعه زندگی، مرگ و میر اطفال، سطح معارف و سواد را مطالعه کردند و دریافتند که در عصر جهانی شدن (۲۰۰۰-۱۹۸۰م) در مقایسه با سال‌های قبل از آن ۱۹۸۰-۱۹۶۰م کیفیت و کمیت در تمام این بخش‌ها کاهش قابل ملاحظه‌ای را نشان می‌دهد.

از سال‌های ۱۹۸۰-۱۹۶۰م اکثر کشورها سیاست‌های حفاظتی را به منظور جدا ساختن اقتصادهای شان از بازارهای بین‌المللی نگهداری و تطبیق کرده‌اند تا این‌که صنعت ملی شان را پرورش دهند و زمینه قدرت رقابتی را برای شان فراهم سازند. این سیاست‌ها مشابه به همان سیاست‌های است که بر اساس آن موفقیت اقتصادی ایالات متحده امریکا ساخته شد.

## ۱۴. کمک‌های خارجی کشورهای غربی به انکشاف کشورهای گیرنده

کمک‌های خارجی برای دهه‌های متمادی منحنیث وسیله سریع انکشاف اقتصادی دیده می‌شد. لذا از جنگ جهانی دوم بدینسو بیشتر از ۲.۳ تریلون دالر امریکایی از کشورهای غربی به پروژه‌های انتقال داده شد که به تلاش‌های کشورهای جهان سوم در بیرون شدن از فقر کمک خواهد نمود. پس سوال اصلی اینست که نظر به کدام دلایل و انگیزه‌ها کشورهای انکشاف یافته این کمک‌ها را فراهم می‌سازند؟

کمک‌های خارجی به شکل بسیار نادری باز روی انگیزه‌های خالص بشر دوستانه صورت می‌گیرد. بناً اکثر کمک‌های خارجی منحنیث وسیله پشتیبانی یک متحد در سیاست‌های بین المللی می‌باشد و به نیت نفوذ کردن در پروسه سیاست‌گذاری کشور کمک‌گیرنده صورت می‌گیرد. بنابراین، این‌گونه ملاحظات چه خوب باشد، یا بد، متکی به موافقت کشور کمک‌گیرنده با اجندایی مورد هدف کشور دونه در یک مسئله خاص می‌باشد. در دوران جنگ میان کمونیزم و کپیتالیزم در قرن بیست، قهرمانان این دو ایدولوژی؛ اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده امریکا هر یک این کمک‌ها به منظور نفوذ کردن در سیاست‌های داخلی کشورهای دیگر استفاده می‌کردند و متحدان ضعیف شان را به این طریق حمایت می‌نمودند.

نظربه همین دلیل ایالات متحده امریکا پلان مارشال را به منظور کشاندن کشورهای اتحاد اروپا بسوی کپیتالیزم و دور ساختن اش از کمونیزم طرح و عملی نمود. لذا کمک‌های خارجی به کشورهای روبه انکشاف همیشه به منظور تأمین منافع کشورهای دونه طراحی شده است، نه به منافع کشورهای که این کمک‌ها را دریافت می‌دارند.

انگیزه‌های مشخص کمک‌های خارجی شامل اهداف کمک‌های دفاعی، توسعه بازارهای اقتصادی، رشد سرمایه‌گذاری خارجی، رشد شرکت‌های تبلیغی و گسترش فرهنگی می‌باشد. در دهه‌های گذشته کمک‌ها توسط نهادهای بین المللی از جمله صندوق وجهی بین المللی پول و بانک جهانی منحنیث ابزار اولیه برای باز نمودن مناطق جدید به کپیتالیزم جهانی مورد استفاده قرار گرفته و صرف زمانی به حیث ابزار ثانوی استفاده می‌شود که نگرانی سلامتی مردم کشورهای کمک‌گیرنده در حالت اضطرار باشد.

پروفیسور ویلیام ایسترلی، که یک پروفیسور مشهور رسانه‌یی در انکشاف اقتصادی و

مسایل کمک‌ها می‌باشد، کمک‌های خارجی را بخاطر عدم نایل شدن به اهداف متوقعه؛ باوجود وعده‌های بزرگ که داده بودند، شدیداً انتقاد کرد. او می‌گوید: "تراژیدی فقر جهانی بخاطری رخ می‌دهد که غرب ۲.۳ تریلیون دالر را بر کمک‌های خارجی در پنج دهه گذشته مصرف کرده است و هنوز هم تهیه ادویه طبی ۱۲ سنت دالری را برای اطفال جهت جلوگیری از مرگ و میر نصف مریضان ملاریا را مدیریت نکرده است.

غرب ۲.۳ تریلیون دالر را مصرف می‌کند و تاهنوز بسترهای چهار دالری را برای فامیل‌های فقیر مدیریت نکرده است. غرب ۲.۳ تریلیون دالر را مصرف می‌نماید، اما تاهنوز تهیه سه دالر را به مادران جدید جهت جلوگیری مرگ و میر پنج میلیون کودک مدیریت نکرده است... این یک موضوع قلب شکن است که جامعه جهانی یک طریقه موثر عالی را برای آماده سازی برنامه‌های تفریحی به اطفال و نو جوانان ثروتمند ایجاد کرده است؛ درحالی‌که توان فراهم سازی دوايي دوازده سنتی را به اطفال فقیری در حال مرگ ندارد.

کمک‌های خارجی مدت‌ها قبل در تمام موارد با ردیفی از مسایل دیگر وابسته بود، موثریت آن زیر سوال رفته است. کشورهای تمویل کننده، به شمول ایالات متحده امریکا این کمک‌ها را به منظور رسیدن به اهداف جیوپولیتیک شان مورد استفاده قرار می‌دهند. چند مثال آن در زیر بیان می‌گردد:

۱. ایالات متحده امریکا کمک‌های خارجی را به مناطقی سوق می‌دهد که نگرانی تهدید علیه امنیت ملی اش وجود داشته باشد؛ مثل خارومیانه و بخصوص در جریان جنگ سرد کمک‌ها به امریکایی مرکزی و کشورهای کرابین سوق می‌گردید.

۲. کشور سویدن کمک‌ها را به منظور پیشرفت جوامع، هدف گذاری نموده است.

۳. فرانسه از کمک‌ها جهت تقویت ترمیم یا نگهداری و گسترش فرهنگ، زبان و نفوذ خود، به خصوص در غرب افریقا استفاده می‌کند. در ضمن بطور بسیار بی تناسب کمک‌هایش را به آن کشورهای که روابط تجاری را با این کشور بسیار توسعه داده است، سوق می‌دهد.

۴. کشور جاپان نیز کمک‌هایش را بطور بسیار سنگینی بسوی کشورهای شرق آسیا سوق داده که با آنها معاملات بسیار گسترده تجارتي تحت شرایط خریداری‌های جاپانی‌ها دارند.

افریقا به شکل خاصی کمک‌های خارجی از زمان پایان استعمارگری تا الحال وعده داده شده است. اجلاس‌های بی شمار کشورهای جی ۸ وعده‌های متعددی را در کاهش سطح قروض به قاره افریقا داده‌اند؛ اما این وعده‌ها به منظور کسب حمایت برای تأمین منافع ملی شان صورت گرفته است، نه جهت کمک نمودن بدون قید و شرط به این قاره‌ای فقیر.

این موضوع توسط Action برای افریقایی جنوبی چنین تذکر داده شده است: "حکومت‌داری ضعیف، فساد اداری و سوی مدیریت در افریقا انکار ناپذیر است. اما مشروعیت استعمار، حمایت کشورهای G۸ از رژیم‌های سرکوب‌گر در دوران جنگ سرد، ایجاد دام‌های قرضه، ناکامی و عدم موفقیت برنامه‌های اصلاحات ساختاری وضع شده توسط صندوق وجهی بین المللی و بانک جهانی و قوانین غیر مناسب تجارت بین المللی همه در فقر این قاره نقش کلیدی داشته است.

نقش کشورهای G۸ در ایجاد شرایط بحران برای قاره افریقا قابل انکار نمی‌باشد. مسئولیت بی نهایت گران کشورهای G۸ اینست که خانه خود تان را منظم سازید و به ادامه تطبیق پالیسی‌های غیر عادلانه تان که مانع انکشاف و پیشرفت اقتصادی افریقا شده است، خاتمه دهید."

اوضاع موجود در روابط جهانی از طریق کمک‌های خارجی نگهداری می‌گردد. بناً کشورهای ثروتمند مانند ایالات متحده امریکا به حفظ سلطه مالی جهان جهت دیکته کردن حکومت‌داری خوب ادامه می‌دهد تا این‌که بازارهای کشورهای روبه انکشاف را برای کمپنی‌های فرا ملتی خود باز نمایند. لذا کشورهای روبه انکشاف چنین طرح‌های را برای بازارهای کشورهای غربی ندارند، باوجودی که در سکتورهای زراعت و نساجی آنها مزیت و برتری دارند، اما در عوض به ایجاد موانع تجارتي و سبسایدی‌ها ادامه می‌دهند.

## ۱۵. جهان در دو قرن گذشته شاهد رفاه و پیشرفت قابل ملاحظه در تاریخ بوده و برتری کمیتالیزم گواه آنست

سال ۲۰۰۷م یک سال غیر مترقبه در طول تاریخ بود؛ ثروت تولید شده در این سال به ۵۴ تریلیون دالر رسید که بزرگ‌ترین تولید ثروت در هر سال تاریخ می‌باشد. بعد از جنگ جهانی دوم اقتصاد جهانی صرف یک تریلیون دالر بود. کمیتالیزم در اروپا انقلاب صنعتی را به حرکت آورد که منجر به رفاه و پیشرفت بدون کیفیت غیر قابل مقایسه در تاریخ گردید.

بعد از سقوط کمونیزم طرف‌داری از کمیتالیزم در جهان جهت رفاه و کامگاری نفوس جهان ادامه یافت، حتی کمیتالیزم را پیشرفت خود کار ملاحظه نمودند. بعضی از کمیتالیست‌ها حتی از نقطه نظر تمدن نژاد پرست بودند-در صورت وجود چنین واقعیتی- به سبب این‌که آنها خود شان را نسبت به دیگران بهترین می‌پنداشتند.

نخست وزیر ایتالیا، سیلوا برلسکونی بعد از حوادث ۱۱ ستامبر خودستائی کرده گفت: "ما باید از برتریت تمدن خویش آگاه باشیم، یک نظامی که سلامتی را تضمین نمود، به حقوق بشر احترام می‌گذارد و- در مقابل کشورهای اسلامی- به حقوق سیاسی و مذهبی شان ارج می‌گذارد، یک نظامی که ارزش‌های آن تنوع تحمل را درک می‌کند... بنابر این، غرب مردمان را فتح می‌کند، همان طوری که کمونیزم را فتح نمود. حتی اگر منجر به درگیری با تمدن دیگری هم شود، تمدن اسلامی، تمدنی که تا هنوز هم در همان جایگاه ۱۴ قرن قبلش مستحکم مانده است. اقتصادانان حتی در وسط بحران جهانی کریدت گستاخی نموده، اظهار نمودند که چرن‌دیات، افراط و بحران مالی بخش از بسته مالی غرب می‌باشد و تا هنوز هم دارای ارزش ویژه خود می‌باشد."

لذا برای غرب، کمیتالیزم مترادف به پیشرفت خودکار می‌باشد. مسیری را که غرب برای نایل شدن به چنین هدف بزرگ ادعا شده تاریخ مسمی گردیده و هر چیزی دیگر اولیه ملاحظه می‌گردد که نیاز به اصلاح مجدد دارد. هر چند از محلی که چنین یک ادعایی منشاء گرفته است، مشکلات نیز الزاماً در همانجا وجود دارد.

بنابر این، مقیاس پیشرفت برای کمیتالیست‌ها مبلغ ثروتی است که توسط اقتصاد جهان که تولید ناخالص ملی گفته می‌شود بوجود می‌آید. اختراع تکنولوژی و کشفیات ساینسی ابزار

مناسب تولیدات بوده و صنعتی سازی موثریت را بیشتر ساخته است که این موضوع به اقتصاد جهان توانایی تولید محصولات بیشتر را با منابع کم محیا ساخته است.

اما سوال اینجا است که ساینس و تکنالوژی را چه بوجود آورد؟ این یک موضوع سطحی است که ادعای برتریت یک تمدن در این مورد پاسخ آن آورده شود. لیکن ارزیابی عوامل آن چگونگی رسیدن به این برتریت را بیشتر روشن می‌سازد. بریتانیا نخستین کشوری بود که صنعتی سازی را نهادینه ساخت و این صنعتی سازی بر اساس انگیزه‌ای استعمار ملت‌های جهان به پیش برده شد.

بنام مزیت و دست بالای بریتانیایی استعماری در ابحار منجر به انکشاف ساختارهای جدید کاری و پیشرفت گردید. لذا جمع آوری و ذخیره سازی مواد خام ملت‌های استعمار شده منتج به افزایش ثروت عظیم در بریتانیایی استعماری شد. انکشاف تکنالوژی و بروز اختراعات مهم ساینسی پیامدهای بزرگ وسیع را توسط جنگ‌ها بخصوص دو جنگ جهانی بوجود آورد.

جنگ داخلی ایالات متحده امریکا نیز باعث انکشاف تحت البحری‌ها گردید. بنابر این، احساس برنده شدن در جنگ جهانی اول منجر به انکشاف خطوط آن گردید. باوجودی که خطوط آن قبلاً وجود داشت، اما جنگ جهانی پیشرفت‌های عظیمی را برای انتقال سربازان در جریان جنگ به مناطق مختلف جنگی باعث گردید.

از طریق عملیات کوتاه که هدف آن ربودن و اختطاف ساینس دانان و تکنالوژیست‌های نازی بود، ایالات متحده امریکا شروع به یک برنامه راکتی هدفمند نمود. بناً انکشاف تکنالوژی و فن راکتی منجر به مسابقات تسلیحاتی، یعنی انکشاف راکت‌های بالستیک، رشد ستلایت و کمپیوترهای اولیه را تسریع بخشید.

لذا این گونه اختراعات به انکشاف تعداد زیاد اشیایی استهلاکی ممد واقع شد که بعداً به اشیایی استهلاکی خانواده‌ها مبدل گردید. پس آن از استفاده ماشین سوخت در موتورها و طیارات، تلویزیون و رادیوهای مدرن و غیره از نتیجه نیاز قوه محرک در جنگ جهانی اول بوجود آمد که به منظور کوچک ساختن معلومات حیاتی در صفحات اطاقک پیلوت‌ها و برقرار ارتباط با پیلوت‌های جیت‌های جنگی انکشاف گردیده بود.

بنام باید اقرار نمود که تعداد اندک از اختراعات خارج از حوزه نظامی بوجود آمده و

ضرورت‌های جنگی را رفع نمی‌کرد. با وجودی که موفق غرب کپی‌تالیست از لحاظ تکنالوژیکی به پیشرفته‌ترین سطح در تاریخ رسیده است، استعمارگری و راه اندازی جنگ‌ها از مشخصه‌های اصلی انکشاف تکنالوژیکی و دلاروی‌های ساینسی غرب می‌باشد.

ممکن نظام سرمایه‌داری تولید ثروت را به یک سطح بی سابقه تاریخی تحریک کند؛ اما یک تعداد انکشافاتی وجود دارد که آنها نیز باید تصدیق گردند. لذا اقتصاد جهانی ممکن تولید بی سابقه ثروت را که توسط دموکراسی‌های لبرال تحریک شده باشد، ثبت کند. اما نصف نفوس جهان غذایی کافی روزانه را ندارند؛ چونکه آنها کمتر از دو دالر در روز بدست می‌آورند - یعنی ۹۵ درصد نفوس جهان با عاید کمتر از ۱۰ دالر در روز زندگی می‌نمایند.

بنابر این، فقر جهان در تحت نظام سرمایه‌داری بیشتر تسریع نموده است. اروپا در گذشته در پی دریافت منابع در سرتاسر جهان تلاش و جستجو می‌نمود، درحالی‌که امروز آنها توسط ایالات متحده امریکا تعویض شده‌اند. لذا تمام تغییراتی که نسبت به قرن ۱۹ ایجاد شده است، اینست که کارخانه جایگزین اسلحه شده، مصرف گرایی جایگزین بردگی گردیده، رسانه‌های جمعی جایگزین اردوها شده و بازارهای مالی جاگزین فارم‌های غذایی شده است. بناً موفقیت بعدی نظامی سرمایه‌داری ایجاد بزرگ‌ترین اشتباه و شکست مالی در تاریخ می‌باشد. درحالی‌که اکثریت نفوس جهان بر اساس چند دالر ناچیز به زندگی شان ادامه می‌دهند، ایالات متحده امریکا دارای بیشترین میلیاردها می‌باشد که بر اساس آن بزرگ‌ترین اقتصاد غیر متعادل جهانی تاریخ بشر را بوجود آورده است.

در سال ۲۰۰۶م نهاد تحقیقاتی سازمان ملل متحد برای انکشاف اقتصادی گزارش یک مطالعه حد اکثر جهانی را منتشر نمود. تعداد یافته‌های این گزارش حیرت انگیز بود. این نهاد با جمع آوری معلومات از تمام کشورهای سرتاسر جهان، این تحقیق نتیجه‌گیری نمود که یک درصد ثروتمندان جهان ۴۰ درصد ثروت کل جهان را در ملکیت خویش دارند و صرف ۱۰ درصد نفوس کل جهان ۸۵ درصد دارای‌های جهان را در ملکیت شان داشتند.

ریچارد روبینس برنده جایزه کتابی (مشکلات جهانی و فرهنگ سرمایه‌داری)، با تصدیق این موضوع گفت: "ظهور نظام سرمایه‌داری یک فرهنگی را پیشکش نمود که در تعداد بخش‌ها برای نخستین بار در شرایط مناسب تعداد افراد زیادی را بطور نسبی و مطلق به راحتی

استخدام کرد. اما نظام سرمایه‌داری در این کار در ادغام آنها بطور یکسان موفق نبود و ناکامی آن در این عرصه منحنی بزرگ‌ترین مشکلات آن باقی مانده است."

هم‌چنان نظام سرمایه‌داری جهان مقروض را در تاریخ بوجود آورده است که افراد و ملت‌ها نسبت به عاید، قرضه بیشتر دارند. پس واقعیت تولید ۵۴ تریلیون دالر توسط اقتصاد جهانی زمانی که بخش اعظم آن از طریق قرضه‌ها تمویل شده باشد، از لحاظ اقتصادی مفهومی ندارد.

جهان غرب با مصرف بیش از نیازهای واقعی شان دچار وسواس و اضطراب شده اند و اکثر این مصارف توسط قرضه‌ها تمویل می‌گردد که بیشتر ثروت تولید شده در اختیار افراد اندک قرار دارد. ایالات متحده امریکا ابر قدرت جهان، بزرگ‌ترین اقتصاد جهان و برای تعداد کثیر مردم یک سمبول موفق سرمایه‌داری در بدبختی قرضه‌های غرق شده روان است که بحران کریدت آن را پرتگاه سقوط قرار داده است.

اقتصاد ایالات متحده امریکا در سال ۲۰۰۷م تقریباً ۱۴ تریلیون دالر تولید نمود، اما قرضه‌های ملی - این پولی است که حکومت‌های فدرال و حکومت مرکزی به مردم ایالات متحده امریکا و جهان از طریق اوراق اسهام به فروش رسانیده است - مبلغ ۹۰۷ تریلیون دالر می‌رسد. بنابراین، شهروندان ایالات متحده امریکا اشتیاق بزرگ به واردات و املاک دارند که در نتیجه آن قرضه‌های مصرف کننده گان به سطح ۱۱۴ تریلیون دالر رسیده است.

قرض کمپنی‌های ایالات متحده امریکا به مبلغ ۱۸۴ تریلیون دالر می‌رسد. این مبالغ ایالات متحده امریکا را مقروض ترین کشور به میزان فقط تحت ۴۰ تریلیون - یعنی نزدیک به ۷۵ درصد محصولات تولیدی می‌گردد. لذا ۳۷ میلیون امریکایی تحت خط فقر زندگی می‌کنند. باوجود این همه تلاش‌های مستدام رشد اقتصادی نظام سرمایه‌داری جهان را در پول غرق کرده است و توان ایجاد رفاهی را که لبرال‌ها بر اساس آن بر ما اصرار می‌کردند، حتی حالت نسبی آن را ندارد.

نظام سرمایه‌داری به مهم‌ترین و برجسته‌ترین سیمای آن (سرمایه) مسمی شده است. این نظام کسب ثروت مادی را هدف اصلی زندگی قرار می‌دهد، بدون ثروت زندگی کردن کدام ارزشی نزد این نظام ندارد. این امر منجر به نفوذ طبقه اشراف بر حکومت‌های ملی شده

است تا حفظ ثروت آنها تضمین شود و اقداماتی را برای طبقه اشراف متعهد می‌گردد که ثروت بیشتر بدست آورند.

این طبقه اشراف توسط کمپنی‌ها و سران شرکت‌های تجارتی بزرگ از جمله جانراک فیلر در نفت، هنری فورد در صنعت موترهای خودروس، جیا کلد در صنعت خطوط آهن، جی.پی مارگن در صنعت بانکی و اندرو کارنیگی در صنعت فولاد جایگزین گردیدند. حکومت‌ها در غرب استعمارگری را تنظیم نموده و سرمایه‌داران - شرکت‌های بزرگ تجارتی - ثروت بیشتری را جمع‌آوری نمودند.

در آغاز تاثیرات جنگ جهانی اول بود که غرب را مجبور ساخت تا ناهنجاری‌های بزرگ ثروت را حل نماید. چون اقتصاد کشورهای غربی بیرون شدن از رکود اقتصاد امکان ناپذیر بود، زیرا اکثر نفوس شان ثروت بسیار اندک برای مصرف داشتند. بنابراین، همین مشکل بود که منجر به ایجاد اقتصاد مصرف گردید. لذت بردن اختراعات و مد زودگذر به مقصد زندگی مبدل شد و همزمان با آن به تحریک راحت آمیز اقتصاد ممد واقع گردید.

نظام سرمایه‌داری همیشه ثروت تولید خواهد کرد، زیرا هدف این نظام رشد متداوم اقتصادی بصورت کل می‌باشد. چون به سطح کل نظام سرمایه‌داری همین است و بس. این نظام توجه بسیار اندکی به توزیع عظیم ثروت خودش می‌کند. لذا این نظام به شکل بسیار ناچیزی غم خوری مردم را می‌کند، ولو اگر تمام قاره‌های جهان نظر به استعمارگری خود شان که اکثراً آن را تجارت آزاد و جهانی شدن نام گذاری می‌نمایند، در تحت فقر زندگی کنند کدام پروایی ندارند.

## ۱۶. جهان اسلام آماده و یا پذیرای اسلام نمی‌باشد

سال‌هاست که غرب ادعا می‌کند مسلمانان در سراسر جهان به جای اسلام دموکراسی و آزادی را می‌خواهند. آنها استدلال می‌کنند که تنها اقلیت‌های مردمی کشورهای پاکستان و افغانستان است که اسلام می‌خواهد، در حالی که اکثریت قاطع جهان تحت تاثیر غرب رفته و می‌خواهند مطابق به جهان‌بینی سرمایه‌داری زندگی کنند. با این حال، مسلمانان مدرنیست امروز اعتقاد دارند که جهان اسلام، اسلام را نمی‌خواهد و برای آن آماده نیست. از سوی دیگر، غرب اعتقاد دارد که جهان اسلام، اسلام را می‌خواهد و از اینرو پروسه‌ای را مبنی بر دفع این تهدید و ظهور آن آغاز کرده است.

شورای استخبارات ملی ایالات متحده امریکا به تعقیب پروژه "جهانی ۲۰۲۰م" تحت عنوان "نقشه کشی آینده جهان" گزارشی را به نشر رسانده است. شورای استخبارات ملی (NIC)، مرکز استخبارات تفکر راهبردی کوتاه مدت و دراز مدت امریکا می‌باشد. این گزارش، سناریویی را که جهان در سال ۲۰۲۰م با آن مواجه خواهد شد، تعیین می‌کند. این گزارش به این نتیجه رسیده است که تقاضای اسلام امروز در محور دعوت برای بازگشت به ریشه‌های پیشین اسلام که در آن تمدن اسلامی در خط مقدم تغییرات جهانی تحت قیادت خلافت قرار دارد، خواهد چرخید. این گزارش تصویری از یک سناریوی داستانی درباره "نحوه ایجاد یک جنبش جهانی که بواسطه هویت دینی رادیکال بوجود می‌آید را نشان می‌دهد". این گزارش به وضوح بیان می‌کند که برنامه ریزی خط‌مشی ایالات متحده امریکا در بالاترین سطح اش برای ظهور خلافت بوجود آمده است. گزارش‌های دیگر از سیاست‌گذاران و کارشناسان در سراسر جهان اذعان می‌دارد که جنبش مبدایی گسترده‌ای به دنبال بازگشت خلافت است. سازمان CIA از قبل برنامه‌های اقدام مخفی را که بعدها به پیروزی در جنگ سرد، هدف قرار دادن رسانه‌ها، رهبران مذهبی و احزاب سیاسی اسلامی کمک کرد، احیا نمود. این سازمان، پول، افراد و دارایی‌های چشمگیری را برای تحت تاثیر درآوردن جوامع مسلمان نشین دریافت می‌کند.

در عین حال، نظرسنجی‌های مختلف، گزارش‌های کارشناسان و سیاست‌گذاران همگی پذیرفته‌اند که مسلمانان در سراسر جهان ارزش‌های غربی را رد کرده‌اند. این نشان دهنده یک

شکست ناگهانی غرب بوده؛ زیرا که غرب با هیچ‌گونه چالشی برای تفوق جهانی روبرو نشده است. این بدان معنی است که جنگ فکری از بین رفته و اشغال فزیک‌ی نشان دهنده آخرین تلاش برای جلوگیری از سیستم بدیل حکومتی محسوب می‌گردد.

اقدامات دولت‌های غربی نشان می‌دهد که آنها حتی بیشتر از بسیاری مسلمانان در مورد آن چه امت می‌خواهند، باور دارند. اقدامات غرب بیشتر از خواست مسلمانان به وضوح نشان می‌دهد که آنها از اهداف‌شان بسیار دور نیستند.

در اپریل ۲۰۰۷ پوهنتون مریلند، یک نظرسنجی را انجام داد و نظرسنجی قبلی پوهنتون اردن را تأیید کرد. نظرسنجی که در چهار کشور اکثریت مسلمان (مصر، پاکستان، مراکش و اندونیزیا) انجام شد که مسلمانان در قبال خلافت با بیش از ۷۵ درصد حمایت نشان دادند که در زندگی خویش اسلام را می‌خواهند. این ملت‌ها از اعمال قانون شریعت در کشورهای اسلامی، اتحاد با کشورهای دیگر تحت حکومت واحد قاطبه اسلامی؛ یعنی خلافت، مخالفت با اشغال و سیاست خارجی غربی، مخالفت با اعمال و ارزش‌های غربی در سرزمین‌های اسلامی و مخالفت با استفاده از خشونت علیه غیر نظامیان حمایت خویش را اعلام نمودند.

در یکی دیگر از نظرسنجی‌های انجام شده توسط سایت اینترنتی - [worldpublicopinion.org](http://worldpublicopinion.org) در سراسر جهان اسلام معلوم شد که بیش از ۷۰ درصد از پاسخ دهندگان می‌خواستند تحت شریعت و خلافت زندگی کنند.

امت پس از گذر طولانی مدت، اکنون می‌خواهد به دین بازگردد و امروز بیش از هر زمان دیگری سر تسلیم به اسلام می‌گذارد. امت، اسلام را نسبت به چند قرن قبل بهتر درک می‌کند. دلیل موجودیت فساد در جهان اسلام عمدتاً ناشی از آنست که مردم در عدم موجودیت نظامی از وجود هرج و مرج نفع بیشتر می‌برند. این به هیچ وجه به این معنی نیست که امت برای اسلام آماده نیست؛ زیرا تغییر همیشه از هرج و مرج بمیان می‌آید. این هرج و مرج را می‌توان در ظهور دموکراسی‌های لیبرال در اروپا در قرن‌های ۱۶ و ۱۷ ظهور روسیه کمونیست و ظهور روزافزون چین مشاهده کرد. عزم مداوم مسلمانان در قبال اسلام نشان می‌دهد که زمان یک جناح بالای اسلام تعرضی می‌کند، مسلمانان دست به تحرک زده حرکت می‌کنند، چه آن بخاطر ممنوعیت حجاب در فرانسه باشد و چه کارتونهایی که در

آن تصویر پیامبر بزرگ اسلام، حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم چاپ شده باشد. امت مسلمه بیشتر از آن که فکر می‌کنید به اسلام آماده است، و اکنون فقط به یک دولت نیاز دارد.

## ۱۷. اسلام پس‌رفته است. از زمان توسعه سرمایه‌داری، اسلام هیچ مشارکتی در پیشرفت علم و فناوری ایجاد نکرده است - اسلام در عصر سنگ قرار دارد

طی دو قرن گذشته، جهان شاهد جهش‌های بی‌سابقه‌ای در خصوص ساینس و تکنالوژی، توسعه راه آهن، هواپیماها، فن آوری هسته‌ای، انترنت، IVF و غذاهای اصلاح شده ارثی بوده است. چنین تحولات موازی با توسعه غرب رخ داده است و به سطح بی نظیری در طول تاریخ بشر رسیده است. این انحصار اختراعات تکنالوژیکی و علمی منجر به این اعتقاد شده است که ارزش‌های لیبرال شرط لازم برای توسعه است.

اکثر متفکران، دانشمندان و فیلسوفان ادعا می‌کنند که اسلام در جهان امروز جای ندارد. این دیدگاه بر این فرض استوار است که هیچ یکی از کشورهای اسلامی هیچ چیزی را از لحاظ تحقیقاتی و علمی یا اختراع تکنالوژیکی تولید نکرده اند. غرب ادعا می‌کند که پیشرفت در ساینس و تکنالوژی زمانی بمیان آمده است که غرب از اقتدار کلیسا خود را رها نموده و دین را از زندگی جدا کرد. کلیسا آنها را در توسعه علم و منطق ممانعت می‌کرد؛ زیرا دین اساساً برمبنای ایمان و خرافات ساخته شده است. غرب تنها با حذف آن از حوزه عمومی موفق به راه اندازی انقلاب صنعتی شد و سپس به شکوفایی رسید. لیبرال‌های امروز کسانی هستند که علم را اختراع کرده اند همانطور که ما آنها را می‌شناسیم. آنها ادعا می‌کنند که آنها پایه‌های علم را گذاشته‌اند و شعبات متعددی آنرا ایجاد کرده‌اند.

چنین روایت تعدادی از تحولات تاریخی را که غربی نیستند نادیده می‌گیرد و نشان می‌دهد که غرب هم‌چنان تاریخ خود را به عنوان تاریخ جهان به معرفی می‌گیرد. چنین روایت نیز به راحتی آن‌چه را که غرب از تمدن‌های گذشته، به ویژه تمدن اسلامی گرفته است، نادیده می‌گیرد. از لحاظ تاریخی تمام تمدن‌ها با نوعی پیشرفت تکنالوژیکی و علمی همراه بوده است. غرب اثراتی را که رومیان در خصوص اصول بمیان آورده بودند، به تصویر کشیده است، در حالی که دنیای اسلام در قرن هشتم الی دهم آثار یونانیان را در منطقه ترجمه کرده است.

علم اساساً مطالعه، تحقیق و آزمایش در بخش‌های قابل مشاهده جهان است. انکشاف موثرها ناشی از توسعه ابتدائی ماشین احتراق می‌باشد. این درحالیست که

سوخت نفت در یک ماشین بر روی پیستون‌ها باعث حرکت بخش‌های سخت آن می‌شود و در نهایت موتور را حرکت می‌دهد. این امر برای امپراتوری بریتانیا که در اصل بخار و سپس زغال سنگ را برای چرخش پیستون که در نهایت باعث چرخش (حرکت) ماشین آلات شده استفاده کرد، ممکن بود. چنین انکشافات بر مبنای کار الجزری در قرن ۱۲ استوار می‌باشد که وی میله را اختراع نموده و با استفاده از میله‌ها و سیلندرها حرکت چرخشی و یا دایره‌ای را بمیان آورد. وی اولین شخصی بود که ماشین را اختراع نمود.

فراشوت، وسیله‌ای است که به منظور کاهش سرعت حرکت یک جسم با استفاده از هوا از طریق ایجاد اصطکاک، استفاده می‌شود. فراشوت‌های امروزی از طرح‌ها و آزمایش‌های گذشته توسعه یافته است. در قرن نهم، ابن فرناس نسخه ابتدایی فراشوت را اختراع کرد. او از مناره مسجد مزکیتا در قرطبه با استفاده از یک تکه بزرگ بال مانند پرش کرد که در نتیجه سقوط نموده و جراحت جزئی برداشت. فراشوت‌های بعدی فشرده تر و از پارچه‌های ارتجاعی بر روی قاب چوبی ساخته شد. سپس ابریشم بافته شده به عنوان مواد فراشوت‌ها بنابر قدرت و وزن سبک ابریشم، استفاده شد.

چنین مثال‌ها در میان دیگران نشان می‌دهد که هیچ تمدن نمی‌تواند ادعا کند که علم ذاتاً متعلق به آنست، بجز از آن‌که به سطح جهانی خدمت می‌کند، به جز این چیز دیگری نیست. واقعیت اینست که اتوم‌ها و مالیکول‌ها تحت نظم قوانین کائنات قرار دارند و با دست‌کاری تغییر نمی‌کند ولو اگر کسی مسلمان، مسیحی یا لیبرال باشد. این مسئله مهم جهانی است و از اعتقاد کسی متأثر نمی‌گردد. بحث واقعی اینست که کدام تمدن، کمک‌های زیادی به علم و دانش کرده است و چه چیزی دقیقاً آنها را به پیشرفت در زمینه هدایت کرده است.

عصر طلایی اسلامی بین قرن هشتم الی سیزدهم میلادی بوده است. در طول این دوره، انجینیران، محققان و تاجران جهان اسلام به پیشرفت هنر، کشاورزی، اقتصاد، صنعت، قانون، ادبیات، دربانوردی، فلسفه، ساینس و تکنالوژی با حفظ و احیای سنت‌های قبلی و نیز با اضافه کردن به آنها، کمک کرده‌اند. هاوارد ترنر، متخصص تاریخ قرون وسطا در کتاب خود تحت عنوان "ساینس در اسلام قرون وسطی" ذکر کرده است که: "هنرمندان، دانشمندان،

شاهزادگان و کارگران مسلمان، باهم یکجا فرهنگ منحصر به فرد خود را ایجاد کردند که به طور مستقیم و غیر مستقیم بر جوامع قاره‌های دیگر تأثیر گذاشت. "بعضی عناصر خاصی در اسلام موجود بود که چرخ آن را به حرکت آورد تا این‌که باعث شد مسلمانان در این زمینه پیشرفت کنند.

عبادت الله سبحانه و تعالی یکی از عواملی بود که منجر به شماری از اختراعات شد. پنج وقت نماز روزانه، جهت قبله و آغاز و پایان ماه رمضان، به مطالعه دقیق موقعیت ستارگان و مهتاب نیاز داشت. به همین دلیل بود که مسلمانان وسایل مشاهده‌وی و قطب‌نما را ابداع کردند. به همین دلیل است که بیشتر ستاره‌های قطبی امروزه دارای نام‌های عربی اند؛ مانند: اکمر، بهام، باتن کایتوس، کاف، دبیح، فورود، ایزار، لیساط، میراک، نشیره، ترف و ویگا.

مسلمانان در عرصه نجوم و بالاخره در توسعه ساعت نجومی ابتکارات قابل توجهی کرده‌اند. تقویم میخانیکی شمسی و قمری با چرخ دنده و چرخ توسط ابوریحان البیرونی در قرن دهم اختراع شد. بر اساس چنین طرح‌ها، تقی الدین ساعت میخانیکی را در قرن پانزدهم اختراع کرد. نیاز مشخص سازی قبله منجر به ایجاد قطب‌نما گردید که بر اساس یافته‌های ستاره شناسان مسلمان استوار بود. مسلمانان صفحه جهت یاب را ایجاد کردند که نشان‌گر جهت‌های اساسی، شمال، جنوب، شرق و غرب بر روی یک نقشه و نقشه‌ای دریایی بود.

الله سبحانه و تعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ﴾ [انعام: ۹۷]

او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد، تا در تاریکی‌های خشکی و دریا... .

این به مسلمانان انگیزه داد تا به وسایل مشاهده‌وی و دریانوردی بهتری دست یابند. چنین وسایل برای کشف جهان مورد استفاده قرار گرفت که بسیاری از جغرافیاشناسان مسلمان آن را به کتابچه‌های راهنما تقسیم کردند. آنها از آیه قرآن کریم بدست آمده بود که الله سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ﴾

و در زمین، کوه‌های ثابت و پابرجایی قرار دادیم، مبادا آنها را بلرزاند! و در آن، دره‌ها و راه‌هایی قرار دادیم تا هدایت شوند!

مسلمانان صدر اسلام درک می‌کردند که اسلام همه مسائل مادی را شامل ساینس، تکنالوژی و صنعت را بمثابة مطالعه واقعیت و بررسی این‌که چگونه می‌توان با استفاده از ماده به منظور بهبود شرایط و معیار زندگی بشریت دست یابد، می‌داند. همانطور که بسیاری از اراضی تحت پوشش تمدن اسلامی قرار گرفت، شهرنشینی منجر به پیشرفت متعدد گردید. جزیرهٔ عرب دارای چشمه‌های آب کم عمق بود که زندگی را برای اکثر ساکنان منطقه غیر ممکن ساخته بود. این معضل را انجیران مسلمان با ایجاد کانال‌ها از دریا‌های فرات و دجله حل نمودند. سیاه‌آب‌های اطراف بغداد تخلیه شد و شهر از شر ملاریا آزاد گردید. انجیران مسلمان سیستم آبرسانی را تکمیل کردند و کانال‌های آب زیرزمینی را بنام قنات‌ها ساختند. این امر منجر به توسعه سیستم‌های پیشرفته فاضلاب حمام‌های عمومی، چشمه‌های آب آشامیدنی، لوله‌های آب آشامیدنی و تاسیسات و امکانات بیت الخلاء خصوصی و عمومی شد. متفکران، دانشمندان، انجیران و کارشناسان مسلمان، خدماتی زیادی به توسعه ساینس و سایر اصول کردند. بسیاری از این خدمات بعدها توسط غرب مورد استفاده قرار گرفت که بیشتر در این حوزه تلاش کردند. ماهیت ساینس به عنوان یک موضوع جهانی به این معناست که هیچ تمدن تنها نمی‌تواند ادعا کند که آن را اختراع کرده است، اما بیشتر تمدن‌ها، مشارکت خود را در طول تاریخ در خصوص آن ثبت کرده‌اند. زمانی آزمایش‌ها توسط تمدن‌های دیگر صورت می‌گیرد، به عنوان معلومات قبلی عمل می‌کند. پیش از ظهور اسلام در خاورمیانه، نفوس حاکم در منطقه در حوزه ساینس کاری را انجام نداده بود. وقتی همان مردم اسلام را پذیرفتند، خدماتی را انجام دادند که نسل‌های بعد از آن برای اختراع موارد جدیدی که حتی امروزه نیز با ما باقی است، استفاده کردند. اسلام به جای این‌که موانعی فرا راه ساینس باشد، بمثابة‌ای کتلت می‌باشد که باعث شد تا مسلمانان در حوزه ساینس خدماتی شایانی را به ارمغان بیاورد.

## ۱۸. وحدت جهان اسلام به دلیل شمار مختلف مذاهب و کشورها ناممکن است

برای بسیاری شکاف‌ها بین فرقه‌های سنی و شیعه شواهد کافی را مبنی بر این که مفهوم امت واحد دیگر در جهان مدرن عملی نیست، ارائه می‌کند. در حالی که تاریخ اسلام از طریق وحدت با شکوفایی عجیب و غریب در میان مسلمانان رقم خورده است. امروزه بسیاری از مرزهای ملی به وحدت جدید تبدیل شده‌اند و مفهوم امت اسلامی به الگوی که قرن‌های پیش وجود داشت، تبدیل شده است. چنین انحرافی باعث شده است که هم مسلمان و هم غیر مسلمان، سیکولاریزم را به عنوان تنها راهی برای مقابله با اختلافات در نظر بگیرند، در حالی که دعوت به وحدت اسلامی و خلافت از سوی برخی‌ها آیدیال بنظر می‌رسد.

در اصل بحث در مورد اینست که چگونه اسلام با اختلاف‌ها برخورد می‌کند و وجود بسیاری از فرقه‌ها، مذاهب و ملت‌ها به معنی اینست که دولت جهانی با وحدت مسلمانان غیر ممکن است؟

درک این باید روشن باشد که جهان اسلام اولین ملتی نیست که چنین اختلاف‌های را در بطن خود داشته است. ایالات متحده آمریکا از جنگ داخلی در سال ۱۸۶۱م سخت متحمل شد که یک اختلاف تلخ و جدی میان ایالات متحده آمریکا و ایالات متفق آمریکا به میان آورد که از یازده ایالت جنوبی تشکیل شده بود که بعد از انتخابات سال ۱۸۶۰م ابراهم لینکلن به عنوان رئیس جمهور ایالات متحده، از عضویت اتحادیه خارج شد. بریتانیای امروز با جدا شدن اسکاتلند در آینده و تبدیل شدن آن به یک کشور مستقل در سال ۲۰۱۳م روبه‌رو است. هر دو اختلافات هرگز بحث در مورد توانایی سیکولاریزم برای متحد کردن مردم را مورد بررسی قرار نداده است. جنگ داخلی در ایالات متحده آمریکا بخشی از تاریخ آنست و در مکاتب آن آموزش داده می‌شود.

اسلام برای ملت‌ها، آداب و رسوم، فرهنگ‌ها، زبان‌ها و مکاتب فکری مختلف غریب نیست. همانطور که سرزمین‌های اسلامی گسترش یافت، مردم با هویت‌های مختلف همه مسلمان شدند. حکومت اسلامی تحت قیادت عباسیان به سرزمین‌های رسید که ساکنان ادیان دیگر با متفکران و محققان در سرزمین‌های فتح شده باهم درگیر شدند. در واقع، این درگیری منجر به توسعه علوم منطقی شد - یعنی مطالعات اعتقاداتی اسلام. دلیل این توسعه

ناشی از ارائه اعتقاد اسلامی با شواهد منطقی بود. در نتیجه، اصول به شعبات تقسیم شد و اصول اسلامی بر این اساس متنوع شد. این اصول با مسائل بسیاری روبرو شد و هر بار که فتوحات بیشتر می‌شد، غنی‌تر می‌شد. در نتیجه، بسیاری از مسلمانان در دولت شروع به وقف نمودن خویش به اصول، ساینس، مطالعه و تحقیقات کردند. یک فرهنگ چندجانبه اسلامی در سرزمین‌های اسلامی شکل گرفت.

بناً مردم خود را به یادگیری آن برای مرفی ساختن دولت خلافت وقف کردند. هر محقق، هر نوع فرهنگی که در آن تخصص داشت، و هر نویسنده که با هر رویکرد ادبی و هر ریاضی‌دان، دانشمند یا صنعت‌گر، به دلیل این برخورد، به بحث و گفتگو در مورد اسلام می‌پرداخت.

این منجر به ظهور فرقه‌های گوناگون، مذاهب و اختلاف نظر شد و تنها تعداد کمی از آنها خارج از اسلام قرار داشتند. با این حال، مذاهب که رقمش به صدها می‌رسید، به معنی عامل تقسیم بین مردم پنداشته نمی‌شد. در حقیقت تحت قیادت عباسی‌ها، بغداد به مرکز تفکرهای عقیدتی و انقلابی مبدل شد. متفکران با پس زمینه‌ها و دانش گوناگون استقبال می‌شدند و زمینه برای بحث و گفتگو برای‌شان مساعد می‌شد. این نهایت منجر به درک اسلام از سوی جوامع به عنوان مقاومت در برابر هرگونه آزمایش و چالش‌های مختلف گردید. از این رو، وجود فرقه‌ها و مذاهب گوناگون تا این‌که یک منبع مشکلات باشد، در واقع فهم اسلام را تقویت می‌کرد. این به دلیل آن بود که اختلاف در درک منابع اسلامی بود که از پروسه ترتیب بندی و تصویب شدن می‌گذشت. وجود فرقه‌ها و مذاهب متعدد در واقع به این امر کمک کرد. تفرقه در جهان امروزه اسلام به دو موضوع محدود است. اولین ضعف است که مسلمانان را در درک اسلام احاطه نموده است و دوم آن توسط پروفیسور دیوید ورتکین، کارشناس تاریخ اقتصادی در دانشگاه شیکاگو، بیان شده است. او در کتاب خود بسیار واضح نوشته است که بسیاری از وضعیت در جهان اسلام از دوران استعمار است. او می‌گوید: "مقدار فراوانی ثروت امپراتوری عثمانی قدیم اکنون توسط فاتحین غصب شده است. اما باید یادآوری کرد که امپراتوری اسلامی برای قرن‌ها برای تسخیر مسیحیان اروپا تلاش کرده و دلان قدرت به سرنوشت کسانی که شکست خورده‌اند تصمیم گرفتند که به طور طبیعی تصریح شده است

که این کشورها هرگز نباید بتوانند دوباره منافع غربی را سازماندهی و تهدید کنند. با قرن‌ها تجربه مارکنتلیستی، بریتانیا و فرانسه، دولت‌های کوچک و ناپایدار را ایجاد کردند که در آن حاکمان برای ادامه قدرت به حمایت نیاز داشتند. انکشاف و امور این ایالت‌ها تحت کنترل بوده و هرگز باید به معنی تهدید به غرب نباشد. این قدرت‌های خارجی پس از آن با دست نشانده‌های خود برای این‌که منابع عرب را به ارزان‌ترین قیمت بخرند، قراردادهایی بستند طوری که نخبه‌گان فیودال را بسیار ثروتمند و بسیاری از شهروندان را فقیر ساختند. "۳۴"

ایجاد تفرقه در جهان اسلام با ایجاد "دولت‌های کوچک و ناپایدار" سیاست عمده استعمارگران اروپایی بود تا این‌که جهان اسلام هرگز نتواند وحدت یابد. پیش از جنگ جهانی اول، فرانسه و انگلیس، خاورمیانه را بین خود تقسیم نمودند. آنها خطوطی روی نقشه‌های کاغذی ایجاد کردند و اردن، سوریه، عربستان سعودی، کویت، عراق و ایران را ایجاد کردند. بعداً پاکستان، هندوستان و افغانستان ایجاد شد و مردمی که سال‌ها با هم زندگی کرده بودند، جدا ساخت. این همان سیاست‌های استعماری است که اکنون به چندین مشکل مبدل شده است. برای هر ملتی حاکمی منصوب می‌شد که به انگلیس و فرانسه وابسته بودند. خانواده سعود عملاً با انگلیس همکاری کرد تا خلافت را در بدل حکومت حجاز نابود کند. این مرزهای مصنوعی امروزه به زاویه دید تبدیل شده است که بسیاری از مسلمانان جهان را از روزنه آن می‌بیند. از این رو، مسئله جهان اسلام به حد اعظمی آن یک سناریو بود که توسط استعمارگران سازمان یافته بود که در ابتدا آنها مسلمانان را از لحاظ فیزیکی از هم جدا کردند و سپس مانع ایجاد هرگونه فکر وحدت اسلامی با ایجاد پرچم‌های ملی، روزهای استقلال ملی و سرود ملی شدند.

در گذشته وحدت بر اساس اسلام ساخته می‌شد و سرزمین‌های اسلامی را به جوامع پر رونق تبدیل کرد که همه را استقبال نموده و در زمینه‌های مختلف پیشرفت کردند. از این رو، نبود اسلام همان چیز است که استعمارگران آن را می‌خواستند و دلیلی است که امروزه بیش از ۵۰ کشور وجود دارد که قبلاً در آن امت واحد با قامت استوار وجود داشت.

دلیل ایجاد تفرقه‌ها اسلام نبوده، بلکه فقدان اسلام باعث چنین مشکلات می‌شود. یک نمونه آشکار آن عبارت از اقدامات جهان غرب مبنی بر تحمیل سیکولاریزم به عنوان الگو برای

مقابله با مشکل سنی و شیعه می‌باشد. چنین رویکردی برای مردم که در درگیری مشغول است غریب است و بجای حل اختلافات، در حقیقت آن را در حوزه خصوصی قرار می‌دهد تا این‌که بداند هیچ تاثیری در سیاست‌های موجود در حوزه عمومی ندارد. اختلاف اصلی در مورد جانشینی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم با بررسی شواهد اسلامی مربوطه در واقع می‌تواند حل شود، از این منظر، تنها اسلام می‌تواند راه حل باشد. اعمال برخی از مسلمانان در گذشته علیه خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، اعمال معاویه و تاریخ به طور کلی منابع فقه اسلامی نیستند و از این رو نمی‌تواند دلیل شرعی باشد. درین خصوص ادله شرعی عبارت از قرآن و حدیث است و به طور طبیعی تفسیرهای مختلفی می‌تواند در این زمینه صورت گیرد که این امر در نزد تمام فقها حتمی است. با این حال، تفسیر یک پروسه بی حد و حصر نیست، بلکه قوانین برای تفسیر وجود دارد.

در هر مبداء، اختلاف نظر در مورد راه حل‌هایی که بر پایه اعتقادات دینی استوار باشد، وجود دارد. در کشورهای دموکراتیک، مکاتب فکری متعددی با توجه به تفسیرهای متفاوت به وجود آمده است. در امریکای امروزی ما شاهد دموکرات‌ها و جمهوری خواهان هستیم. در انگلستان ما شاهد کارگر، لیبرال دموکرات و محافظه کار هستیم. در سراسر جهان غرب ما شاهد محافظه کاران جدید، آزادی خواهان، پاپ‌ها، طرفداران حفظ منابع طبیعی و دموکرات‌های مسیحی هستیم. همه‌ای آنها در آشکار سازی شیوه‌ای فکر لیبرال متفاوت هستند، اما همه آنها سیکولاریزم - اعتقاد به سرمایه‌داری - را به عنوان اساس خود پذیرفته‌اند. اقتصاد نیز به چنین اختلافی با مکتب کینزی متمایل است که از مداخله دولت علیه پول‌گرایان حمایت می‌کند. سوسیالیزم نیز دارای تعدادی از مکاتب فکری بود که بر اساس مبداء آن ساخته شده بود. طرفداران سوسیالیزم بی عدالتی که از مفهوم "آزادی مالکیت" حاصل شده بود و تفاوت در مالکیت خصوصی بین مردم را مشکل می‌پنداشتند و راه حل این معضل را نیاز مبرم می‌دانستند. یکی از مکاتب فکری (مکتب کمونیستی) از برابری عملی در خصوص هر چیز و از بین بردن مطلق مالکیت خصوصی حمایت کرد. مکتب دیگر (سوسیالیست‌های دهقان) پیشنهاد دادند که ملکیت خصوصی فقط در خصوص زمین‌های کشاورزی از بین برود. سپس سومین مکتب سوسیالیستی (سوسیالیزم دولتی) که مالکیت

خصوصی تحت نام منافع عمومی یعنی ملی شدن در هر شرایطی که منافع عمومی برای آن مورد نیاز بود، به مالکیت عمومی منتقل شد.

بسیاری از دانشگاهیان و محققان در غرب مقالاتی درباره انشقاق سنی و شیعه ارائه کرده‌اند و از آن به عنوان مبنی برای تضعیف مفهوم امت واحد استفاده کرده‌اند. با این حال، چنین اقداماتی به روند تغییرات کمک کرده است که دهه‌ها در حال پیشرفت است و اکنون در جهان اسلام به نقطه غلیان رسیده است.

ما در حال حاضر شاهد هستیم که مسلمانان به طور آشکار سرمایه‌داری و فردگرایی را در سراسر جهان به عنوان یک ساختار واحد رد می‌کنند. حتی مسلمانان فلسطین که خود تحت اشغال قرار دارند، در پی همبستگی با مسلمانان افغانستان و عراق، راهپیمایی کردند. هنگامی که مفهوم "آزادی بیان" جهت حمله به اسلام مورد استفاده قرار می‌گیرد، امت احساس خجالت می‌کند، همانطور که شاهد چاپ کارتون‌های پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در اروپا بودیم.

امت در سطح جهان به وضوح دیده است که حاکمان خیانت‌کار نمایندگان آنها نیستند. در واقع اکنون خلی وسیع بین حاکمان و امت وجود دارد. با توجه به دوره طولانی تنازل که امت تحت تاثیر آن قرار گرفته، امت هرگز چنین وحدت نداشته‌اند. همه چیزهایی که در قسمت آخری معضل باقی مانده است و باعث حفظ وحدت می‌شود، عبارت از دولت است.

دولتی که بر پایه جامعه ایده آل بنا شده باشد، اعتقاد دارد که وحدت ایجاد و محافظت می‌شود. زمانی که خوارج افکار خارجی را به اسلام معرفی می‌نمود که باعث جدا شدن مسلمین می‌گردید، اصحاب به شدت با آنها برخورد می‌کرد. امروز برگشت و ظهور افق خلافت به خوبی از سوی متخصصین و کارشناسان گوناگون از جمله سازمان استخبارات ملی ایالات متحده امریکا (CIA) پیش بینی شده است. بدون دولت تقریباً غیر ممکن است که وحدت داشته باشیم. بدون دولت مرکزی، جنگ داخلی ایالات متحده امریکا منجر به تبدیل شدن امریکای شمالی به دو کشور خواهد گردید. بدون دولت، اتحاد بین انگلیس و اسکاتلند وجود نمی‌داشت. این دولت است که وحدت را در میان مردم به ارمغان می‌آورد. بدون دولت، وحدت تقریباً غیرممکن است. همانطور که تاریخ اسلامی نشان داده است که اسلام قوانین دقیق

برای وحدت و یکپارچگی دارد و در واقع مدارک دقیق و موفقیت آمیز پیوستن افراد مختلف که دارای پس زمینه‌های مختلف بودند، می‌باشد. جدایی که ما امروز شاهد آن هستیم توسط غرب ایجاد گردیده است و تا وقتی تغذیه شدن از آن ادامه می‌داشته باشد.

## ۱۹. اسلام نظام حکومت‌داری ندارد

برای تقریباً ۱۴ قرن در مورد این که آیا اسلام نظام حکومت‌داری دارد و یا خیر؟ هیچ‌گونه گفتگوی صورت نمی‌پذیرفت؛ اما پس از سقوط خلافت در سال ۱۹۲۴م این موضوع به بحث گرفته شد. این بحث‌ها در زمان صورت پذیرفت که بیشتر مردم به فرهنگ غربی روی آورده به تحقیق و جستجو پرداخته بودند و داشتن نظام حکومت‌داری در اسلام را رد می‌نمودند. "علی عبدالرزاق" کتاب خویش بنام "اسلام و اصول حکم" که بعد از سقوط خلافت در سال ۱۹۲۵م به نشر رسید عمیقاً در مورد این که در اسلام هیچ‌گونه نظام حکومت‌داری وجود ندارد، بحث و استدلال نموده است. تعدادی از مستشرقین مانند "دوماس آرنولد" نیز تحقیقات را در مورد اسلام انجام داده و آثار را از خود بجا گذاشته که اسلام را در آن فاقد نظام حکومت‌داری خوانده است.

امروزه نیز بدبختانه تعدادی از مسلمانان به ندای مدرن سازی اسلام لبیک گفته و این ادعا را که گویا اسلام نظام حکومت‌داری ندارد، ثابت نمایند. آنان می‌گویند که مسلمانان می‌توانند تحت هرگونه نظام مورد پسند روز که خواسته باشند زندگی نمایند. پوهنتون کامبریج برنامه‌ی را تحت نام "اسلام و مسلمانان در جهان امروزی" در ماه جون ۲۰۰۷م براه انداخت و از مفتی بزرگ مصر "علی گوما" و تعداد دیگر از مسلمانان میانه‌رو دعوت به عمل آورده بود تا روی چگونگی تغییر اسلام که با ضروریات جامعه غربی سازگار باشد، بحث و گفتگو نمایند. علی گوما در رابطه به این که اسلام هیچ‌گونه نظام سیاسی ندارد، چنین گفت: "تعدادی زیادی برین باور اند که نظام سیاسی اسلام خلافت است که خلیفه مبنی بر روش خاص توسط آن حکمرانی می‌نماید. این دیدگاه در اسلام هیچ‌گونه اساس ندارد. خلافت یک راه حل سیاسی است که مسلمانان در دوره خاص تاریخی از آن استفاده نمودند. اما این بدین معنی نیست که خلافت یگانه گزینه برای مسلمانان می‌باشد. اگر خلافت حاکم گردد چگونه حکومت خواهد کرد. تجربه‌ای را که مصر پشت‌سر گذاشته مثل خوب درین رابطه می‌باشد. زمان تعالی ویا پیشرفت از زمان محمد علی پاشا آغاز گردیده که تا زمان خدف اسماعیل ادامه پیدا کرد و آن یک تلاش برای احیای یک حکومت مدرن بود. منظور از آن ریفوم ویا اصلاح قوانین اسلامی بود. این پروسه توانست مصر را به حکومت لیبرال مبدل سازد

که توسط نظام دموکراسی بدون اعتراض دانشمندان اسلام در آن حکومت می‌شد. مسلمانان در انتخاب نوعیت نظام که مناسب زندگی شان باشد، کاملاً آزاد اند."

این درحالیست که مفکرین و وزرای دولت‌های غربی در سراسر جهان غرب در تلاش این اند تا تهدیدی را که از ظهور دولت اسلامی (مجازاً پذیرفته‌اند که اسلام نظام حکومت‌داری دارد) متوجه شان است مشخص نمایند. عموماً تعدادی مشخص از مسلمانان وجود دارند که بدین باور اند که اسلام نظام سیاسی نداشته است. استدلال آنان اینست که هر آن چیزی را که ما از تاریخ اسلام می‌دانیم مطابق ضرورت همان زمان بوده است که برای حکومت‌داری امروزی اساس بوده نمی‌تواند. نظام حکمرانی قبلی در جهان اسلام فقط شکل عنعناتی و رسومی داشته که بدین اساس اسلام هیچ‌گونه نظام حکومت‌داری ندارد. بخاطر فهم این یاوه سرائی لازم می‌پنداریم تا نصوص و متون اسلامی را به بررسی بگیریم که آیا واقعاً چنین است و آیا اسلام نظام حکومت‌داری دارد؟

درچندین آیات قرآن تأکید صورت گرفته است که با آنچه الله ﷻ نازل نموده است، حکم نماید و از مسلمانان خواسته شده تا توسط اسلام حکمرانی نمایند.

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [مائده: ۴۴]

و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند.

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [مائده: ۴۵]

و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، ظالمند.

﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ [مائده: ۴۷]

الله ﷻ می‌فرماید:

و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، فاسقند.

﴿فَأَحْكَمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ﴾ [مائده: ۴۸]

پس میان آنان بر طبق چیزی داوری کن که الله ﷻ بر تو نازل کرده است ، و به خاطر پیروی از امیال و آرزوهای ایشان ، از حق و حقیقتی که برای تو آمده است روی مگردان

الله ﷻ می‌فرماید:

﴿وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ﴾ [مائده: ۴۹]

و در میان آنان طبق چیزی حکم کن که الله ﷻ بر تو نازل کرده است ، و از امیال و آرزوهای ایشان پیروی مکن ، و از آنان برحذر باش که تو را از برخی چیزهایی که الله ﷻ بر تو نازل کرده است به دور و منحرف نکنند.

هم‌چنان تطبیق دین و شریعت در تمام امور زندگی بالای مسلمانان واجب می‌باشد. هم‌چنان از نصوص و روایات صحیح ثابت است که تطبیق شریعت بدون حاکمی که دارای صلاحیت تطبیقی نباشد ممکن نیست و دلایل زیادی وجود دارد که تعیین حاکم را واجب می‌سازد.

دلیل که تعیین یا بعیت به خلیفه را بالای تمام مسلمانان واجب می‌سازد از سنت و اجماع صحابه آشکار می‌گردد. دلیل آن را از سنت، نافیه چنین روایت می‌کند: "عبدالله بن عمر به من گفت که وی از رسول الله ﷺ چنین شنیده بود که گفت: کسی که از تعهدش با الله ﷻ سرکشی می‌نماید، الله سبحانه و تعالی را در روز رستاخیز طوری ملاقات خواهد کرد که هیچ دلیلی بر آن نخواهد داشت و کسی که در حال می‌میرد که بعیت به گردنش مانده باشد وی در مرگ جاهلیت مرده است." (مسلم)

پس رسول الله ﷺ بعیت را در گردن هر مسلمان واجب نموده است. پیامبر ﷺ مرگ کسی را که بعیت در گردنش مانده باشد، مرگ جاهلیت خوانده است. عبارت "بعیت در گردن" به معنی موجودیت خلیفه است. پروسه و چگونگی تعیین حاکم واضحاً توسط رسول الله ﷺ مشخص گردیده است.

ابو حازم روایت نموده که وی به مدت پنج سال همراهی ابوهیره ؓ سپری نموده بود و از وی شنیده بود که رسول الله ﷺ گفت: "در بنی اسرائیل یکی پی دیگر پیامبران حکمرانی

می‌نمود. زمانی که یک پیامبر وفات می‌نمود پیامبر دیگری می‌آمد، اما پس از من هیچ پیامبر نخواهد بود، بلکه خلفا خواهد بود و تعداد آنان زیاد خواهد بود. از وی ﷺ پرسیده شد پس برای ما چه دستور می‌دهی؟ پیامبر ﷺ گفت: به آنان یکی پی دیگر بعیت نماید حق آنان را ادا نماید، بدون شک الله سبحانه و تعالی از چیزی که به آنان امانت سپرده خواهد پرسید." (مسلم)

پیامبر ﷺ تصویر واضح از ساختار نظام اسلامی را از خود بجا گذاشت. قوانینش را تصویب نموده و جزئیاتش را نیز طرح نمود. زمانی که رسول الله صلی الله وسلم اولین دولت اسلامی را در قرن هفتم میلادی در مدینه تأسیس نمود، شهر کوچک و قبیله متخاصم مانند قریش مواجه بود که می‌خواست این دولت نوپا را از میان بردارد. پیامبر ﷺ سریعاً از خود تحرک نشان داده و از لحاظ اقتصادی دولت خویش را خود کفا نمود تا از خود دفاع نموده و توانایی تأمین مواد غذایی مردم خویش را نیز داشته باشد. پیامبر ﷺ در قدم نخست سریعاً قطعات نظامی خویش را به نواحی مختلف جزیره العرب سر راه کاروان قریش فرستاد تا جلو آنان را گرفته روابط خارجی و قراردادهای تجاری را توسعه بخشد تا بتواند راه‌های مواصلاتی را برای تجارت باز نگه دارد.

پیامبر ﷺ بر مسلمانان و غیر مسلمانان حکومت می‌نمود و از همان روز اولی که پا بر مدینه گذاشت امور مردم را مطابق آن تنظیم می‌نمود. زمانی که دولت اسلامی تأسیس گردید، پیامبر ﷺ در تلاش تشکیل جامعه اسلامی گردید که در آن رفاه عامه مردم و رسیدگی به ضروریات روزمره آنان بطور درست صورت می‌گرفت. منحیث رئیس دولت اسلامی به صلاحیت خود پیمان را با قبیله یهودی بنام "بنو ضامرا و بنو مدلج" به امضای رسانید. پس از آن پیمان را با قریش و مردم ایلا، الجربا و عزرا عقد نمود. پیامبر ﷺ منحیث فرمانده اردوی دولت اسلامی غزوات نظامی متعدد را طرح و عملی نمود. بر علاوه، رسول الله ﷺ برای ولایات والی‌ها می‌گماشت و در هر منطقه‌ی شهردار تعیین می‌نمود. طور مثال عتاب ابن عسید را بعد از فتح مکه موقتاً والی آن تعیین نمود. زمانی که بضان بن سسان مسلمان گردید، والی یمن تعیین گردید. معاذ بن جبل خزرجی والی جناد تعیین گردید. خالد بن سعد بن آل شهردار صنعا تعیین گردید.

پیامبر ﷺ قضات را تعیین می‌نمود تا دعوای مردم را حل نمایند. پیامبر ﷺ علی ﷺ را قاضی یمن و عبدالله بن نوافل را من‌حیث قاضی مدینه تعیین نموده بود. او ﷺ از آنها می‌پرسید: "به اساس چه فیصله و حکم می‌نماید؟" آنها در پاسخ می‌گفتند: "اگر در کتاب (قرآن) و سنت چیزی نیابیم، بخاطر قضاوت از قیاس استفاده می‌نمایم." پیامبر ﷺ روش شان را مورد پسند قرار داد. پیامبر ﷺ هم‌چنان کمیته مظالم را نیز تشکیل داد تا به شکایات که در مورد قضات و والی‌ها وجود داشت رسیدگی نماید. وی ﷺ رشید بن عبدالله را من‌حیث امیر قضات و شکایات مظالم تعیین نمود که به وی صلاحیت داد تا قضایای که نزد چنین محکمه آورده می‌شد، بررسی نماید.

پیامبر ﷺ کاتب نیز تعیین نموده بود که من‌حیث رئیس دفتر کار می‌نمود.

- علی بن ابی طالب ﷺ عنه نویسنده پیمان‌ها؛
- مواقیب بن ابی فاطمه منشی غنایم جنگی؛
- حذیفه بن یمان مسئول بررسی محصولات و میوه‌ها در سراسر هجاز (جزیره العرب)؛
- زبیر بن عوام منشی صدقات؛
- مغیره بن شیبه مسئول تحریر تمام موافقت‌نامه‌ها و معاملات قرضه؛
- شرحبیل بن حسنه مسئول نوشتن نامه به شاهان مختلف که فرستاده می‌شد.

پیامبر ﷺ برای هربخش بدون در نظر داشت تعداد ادارات منشی و یا مدیر مسئول تعیین می‌نمود. پیامبر ﷺ درین موارد با اصحاب خویش مشوره‌های زیادی را انجام می‌داد؛ بالخصوص با کسانی که از ذکاوت و عمق فکری والای برخوردار بودند و در امور مربوطه دانایی و یا تخصص خاص می‌داشت.

پیامبر ﷺ در برابر برخی از زمین‌ها و اموال؛ مانند: میوه و مواشی بر مسلمانان و غیر مسلمانان خراج وضع نموده بود که زکات، عشر (۱۰ درصد محصول مشخص)، غنیمت جنگ، خراج و جزیه که از غیر مسلمانان اتباع دولت اسلامی که با ایشان پیمان وجود داشت، شامل می‌گردید. غنیمت و انفال متعلق به خزانه‌ی دولت می‌گردید. طوری که در قرآن ذکر گردیده است، زکات در میان ۸ طبقه مردم که مستحق آن بودند، تقسیم می‌گردید، نه به کسی دیگر. پیامبر ﷺ همه امور را خودش مواظبت می‌نمود و همه آن را در زمان حیات خویش

کامل گردانید. او ﷺ رئیس دولت بود که معاونین، والی‌ها، قضات، اردو، منشی‌ها و شورا داشت. این گونه ساختار را بنام خلافت گویند و این نظام حکومت‌داری در اسلام می‌باشد. معلومات پیرامون جزئیات این ساختار از دولت اسلامی نسل به نسل با روایات متواتر تا به امروز به ما رسیده است.

پیامبر ﷺ پست ریاست دولت را از همان آغاز که در مدینه مقیم گردید تا زمان وفات به خودش اختصاص داد. ابوبکر و عمر رضی الله تعالی عنهما معاونین وی بودند. پس رسول الله ﷺ اصحاب در واجب بودن تعیین خلیفه اجماع نمودند که خلیفه را تنها من‌حیث رئیس دولت بشناسند، نه من‌حیث پیامبر؛ زیرا رسول ﷺ آخرین پیامبران بود. رسول الله ﷺ نظام کامل حکومت‌داری را در جریان حیاتش از خود بجا ماند. وی ﷺ پس از خودش ساختار نظام حکومت‌داری را بجا گذاشت که به همگان کاملاً روشن است.

اصحاب در تعیین جانشین رسول ﷺ بعد از وفاتش اجماع نمودند. آنان روی انتخاب حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه من‌حیث خلیفه یا جانشین توافق نمودند. پس از آن با حضرت عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم یکی پی دیگری من‌حیث خلیفه بعیت صورت گرفت. اجماع صحابه بخاطر تعیین جانشین قبل از دفن رسول الله ﷺ خود نشان دهنده اهمیت تعیین خلیفه یا جانشین برای تنظیم امور مسلمین بشمار می‌آید؛ زیرا دفن میت بعد از وفات واجب می‌باشد. هم‌چنان هرنوع مصروفیت و کار دیگر قبل از دفن میت منع می‌باشد. اما باوجود این، تعداد از اصحاب خودشان قبل از دفن رسول الله ﷺ مصروف تعیین خلیفه نمودند. هرچند دفن جسد مطهر رسول الله ﷺ بر آنان واجب بود، اما این موضوع خود گواه بر اهمیت تعیین خلیفه می‌باشد. دیگر اصحاب خاموشی اختیار نموده و هرچند توان رد به تأجیل دفن پیامبر ﷺ را داشتند؛ اما برای مدت ۲ شب بخاطر دفن رسول الله ﷺ انتظار نمودند.

پس از رحلت رسول الله ﷺ اصحاب از میان خویش خلیفه‌ی را برگزیدند که به رضایت مردم من‌حیث رهبر با وی بعیت صورت گرفت. زمانی که سرزمین‌های اسلامی گسترش یافت والی‌ها در آن تعیین گردیده و اسلام حاکم گردید. برعلاوه، تمام اصحاب در زندگی خویش به فرضیت تعیین خلیفه موافق بودند. هرچند با گذشت زمان در مورد چگونگی انتخاب خلیفه اختلاف آمد؛ اما به هیچ صورت نه در زمان وفات رسول الله ﷺ نه هم بعد از مرگ خلفای

راشدین در مورد تعیین خلیفه اختلاف صورت نگرفته است. پس بدین اساس اجماع صحابه قوی‌ترین استدلال و دلیل آشکار بخاطر فرضیت تعیین خلیفه می‌باشد.

هرچند در برخی موارد اسلام تطبیق نمی‌گردید، اما بعد از مرگ رسول الله ﷺ تا زمانی که خلافت در سال ۱۹۲۴م در استانبول از بین برده شد، خلیفه وجود داشت. نظامی که توسط رسول الله ﷺ تأسیس گردید، دارای جزئیات مفصل می‌باشد که از یک نوعیت مرسوم بدور بوده و در آن زمان بدیل نظام‌های استبدادی و شاهی گردیده و مورد پذیرش همه قرار گرفت. از همه این دلایل به این نتیجه می‌رسیم که خلافت یگانه نظام مورد قبول اسلام می‌باشد. تنها نظام خلافت است که اسلام را تطبیق می‌نماید و تنها نظام خلافت اسلام را در تمام قلمرو خویش تطبیق خواهد نمود. خلافت در تاریخ کدام نظام نظیر خود نداشته است و پیروزی‌های آن به همگان آشکارا است. یکی از مستشرقان بنام "برنارد لوپس" در کتاب خویش بنام "چه کار اشتباه شده است؟" نوشته است.

"اسلام بزرگ‌ترین قدرت نظامی را از خود در زمین به نمایش گذاشت. این دولت در تاریخ بشریت به عالی‌ترین مرحله خویش در تمدن، علم و هنر رسیده بود. اسلام با داشتن نژادها و فرهنگ‌های مختلف تمدن بشریت را در عرصه بین‌المللی رقم زد که می‌تواند آن را قاره‌ی خطاب کرد." (لوپس، ۲۰۰۲م)

فرانسیس فوکویاما که از جمله روشن‌فکران معروف است که اسلام را یگانه نظام رقیب علیه نظام سرمایه‌داری می‌داند که تا هنوز باقی مانده است. وی می‌گوید: "یگانه رقیب واقعی فکری دموکراسی، اسلام رادیکال می‌باشد. حقیقت اینست که یکی از ملت‌های خطرناک امروزی در جهان می‌باشد که توسط ملاهای افراطی شیعه به پیش می‌رود. اما افراط‌گرایان سنی تا هنوز صاحب کنترل کدام حکومت نیستند تا با تمایل که بدان دارند حامیان خویش را در آن جذب نمایند."

## ۲۰. تبنی بازار آزاد و تجارت آزاد علت اصلی پیشرفت کشورهای صنعتی

انگلستان منحنیث منبع اقتصاد بازار آزاد و یگانه کشوری که تجارت آزاد را عملی نموده بود، ملاحظه می‌گردد. این کشور منحنیث یگانه ملتی شناخته می‌شود که با مداخله اندک و یا حتی بدون هیچ‌گونه مداخله دولت، پیشرفت نموده است. هرچند این از حقیقت دور نیست، زیرا انگلستان از جمله اولین کشوری بود که صنعت جدید محافظتی را ایجاد نمود. این درحالی است که بر رقابت خارجی موانع گذاشته شد تا از توسعه‌ی شرکت‌های داخلی بدون رقبا، اطمینان حاصل شود.

اصلاحات سال ۱۷۲۱م قانون مرکنتلستی توسط بریسکو؛ تاریخ نویس اقتصاد در سال ۱۹۰۷م ذیلا خلاصه گردید: "مولدین داخل کشور در مقابل محصولات خارجی باید مورد حمایت قرار بگیرند، صادرات کالای تمام شده باید تامین گردد و در صورت امکانات جهت تشویق شان جوایز و تحایف برای شان اعطا گردد." یعنی این‌که تعرفه‌ها بالای مواد خام وارداتی کاهش یابد، برعکس آن تعرفه‌ها بالای کالاهای اقتصادی صادراتی خارجی بطور قابل توجهی بالا برده شود. به همین منظور بریتانیا واردات کالاهای اقتصادی بهتر را که به صنایع داخلی این کشور تهدید آمیز بود، از بعضی مستعمراتش مورد منع قرار داد و جلوگیری نمود. تغییر بزرگ دیگر در سال ۱۸۴۶م با ملغی قرار دادن قوانین منع واردات غله رونما گردید و آن همانا تعرفه‌ی وارداتی بود که برای حمایت از دهقانان و زمین‌داران انگلیسی بر ضد غلجات ارزان رقابتی وارداتی خارجی طرح شده بود. اما این طرح برای ایجاد استهکاک و موانع در مسیر صنعتی سازی در قاره اروپا از طریق بزرگ ساختن بازار صادرات برای صنعت زراعت انگلستان در نظر گرفته شده بود. رهبری فنی انگلستان که در واقع وسیله ایجاد تغییر را بسوی رژیم تجارت آزاد از طریق ایجاد موانع تعرفه بلند طویل‌المدت بدست آورد. لذا لبرال سازی تمام سطوح اقتصاد بریتانیا یک قضیه کاملاً کنترل شده بود که توسط دولت سرپرستی می‌گردید و این هدف از طریق اقتصاد آزاد (دست نامریی) بدست نیامده بود.

بریتانیا با استفاده از استراتیژی صنعتی پیشرفته، بخصوص زمانی که به اوج قدرت خویش در سال ۱۸۰۰م رسیده بود، در جستجوی ثروت به اطراف جهان پرداخت و ابحار را مورد تجسس قرار داد. این برنامه استعمارگری تهاجمی جایگاه بریتانیا را در جهان تثبیت و

مستحکم کرد و جنگ‌ها را که برای تصرف سرزمین‌ها براه انداخته می‌شد به منظور باز نمودن بازارهای ساحلی تغییر جهت داد. این همان ماشین جنگی مستعمره سازی بود که یک بخش بزرگ از تحقیقات علمی، نوآوری و ابتکار، راه‌های جدیدی تشکیل نیروی کار و استراتژی نظامی بریتانیا را به حرکت آورد. ندای ارزش‌های آزاد لبرال که منحصراً منبعی از پیشرفت بریتانیا نواخته می‌شد، بعد از تسلط این کشور به جهان حاصل گردید. این امر تنها بعد از حصول برتری قدرت بریتانیا به سطح جهانی بدست آمد که در عرصه تطبیق تجارت قهرمان گردید و هدف آن دسترسی و راه پیدا کردن به بازارهای خارجی بود. بناً بازارهای آزاد بصورت واقعی بعد از پیشرفت روی کار آمدند، نه این‌که آن فروگشا و سرچشمه بود که باعث راه اندازی امپراتوری بریتانیا شده باشد.

پیشرفت ایالات متحده امریکا نیز بر اساس عین اسلوب مشابه بوجود آمد. لذا تا زمان جنگ دوم جهانی نشده بود که ایالات متحده به آزاد سازی تجارت آغاز نمود و دلیل این اقدام توسط داکتر جون چینچ؛ متخصص تاریخ اقتصادی در پوهنتون کمبریج، چنین طرح‌ریزی شده بود: "این تنها در زمان جنگ دوم جهانی بود که ایالات متحده امریکا - با برتری صنعتی بدون چالش و رقیب - بالاخره فعالیت‌های تجاری را آزاد ساخت و به پشتیبانی و دفاع از آزاد بودن تجارت آغاز کرد."

هرگاه کشورهای غربی سلطه صنعتی را در عقب دیوارهای طرفداران حمایت از صنایع داخلی ایجاد کردند، آنها به منظور پا زدن به زینه‌های پیروان‌شان، گرایش به طرفداری از تجارت آزاد را نشان دادند و تسلط شان را محکم ساختند؛ چون این مورد در اوسط قرن نهم برای بریتانیا قطعی بود که منجر به لبرال سازی اروپا شد. پس ایالات متحده امریکا مسیر مشابه را صدها سال بعد تعقیب نمود.

## ۲۱. جهانی شدن گواه موفقیت پیشرفت جاپان از لحاظ تاریخی و چین امروز

جاپان از لحاظ تاریخی بعنوان داستان موفق جنبش لبرال حمایت می‌گردد. کشوری که بازار آزاد را تبنی کرد، موانع تجارتي را کاهش داد و به اقتصاد جهانی داخل شد و در مدت کمتر از نیم قرن به یکی از بزرگ‌ترین اقتصادهای جهان تبدیل شد. داستان مشابه در مورد پیشرفت اقتصادی تازه چین نیز وجود دارد. هرچند واقعیت مذکور باهم بسیار زیاد متفاوت است.

پیشرفت جاپان مشمول سیاست‌های است که با لیبرالیزم و جهانی شدن کاملاً در تضاد قرار دارد. بنابراین، حکومت جاپان به پیشرفت و توسعه سکتورهای کلیدی نیاز داشت تا آن را از رقابت‌های خارجی حفاظت و حمایت نماید. حکومت حق تخصیص مبادله اسعار خارجی را برای خود حفظ نمود و توسط آن قادر شد تا سرمایه‌گذاری داخلی را محدود نماید، استفاده از تکنالوژی خارجی را توسط شرکت‌های جاپانی مدیریت کند و ترکیب تجارت آزاد را تحت نفوذ خود قرار دهد. بانک صادرات و بانک توسعه‌وی جاپان تاسیس گردید تا منحصاً وسایل اساسی برای گسترش جریان سرمایه در صنایع مورد هدف حکومت مورد استفاده قرار گیرد. نقش کلیدی مرکز انکشاف و پیشرفت اقتصادی جاپان را وزارت تجارت و صنایع بین المللی به عهده داشت که یک ریاست وابسته به وزارت بود. این ریاست مرکزی حکومت تولید و توزیع کالاها و خدمات را تنظیم می‌کرد. این ریاست برنامه‌های را در باره ساختار صنایع جاپان توسعه می‌داد، تجارت خارجی جاپان را کنترل می‌نمود، جریان معمول کالاها در اقتصاد ملی را تضمین می‌کرد، توسعه تولیدات فابریکات، استخراج معادن و توزیع صنایع را ارتقا می‌داد؛ از خریداری محصولات قابل اعتماد مواد خام و منابع انرژی نظارت می‌نمود. از اینرو انکشاف و پیشرفت حکومت جاپان به صورت مرکزی به پیش رفت، نه از طریق بازار آزاد. چین با نمو و رشد طولانی چندین دهه به شکل محدود و واکنشی خود را به امور جهانی نزدیک ساخت. چین ذهنیت قربانی طولانی مدت ۱۵۰ ساله ننگ آور و حقارت آمیز خویش را ترک نمود و در عوض طرز تفکر یک قدرتمند بزرگ را تبنی کرد. بناً گسترش طبیعی این طرز تفکر بزرگ نقش چین را در امور جهانی افزایش داد. پس با ترک طرز تفکر قربانی و تبنی طرز تفکر قدرتمند بزرگ، چین خود را بطور فزاینده‌ای به قدرت‌های بزرگ جهانی یکسان

می‌بیند. این در واقع نمایندگی از یک تغییر گسترده دیدگاه این کشور از سال ۱۹۹۰م بدینسو می‌کند و در حال حاضر چین به صورت علنی در مورد نیاز تشریک مسئولیت‌های جهانی سخن می‌زند و این ذره بینی است که از طریق آن استراتژیست‌های چین به جهان می‌نگرند. چین برای متخصصین مجرب اقتصادی و تمام آن‌عده کسانی که به این باورند که تبنی ارزش‌های لیبرال مساوی با موفقیت‌های اقتصادی است، یک معمای جالب پیشکش می‌کند. چین در مرحله اول باوری را که اذعان می‌دارد؛ پیشرفت مخصوص و منحصر به قاعده‌ی بازارهای آزاد غربی، دموکراسی و ارزش‌های لیبرال را تضعیف می‌کرد و شرح می‌دهد که به چه سطحی از جهان گسترده‌تر از هم‌چون قاعده نامتقاعده باقیمانده‌اند.

چین جهت رسیدن به پدیده رشد اقتصادی محسوس و صنعت سازی، نه از طریق تبنی دموکراسی یا پیوستن به نخبگان جهانی شدن؛ بل با شیوه‌ی استبدادی و تا جایی برگرفتن برخی ارزش‌های لیبرال که چندان برجسته‌گی هم نداشت، به پیشرفت اقتصادی نایل آمد. رئیس‌جمهور چین؛ هو جینتائو در سال ۲۰۰۴م گفت: "ما هیچ‌گاهی از نظام‌های سیاسی کشور های دیگر تقلید کورکورانه انجام نمی‌دهیم. تاریخ نشان می‌دهد که تقلید یک سره از نظام‌های سیاسی غربی بمثابه یک کوچه تاریک برای چین است. این آشکار می‌سازد که به احتمال بسیار کم چین ارزش‌های لیبرال را در آینده‌ی نزدیک تبنی کند و به این موضوع علم دارد که این کشور بدون ولگو برداری از انکشاف توسعه‌وی غرب موفقیت را کسب نموده است. چین از لحاظ اقتصادی دیدگاه پلان مرکزی و مداخله‌گر اقتصادی مشابه با جاپان و جرمنی را حفظ نموده و بکار برده است. چین مداخله دولتی به سطح وسیع را در سراسر سکتورهای بازار حفظ داشته است. چین با تحرک مرکزی قادر شده است تا منابعش را به جهت واحد سمت و سو دهد که باعث شده تا آن را به یک قدرت منطوقی و بزرگ‌ترین اقتصاد در جهان بعد از ایالات متحده تبدیل سازد. چین به علت داشتن اعتبار تاریخ کمونستی‌اش به طور عمده از جهان غربی کمتر کمک دریافت نموده و استقلالیت سیاسی خود را نشان داده است، و نخستین ملتی است که موفقیت‌های پالیسی‌های اقتصادی‌اش را از طریق پلان مرکزی سوق می‌دهد.

## ۲۲. بازار آزاد، علت اصلی توسعه و پیشرفت اقتصادهای بربهای آسیای

اقتصاد ببر، اصطلاحی است که کشورهای کوریای جنوبی، سنگاپور، هانگ کانگ و تایوان را به علت قرار گرفتن به یک رشد سریع و صنعتی سازی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰م توصیف می‌کند. این چهار ببر با کشورهای دیگر دامنه‌ی از مشخصات را سهیم می‌سازند؛ از قبیل: چین و جاپان و آنچه که مخصوصاً رویکرد انکشاف اقتصادی "آسیایی" به نظر می‌آید، پیشگام بوده و از جمله اقتصاد معطوف به صادرات بحساب می‌آیند. این کشورها و سرزمین‌ها بالای توسعه کالا به منظور صادر نمودن به غرب صنعتی متمرکز بودند و مصرف داخلی از طریق سیاست‌های دولت دل‌سرد کرده شد.

یک نگاه دقیق‌تر به توسعه هم‌چون ملت‌ها نشان می‌دهد که این توسعه عمدتاً از طریق تنظیم امور به شکل پلان مرکزی با سیاست‌های حمایتی و سبب‌سازیدی‌های عظیم حکومت بدست آمده است.

سنگاپور پس از استقلال در سال ۱۹۶۵م با کمبود منابع فیزیکی و بازار کوچک داخلی مواجه شد. در پاسخ به رفع این مشکل حکومت سنگاپور در سال ۱۹۶۸م بورد توسعه اقتصادی را تاسیس نمود که استراتژی‌های اقتصاد ملی را به منظور ارتقای سکتور تولیدی این کشور طرح و تدوین می‌نمود. اداره حکومت سنگاپور بیکاری و عدم اشتغال را محدود ساخت و معیارهای سطح زندگی را از طریق تطبیق برنامه وسیع خانه سازی عامه بلند برد، در کنار آن سیاست‌های طرفدار تجارت و سرمایه‌گذاری خارجی، سیاست اقتصاد صادرات‌گرا یکجا با سرمایه‌گذاری مستقیم دولتی در شرکت‌های استراتژیک متعلق به دولت را تبنی کرد. مداخله دولت نقش مستقیمی را در هدایت دادن اقتصاد سنگاپور به سوی خدمات الکترونیکی، کیمیاوی و خدمات صنعتی عالی سوق نمود. حکومت سنگاپور اقتصاد این کشور را از طریق شرکت‌های مرتبط به تیماسک هدایت می‌کرد. این شرکت‌ها منحیث منابع تمویل مالی مستقل ثروت عمل می‌کردند. شرکت‌های مرتبط به تیماسک بطور خاص در سکتور تولیدی تاسیس شده بودند که به عنوان نهادهای تجارتي عمل می‌نمودند و برای ۶۰ درصد تولید ناخالص ملی اختصاص داده شده بودند.

انکشاف رشد اقتصادی تایوان بعد از جنگ جهانی دوم، زمانی که رژیم کومین تانگ

(اولین رهبران تایوان) پلان‌های متعدد اقتصادی و سیاست‌های انکشافی را جهت توسعه اقتصاد جزایر کوچک این کشور طرح‌ریزی نمود. یک سیاست جدید ارزی ابتکار گردید و برعلاوه آن کمک‌های مالی بزرگ ایالات متحده امریکا به رشد سریع توسعه اقتصاد کمک کرد. لذا حکومت به شکل مستقیم در اقتصاد همراه با سیاست تعویضی وارداتی مداخله نمود، آن‌چه توسط سکتور زراعت بدست می‌آمد تا سکتور صنعت را مورد حمایت قرار دهند، تجارت صادرات محصولات زراعتی در مقابل اسعار خارجی جهت وارد نمودن ماشین‌آلات صنعتی، و به این ترتیب سکتور صنعتی را توسعه و رشد دهند. لذا حکومت به منظور حمایت از صنعت داخلی تعرفه‌ها را بلند برد، تبادل اسعار خارجی را کنترل نمود و واردات را محدود ساخت. در دهه ۱۹۶۰م صنعت واردات تبادل اسعار تایوان به مشکل اشباع بازار داخلی مواجه شد و در نتیجه سیاست اقتصادی تایوان جهت پیگیری توسعه صادرات تغییر کرد. ذریعه ۱۰ پروژه بزرگ ساختمانی ابتدایی چیانگ چینگ کوا و تاسیس نخستین منطقه فرایند صادرات آسیا تهدایی برای توسعه صنایع سنگین در تایوان گذاشته شد.

هم‌چنان کوریای جنوبی استراتژی مشابه مداخله حکومت مرکزی را در انکشاف اقتصادی تعقیب نمود. در سال ۱۹۶۱م چندین برنامه اول ۵ ساله توسط حکومت مرکزی آغاز شد، بمانند این‌که تنها بازار آزاد ظرفیت و منابع را دارد که هم‌چون تغییر شدید را در مدت کوتاه رهبری نماید. اقتصاد این کشور توسط گروپ بزرگ از شرکت‌های بزرگ خصوصی مختلط که بنام چائبول شناخته می‌شود، اداره می‌گردد و هم‌چنان توسط شماری از شرکت‌های دولتی در بخش‌های مختلف از جمله آهن، فولاد، آب و برق، ارتباطات، کود، صنایع کیمیاوی و صنایع سنگین دیگر مورد حمایت و پشتیبانی قرار می‌گیرد. حکومت این کشور صنعت خصوصی را از طریق بخشی از صادرات و اهداف تولیدی با استفاده از کنترل کزیدت، ابزار غیر رسمی فشار و تشویق و سیاست‌های سنتی پولی و مالی هدایت می‌کند.

در سال ۱۹۶۵م حکومت مرکزی از طریق ملی سازی بانک‌ها و ادغام جنبش همکاری زراعتی به کمک بانک زراعتی کنترل خود را بر تجارت گسترش داد. کنترل مستقیم حکومت بالای تمام نهاد‌های کزیدت، سلطه و فرمان حکومت را بیشتر بر جامعه تجارتي وسعت بخشید. در سال ۱۹۶۱م بورد پلانگذاری اقتصادی ایجاد شد و توسط یک معاون

نخست وزیر منابع تخصیص داده شد، جریان کریدت هدایت گردید و بالاخره تمام پلان‌های اقتصادی کوریای جنوبی را طرح و تدوین کرد.

ببرهای آسیایی با مداخله بزرگ حکومت در تمام جنبه‌های توسعه‌وی اکشاف کرد که نقش مهمی را در پیشرفت اقتصادی بازی نمود و بحیث ستون فقرات پیشرفت اقتصادی شان دیده می‌شود. بنابراین، کشورهای تایوان، سنگاپور وهانگ کانگ استراتیژی‌های مشابه را در رسیدن به اهداف شان تعقیب نمودند و این به وضاحت نشان می‌دهد که نظام سرمایه‌داری ارتدکس به منظور توسعه اقتصادی تطبیق نگردید، بلکه مداخله حکومت اقتصادهای ببرهای آسیایی را به موقعیتی که امروز در آن قرار دارند، سوق داد. اقتصادهای ببرهای آسیایی اساساً اقتصادهای استهلاکی اند، که صادرات ماشین حرکت دهنده آنست.

## ۲۳. دبی مدل جدید اقتصادی برای جهان اسلام

دبی به عنوان منادی از داستان موفق اقتصادی و مدل جدیدی از توسعه اقتصادی برای جهان اسلام است. دبی با اقتصاد ۴۶ میلیارد دلری‌اش از طریق پروژه‌های مبتکرانه دارای املاک و میزبانی مسابقات ورزشی بین‌المللی در یک مدت نسبتاً کوتاه توجه سراسر جهان را بخود جلب نموده است. لذا بسیاری از اقتصاددانان تاکید می‌ورزند که رشد متنوع اقتصادی دبی جدا از صنعت نفت، آن را در مسیری از توسعه قرار داده و فرمول جدیدی را برای منطقه جهت توسعه اقتصادی پیشکش و معرفی می‌دارد و یک دیدگاه متمایز اسلامی را نیز برای توسعه و رشد اقتصادی تقدیم می‌کند.

درآمد نفت دبی بعد از جنگ خلیج فارس این کشور را تشویق نمود تا بالای تجارت آزاد و صنعت سیاحت تمرکز نماید. موفقیت منطقه تجارتي آزاد جبل علی به این شهر زمینه توسعه دسته‌های متعدد این گون مناطق جدید مشابه تجارتي آزاد مساعد ساخت که شامل ایجاد مناطق جدید تجارتي آزاد زیر: شهر انترنت دبی، شهر رسانه دبی و شهر بحری دبی شده است. ساخت برج عرب که مرتفع‌ترین هتل مستقل دنیا است و هم‌چنان ایجاد توسعه مسکونی جدید برای بازاریابی شهر دبی به هدف رشد صنعت سیاحت بکار می‌رود. بنابراین، از سال ۲۰۰۲م به این طرف شهر مذکور شاهد افزایش در سرمایه‌گذاری خصوصی دارای در ایجاد مجدد خط افق دبی با پروژه‌های مانند جزایر پالم، جزایر جهان و برج دبی می‌باشد. در اصل میزان موفقیت دبی در توسعه آسمان خراش‌ها و مراکز خرید بزرگ بوده است.

نظر به این علت دبی در میان کشورهای جهان اسلام خاص می‌باشد که شاهد توسعه فوق‌العاده در ۲۰ سال گذشته بوده است. امروز این شهر با ثروت زیاد در قالب ساختمان‌های بلند مرتفع و توسعه‌ی خاص ظاهر بوده و یک شهر مدرن است. دبی شهری است که نه تنها مسلمانان از سرزمین‌های اسلامی به تعداد زیاد به سوی آن سفر می‌کنند، بلکه مردم از سراسر جهان نیز میل سیاحت به این شهر را دارند. دبی سبک زندگی غربی را با طعم و ذائقه شرقی برای تمام مردم جهان ارایه می‌دارد. نفوس اصلی دبی اقلیتی بیش نیست و ۸۵ درصد نفوس این شهر را مهاجران خارجی تشکیل می‌دهد. بناً برای بسیاری‌ها این یک داستان موفقیت به نظر می‌آید، زیرا دبی دنیا را بطرف جزایر کوچک خود جذب کرده است، اما در این موفقیت

آشکار افسانه‌ای از توسعه اقتصادی نهفته است.

دبی سرشار از مقدار وسیعی نفت است و درآمد آن زمینه را مساعد ساخته است تا از حالتی که یک زمان بحیث قریه‌ی ماهی‌گیری کوچک بود، به این شهر مدرن فعلی توسعه یابد. در سال‌های اخیر دبی اقداماتی را روی دست گرفته است تا اقتصادش را بسوی سکتور تهیه‌کننده خدمات سیاحتی و سکتور خدمات سوق دهد.

این موضوع منجر به این شد که دبی به مرکز سیاحت و گردش‌گری نه تنها در شرق میانه، بلکه در تمام جهان تبدیل شود. این همه امیدوارکننده است که دبی به یکی از رقبای عمده مراکز مالی لندن و نیویارک تبدیل شود.

مشکل اصلی دبی اینست که یک مدلی نیست تا دیگران از آن پیروی نمایند، اما یک موردی است که در توسعه اقتصادی بی‌نظیر است. لذا دبی به طرز توسعه یافته است که در حقیقت بیشتر به یک سراب اقتصادی می‌ماند. فکتور اساسی در عقب‌رشد دبی تا حد زیادی ثروت نفتی آن می‌باشد که توسط شرکت‌های با کارگران خارجی به پیش برده می‌شود. هم‌چنان موقعیت دبی به حیث مرکز تجارتی این شهر را بیشتر ثروتمند ساخته است. کارمندان ماهر که در توسعه سکتور خدمات همکاری می‌کنند اکثرشان از کشورهای خارج اند، تنها بخش کوچک نفوس دبی را در حال حاضر عرب‌های بومی تشکیل می‌دهد.

این عوامل آشکار می‌سازد که چرا دبی یک مثال واقعی از توسعه اقتصادی نیست. دبی صرف از منابع طبیعی محدود استفاده کرده است و استعدادها را با مهارت و علم کم از خارج وارد می‌کند تا اقتصادش را به پیش برد. این موضوع با واقعیتی که دبی هیچ‌گونه محصولات زراعتی را تولید نمی‌کند که مردم در شهر خریداری می‌نمایند، بهم پیوند دارد. این ملت خود کفا نیست، زیرا دارای منابع طبیعی و زیرساختارهای اقتصادی نمی‌باشد و بیشتر تولیدات را استهلاک می‌کند تا توسعه و انکشاف دهد. بناً انکشاف و رشد اقتصادی دبی به دلیل تبدیل شدن به یک منطقه معافیت از مالیات اساسی برای اتباع و کمپنی‌های خارجی می‌باشد. هرچند این شرکت‌های خارجی برای مردم کشور زمینه درآمد و کار را مساعد می‌سازند، اما هیچ‌گونه مهارت تخنیکی را به آنها انتقال نمی‌دهند. قیمت دارای‌های صنعت املاک دبی بصورت گسترده‌یی نظربه دید احتکاری که گویا قیمت‌ها بلند می‌روند و منفعت از فروش

ملکیت بدست می‌آید، بالا خواهد رفت.

دبی خود را به عنوان اقتصاد مبتنی بر خدمات الگو قرار داده به شکلی که حکومت تمام خدمات لازم را برای شرکت‌های جهان فراهم می‌سازد از جمله: زیربنای اقتصادی، ارتباطات، اپارتمان‌های مجلل، پارک‌های تفریحی، بازار خرده‌فروشی و سیاحت فراهم خواهد کرد که در آنجا فعالیت کنند. مشکل در هم‌چون روش توسعه اقتصادی اینست که کمپنی‌های بین‌المللی لزوماً نیازمند اینها نیستند، بلکه از یک موقعیت ثابت به فعالیت‌های شان ادامه می‌دهند، این کمپنی‌ها در صورت ضرورت می‌توانند به سایر مناطق انتقال نمایند و معمولاً هر بی‌ثباتی می‌تواند به وجود آید. بنابراین، این گونه توسعه اقتصادی کشور را به خارجی‌ها وابسته می‌سازد تا دائماً از دبی کار بگیرند. باوجودی که شرق میانه یکی از مناطق بسیار بی‌ثبات در جهان است و چشم انداز جنگ هر زمانی می‌تواند به تغییر مکان شرکت‌های مذکور بیانجامد.

این دلایل به وضاحت نشان می‌دهد که دبی سرایی بیش در دشت نیست. در واقع رشد و تداوم اقتصادی دبی تابع استعداد و تخصص افراد خارجی است. لذا دبی صرف خدمات تخصصی مثل بانک‌داری و مالی را منحصراً از برای جهت تضمین آینده کشور در پهلوی صنعت سیاحت فراهم می‌کند و بس. چون این سکتورها به شدت متکی به حسن نیت و اعتماد خارجی استوار است، اگر گاهی هم این قدرت‌ها تصمیم به بیرون شدن بگیرند، دبی به سقوط اقتصادی آسیب پذیر می‌شود. علت این مسئله دلایل گوناگون می‌تواند باشد، یک جنگ منطقه‌ای می‌تواند دبی را به یک مکان ناامن برای کارگران مبدل سازد که در آن صورت راه‌های تجارتي آن نیز قطع می‌شوند، قیمت‌های صنعت خانه سازی به سقوط مواجه خواهد شد و پولی که در حال حاضر در سکتور املاک ریخته می‌شود به سرعت از شهر خارج می‌گردد. اگرچه وقوع این حالت یک سناریوی افراطی به نظر می‌آید □ ؛ ولی این واقعیت سیاسی شرق میانه بعید به نظر نمی‌رسد. باوجودی که این رفاه اقتصادی ادامه یابد، بازهم به قیمت ارزش‌های اسلامی لطمه وارد می‌نماید، زیرا به منظور جذب قوای کار غربی برای پیشبرد اقتصاد کشور مشروبات الکولی و سایر منکرات در این سرزمین مجاز و مباح گردیده است.

بنابراین هر کشوری که بخواهد از مدل اقتصادی دبی تقلید کند، محدودیت وضع گردیده

و تنها یک مرکز مالی و سیاحت در منطقه وجود دارد و بس. بر اساس تعریف دو مرکز در یک مکان بوده نمی‌تواند. مثال دو خطوط هوایی در یک منطقه واحد برای وضاحت این موضوع کافی است. امارات خطوط هوایی است که خارج از دبی فعالیت می‌کند؛ درحالی‌که خط هوایی اتحاد از ابو دبی فعالیت‌هایش را رهبری می‌کند. لذا خط هوایی امارات توانسته تا به خود یک نام تجارتي بسازد و نزد مردمی که توسط آن در منطقه سفر می‌کنند، مشهور شده است. از جانب دیگر خط هوایی اتحاد برای موفقیت خویش مبارزه می‌کند، چون به قدر کافی رفت و آمد وجود ندارد تا دو خطوط هوایی را به همدیگر بسیار نزدیک بسازد، قسمی که خطوط هوایی امارات شهرت بسزا پیدا کرده است.

در جهان پسا صنعتی داشتن سکتور بزرگ خدماتی را یک پیش فرض برای اقتصاد قرن ۲۱ ملاحظه می‌نماید، پس ایالات متحده امریکا و انگلستان دارای سکتور خدمات اند که بیشتر از ۷۰ درصد اقتصاد کشورهای شان را تشکیل می‌دهد. هرچند دبی و هم‌چنان جهان اسلام هیچ‌گاهی مسیر صنعتی شدن را نپیموده‌اند، یعنی این‌که تبدیل شدن به اقتصادهای مبتنی بر خدمات یک مدل پایدار نبوده و در تناقض کامل با مسیری است که جهان غرب به منظور خودکفایی اقتصادی اختیار نموده بودند که امروز دارای زیربنای تولیدی، اردوی‌های بزرگ و سکتورهای زراعتی وابسته به بودجه دولتی می‌باشند. لذا مدل اقتصادی دبی مشابه بحران کربدت است که هر لحظه امکان ترکیدن آن وجود دارد

## ۲۴. آیا جنگ میان ایران و امریکا واقعی است؟

خلیج فارس با ذخایر از منابع عظیم انرژی و موقعیت استراتژیژیک آن منحصی بزرگ‌ترین منبع واحد نفت خام در جهان می‌باشد، این منطقه در مدت ۱۰۰ سال گذشته مرکز بحران و جنگ توسط قدرت‌های مختلف بوده و یگانه قدرت مقتدر در منطقه همانا ایران است. از اینرو هر کسی طرفداری و حمایت ایران را با خود داشته باشد می‌تواند تمامی منطقه را کنترل کند، زیرا ایران کلید ورودی به منطقه شمرده می‌شود.

از زمان اشغال عراق توسط ایالات متحده امریکا، ایران بطور مسلسل مورد انتقادهای شدید مقامات رسمی ایالات امریکا قرار داشته و حتی جورج دبلیو بوش این کشور را به حمله نظامی تهدید کرد. از زمان سخنرانی بوش در سال ۲۰۰۲م که ایران را شامل محور شرارت اتحادیه (کوریاپی شمالی، عراق و ایران) خواند، بوش از تعامل و مذاکره با ایران امتناع ورزیده است. ایران بصورت مداوم به تجهیز شورشیان در عراق، حمایت از حزب الله و انکشاف سلاح‌های اتمی متهم شده است. اعزام ناو هواپیمابر اضافی به خلیج فارس گمانه زنی‌های حمله نظامی احتمالی ایالات متحده امریکا بر ایران را افزایش می‌دهد. تمامی این حوادث در ظاهر نشان می‌دهد که ایالات متحده امریکا و ایران شدیداً مخالف یکدیگر می‌باشند و منافع شان به سطح گسترده‌یی باهم فرق دارد و در نتیجه ایران یک تهدید مستقیم به ایالات متحده امریکا در منطقه است و از اینرو نیاز به خلع سلاح ایران است، بخصوص سلاح اتمی آن و از بین بردن اعتبار اسلامی این کشور که با دموکراسی و آزادی مخلوط شده است.

از زمان به اصطلاح "انقلاب اسلامی" در سال ۱۹۷۹م حکومت‌ها در ایران به شکل پی در پی از رفسنجانی گرفته تا خاتمی تلاش به ترمیم تصویر محافظه کارانه افراطی اش از طریق برقراری روابط سیاسی با اروپا و غرب نموده‌اند. این امر منتج به همکاری ایران و ایالات متحده امریکا در بخش‌های مختلف گردید. در سال ۱۹۸۶م امور ارتباط مخفی ایران افشا شد قسمی که اداره ایالات متحده امریکا به دشمن درجه اول خود، ایران در آن زمان تسلیحات نظامی می‌فروخت و درآمد حاصل آن را برای تمویل جنگ ضد رقیبش؛ یعنی سازمان چریکی ضد کمونیستی را در نیکاراگوا تمویل می‌کرد. راکت‌های ضد تانک همراه با محموله راکتی زمین به هوا را که بالغ بر بیشتر از ۲ میلیارد دالر می‌شد از طریق اسرائیل به ایران تسلیم داد.

با وجودی که اصلاح طلبان حکومت ایران از طرف اداره بوش بطور آشکاری تمسخر گردیدند، اما ادامه این اصلاحات بیشتر منافع ایالات متحده امریکا را در ایران، افغانستان و عراق تأمین کرد. تهران در عراق به گسترش حمایت از رهبر شورای عالی اسلامی عراق (SCIRI) ادامه داد، آیت الله حکیم و تشکیلات بدر به رکن اصلی برنامه‌های ایالات متحده امریکا در جنوب عراق تبدیل شده است. ایران در افغانستان برنامه‌های آموزشی و بازسازی وسیع را در ولایات کابل، هرات و کندهار پیش می‌برد. لذا تا اکنون ایران موفقانه توانسته است که از گسترش مقاومت پشتون‌ها به شمال افغانستان جلوگیری نماید. گزارش خبرگزاری بیکر-هاملتون این تعامل را تصدیق نموده است: "...ایالات متحده باید به شکل مستقیم با ایران و سوریه به منظور سعی در برآورده شدن تعهد شان به سیاست‌های سودمند و بنا کننده به عراق و سایر مسائل منطوقی، کار نماید. در جریان این تعامل با سوریه و ایران، ایالات متحده امریکا باید مشوقی‌ها و موانع را جهت رسیدن به نتایج سودمند در نظر گیرد... زیرا مصروف ساختن ایران مشکل آفرین است، بخصوص با توجه به وضعیت روابط ایران و ایالات متحده. با این حال ایالات متحده امریکا و ایران در افغانستان همکاری مشترک دارند و هر دو جناح باید پیگیری کنند که آیا این طرح می‌تواند در عراق نیز عملی شود."

از طرف دیگر ایالات متحده تلاش نمود تا یک طرح اجباری را در باره تهدید قابلیت‌های هستوی ایران ایجاد کند و به وضع تحریم‌های بیشتر فشار آورد، زیرا آرمان‌های هستوی این کشور در تناقض با اصول بین الملل قرار دارد. اسرائیل یگانه کشوری است که به تبلیغات نظریه این که ساخت بمب هستوی ایران چند ماه فاصله دارد، ادامه می‌دهد. سیلوان شالوم وزیر خارجه اسرائیل در یک نشست رهبران یهودی در نیویارک گفت: "بر اساس یافته‌های مردم، نهادهای امنیتی و استخباراتی ما، آنها در ساخت بمب اتمی بسیار نزدیک شده‌اند. شاید شش ماه بعد آنها بمب اتمی را بدست آورند." در نشست آژانس بین المللی انرژی اتمی در سال ۲۰۰۵م در وین رهبر ایران آیت الله خامنه‌ای فتوای را صادر کرد که بر اساس آن ذخیره سازی، تولید و استعمال سلاح اتمی را حرام نمود. هم‌چنان رهبر معظم ایران پیشنهاد مذاکرات صلح را به اسرائیل در سال ۲۰۰۳م تقدیم نمود.

به مدت بیشتر از نیم قرن ایالات متحده با ایران در موارد مختلف روابط صمیمانه داشته

است. در حال حاضر چیزی که ما شاهد آن هستیم تعدادی از سیگنال‌های مخلوط است که از واشنگتن می‌آید و در آن تعاملات و همکاری در میان این دو کشور بوقوع می‌پیوندد؛ در حالی که از جانب دیگر ایران در مظهر عام بدلیل اسلامی بودنش و تعقیب برنامه سلاح‌های کشتار جمعی مورد سرزنش شدید قرار می‌گیرد. انقلاب اسلامی برای امریکا که خود آن را مهندسی کرده بود، استفاده آن را طبق میلش از دست داده است. ایالات متحده برای مدتی جهت خاتمه دادن رسمی به این انقلاب کار نمود (مشابه به جهاد در پاکستان که در جریان تهاجم شوروی به افغانستان آن را ترویج داد)، زیرا اهداف امریکا که انقلاب ایران به منظور رسیدن به آن مهندسی شده بود، بدست آمد.

اهداف انقلاب ایران سرنگونی رژیم شاهی ایران در سال ۱۹۷۹م بود، زیرا شاه از نفوذ ایالات متحده امریکا خارج می‌گردید. لذا تعویض رژیم شاه توسط یک بدیل قابل اعتماد نزد مردم ایران یکی از اولویت‌های کلیدی استراتژیک ایالات متحده امریکا بود. بنابراین، ملاقاتی در میان آیت الله خمینی و ایالات متحده امریکا جهت سازمان دادن انقلاب توسط یکی از رهبران سودانی به اسم صادق المهدی که بحیث میانجی میان ایالات متحده و خمینی بود، صورت گرفت. هم‌چنان لوی سارنوال اسبق امریکا رامسی کلارک، مذاکرات مستقیم را با خمینی در سال ۱۹۷۹م تدویر نمود. انقلاب ایران منجر به رسیدن محافظه کاران به قدرت به رهبری خمینی شد که دستگاه‌های نظامی، قضایی، استخباراتی و امنیتی را به شکل موثری در کنترل خویش در آوردند. باوجود تمام بیانیه‌های کلیشه‌ای ضد امریکایی از جانب ایران، این کشور هیچ‌گاهی از تدارک و تهیه نفت به امریکا و انعقاد تفاهم‌نامه‌ها با این کشور دریغ نورزیده است. با تصرف مقام‌های کلیدی توسط آخندهای تندروی که بر انکشاف سلاح‌های هستوی و خریداری تجهیزات مدرن به منظور تقویت موقف شان مصروف اند، درحالی‌که ایالات متحده امریکا می‌خواهد این تلاش شان را نابود سازد.

در حدود بالاتر از ۷۰ درصد از نفوس جامعه ایران زیر سن ۳۰ سال قرار دارد؛ این بدان معنی است که اکثریت مردم ایران در زمان برپایی انقلاب حتی تولد نشده بودند. هم‌چون نفوس جوان توسط محافظه کارانی رهبری می‌شوند که به افکار انقلاب باورمند اند، درحالی‌که عام مردم بسیار کم با افکار انقلاب آشنا اند. ایالات متحده امریکا بصورت مستقیم با گروه‌های

محصلین و اصلاح طلبان در داخل حکومت مصروف معامله می‌باشد، ولی به این موضوع هم‌چنان باید اذعان کرد که در صورت به خطر افتادن منافع آمریکا، این کشور آماده حمله نظامی علیه ایران می‌باشد. بزرگ‌ترین مشکل که ایالات متحده آمریکا با آن روبرو است، دقیقاً چگونگی رسیدن به این هدف می‌باشد. آیا از طریق تفاهم یا هم‌جهت ایجاد تغییر در رفتار تهران حمله نظامی موثر است؟ این موضوع در واقع اداره بوش را از زمان رسیدن به قدرت تا حال به ستوه آورده است و باعث ارسال سیگنال‌های مخلوط شده است.

در عمق این مسئله نزاع در میان واقع‌گرایان و محافظه‌کاران نو در رابطه به گزینش بهترین روش در مقابل ایران بوجود آمد. این ردیف در تمام سطوح حکومت ایالات متحده آمریکا نفوذ کرد و در میان نهادهای حکومت از جمله وزارت امور خارجه، وزارت دفاع (پنتاگون) و سازمان سیا تفرقه ایجاد نمود. لذا اختلاف بالای مسئله ایران بتاريخ ۲۴ جولای ۱۹۷۹م با نشر گزارشی تحت عنوان "ایران: زمانی برای دیدگاه جدید" بوجود آمد که توسط شورای روابط خارجی تحت نظر داکتر زیگنیو برژینسکی، مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور اسبق آمریکا جیمی کارتر آماده شده بود. در این گزارش استدلال شده بود که ایران برای تغییر رژیم طوری که محافظه‌کاران نو آمریکا ادعا می‌نمود، آماده نمی‌باشد. این گزارش بیان می‌دارد: "باوجود ایجاد شکاف سیاسی قابل ملاحظه و نارضایتی عمومی ایران در آستانه انقلاب دیگر قرار ندارد. نیروهای که متعهد به حفظ نظام اند، در حالت فعلی کاملاً کنترل را در دست دارند." گزارش فوق تاکید می‌ورزد که معامله بزرگ برای حل و فصل تمام مشکلات در بین واشنگتن و تهران غیر واقعی بینانه بوده و این مذاکرات در عوض باید روی (پیشرفت‌های افزایشی) بر مسائل کلیدی مختلف بشمول ثبات منطقوی و اهداف هستوی ایران متمرکز گردد. پیشنهادهای این گزارش بصورت فوری توسط محافظه‌کاران جدید که روابط نزدیک با معاون رئیس‌جمهور دیک چینی و وزیر دفاع دونالد رامسفیلد داشتند رد گردید. شیطان محافظه‌کاران جدید مایکل لیدین کسی که تهران مرکز جهانی تروریسم اسلامی ملاحظه می‌کند، در خبرگزاری ملی آنلاین نوشته است که پیشنهادهای شورای روابط خارجی تحقیر آمیز و تسکین دهنده بوده است.

اما در دورهٔ دوم ریاست جمهوری بوش با سرنگونی ناگهانی عراق نفوذ محافظه‌کاران

جدید بشکل قابل ملاحظه‌ای کاهش یافت. بعضی از محافظه کاران جدید از جمله پاول ولفووتیز و جان بولتون از نقش سیاست‌گذاری‌های خارجی حفظ شدند و نقش‌های تطبیق سیاست‌گذاری‌ها به بانک جهانی و سازمان ملل متحد محول گردید؛ درحالی که سایر محافظه کاران مانند دوگلاس فیت مجبور به ترک مقام شان شدند. بنابر این، ترک محافظه کاران جدید راه رسیدن به اداره بوش را به واقع‌گرایان و قدرت نرم مساعد ساخت. لذا تا یک حد زیادی توازن در میان نفوذ وزارت خارجه ایالات متحده امریکا و پنتاگون پیرامون موضوعات سیاست خارجی برقرار گردید.

بناً همکاری با کشورهای دیگر به منظور حل بحران سیاسی در سودان، لبنان، کوریای شمالی و ایران یادآور بکار انداختن پالیسی چند پهلوی ادارات قبلی ایالات متحده امریکا می‌باشد. پس تفوق و برتری واقع‌گرایان در اداره بوش دیدگاه و موقف محافظه کاران جدید را بصورت کامل پیرامون موضوع ایران خاموش نتوانست. تنها معاون رئیس جمهور دیک چینی حمایت‌گر سرسخت محافظه کاران جدید بود که تضمین ایجاد فرصت سودمند را به عهده خود گرفت و این‌که امریکا آماده است تا نیروی بالقوه را بر ضد ایران جهت اشغال میدان‌های نفت و گاز این کشور استفاده کند.

خلاصه، جنگ در بین ایالات متحده امریکا و ایران واقعی است، هرچند در بسیاری از مواقع این نزاع کنار گذاشته می‌شود و همکاری بین دو طرف صورت می‌گیرد. در حال حاضر واقع‌گرایان در اداره بوش دست بلند دارند و روش مورد نظر شان در برخورد با برنامه هستوی ایران از طریق رویکرد چند جانبه‌گرایی و دیپلوماسی می‌باشد. یعنی این روش در مخالفت با رویکرد یکجانبه و مداخله نظامی قرار دارد. اما اداره بوش در مطیع ساختن افرادی که به عملیات نظامی علیه ایران تشویق می‌کردند و زنگ خطر را در جهان ادامه می‌دادند، ناکام گردید.

## نتیجه گیری

وضعیت جهانی در هر زمانی ممکن است دارای رویدادها و حوادث چند جانبه باشد که می‌تواند عمل‌کردهای افراد و انگیزه‌های این عمل‌کردها را نیز تحت تاثیر قرار دهد. از آنجایی که امت اسلامی عهده دار پیشبرد دعوت اسلامی به تمام جهان می‌باشد، پس بالای هر مسلمان واجب است تا وضعیت جهانی را تعقیب نماید، شرایط آن را درک نموده و خود را با انگیزه‌های ملت‌های جهان و برنامه‌های سیاسی شان آشنا سازد. لذا به منظور درک وضعیت یا توازن جهانی قدرت باید نکات زیر را در نظر داشت:

۱. برای بررسی اعتبار و صحت هرگونه وضعیت سیاسی و یا مزیت‌های استراتژیک احتمالی بار آورنده یک سیاست خاص این را بدانیم که ممکن است و یا حتی امکان دارد که یک واقعیت مشخص در اصل یک تخیل باشد - این تنها در صورتی می‌تواند قابل درک باشد که با وضعیت بین‌المللی و ملت‌هایی که با یکدیگر رقابت می‌کنند، آشنایی داشته باشیم. واقعیت‌های جیوپولیتیک هیچ نشانه‌ای از صحت و اعتبار خود شان را نشان نمی‌دهد، ارتباط دادن عوامل گسترده‌ای مانند کشورهای که توازن قدرت جهانی را در کنار سیاست‌های ملی بوجود می‌آورند، راهی برای درک هر گونه مبارزه جهانی و تشخیص تخیلات از حقایق می‌باشد.

۲. جیوپولیتیک شاخه‌ای از علم سیاست است. لذا بدون درک سیاست، پی‌گیری وضعیت جیوپولیتیک جهانی غیرممکن و خطرناک است. بناً جیوپولیتیک به شکل آشکار از طریق سیاست درک می‌شود. به این دلیل که سیاست عبارت از خط‌مشی‌ها، برنامه‌ها و اسلوب‌های می‌باشد که برای مصالح داخلی ملت‌ها از طریق تطبیق یک مبداء مورد استفاده

قرار می‌گیرد؛ درحالی‌که که سیاست خارجی یک ملت، عبارت از روابطی است که یک ملت برای رسیدن به اهداف خویش با جهان قایم می‌کند. این خط‌مشی است که ساحه جیوپولیتیکی را تعریف می‌کند، از اینرو چاه‌های آب روبه زوال در سراسر جهان، سیاست نفت، کنترل کانال سوئز و یا خلیج فارس مسایلی آمیخته در خود نیستند، اما منافع چندگانه ملت‌های مختلف در سراسر جهان آنها را از لحاظ استراتژیک مهم می‌سازد.

۳. ملت‌ها در سراسر جهان یا ذاتاً مبدایی هستند، یعنی آنها یک مبداء را تبنی کرده‌اند که آنها را هدایت می‌کند و منحیت پایه اساسی برای استنباط قانون‌گذاری و ساخت پالیسی‌ها مانند سرمایه‌داری که ایالات متحده امریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان عمل می‌کند. و ملت‌های دیگری وجود دارند که دارای مبداء نمی‌باشند، اما دارای منافع هستند که از دید تاریخ و موقعیت آنها تعریف شده است؛ برای آنها حفاظت از منافع شان منتج به ایجاد پالیسی می‌گردد. چنان‌چه می‌توان آن را در تلاش‌های پاکستان به منظور دفاع از خود در برابر هند و استقلال طلبی تبت از چین مشاهده کرد. تطبیق مبداء و تلاش برای محافظت و دستیابی به منافع ملی منجر به تعامل در سراسر جهان می‌شود و این عبارت از وضعیت سیاسی بین المللی است.

۴. وضعیت امور هر ملت در جهان یکسان باقی نمی‌ماند و تغییرات زیادی را از لحاظ قوت و ضعف، قدرت نفوذ یا عدم آن، و از لحاظ تفاوت و تغییر در روابط خارجی‌اش با سایر ملت‌ها، تجربه می‌کند. نظر به همین دلیل غیرممکن است که چارچوب و یا مجموعه‌ای از دستورالعمل‌های ثابت را برای ارزیابی وضعیت بین المللی ترسیم نمایم، زیرا وضعیت بین المللی همیشه در حال تحول است. با این حال، تجزیه و تحلیل وضعیت بین المللی در هر زمانی با توجه به این‌که در معرض تغییر قرار دارد، ممکن است. هم‌چنان ممکن است که میزان توان قدرت‌ها را در جهان با در نظر داشت این‌که چنین ارزیابی در معرض تغییر قرار دارد، تحلیل نمائیم.

۵. وضعیت بین المللی چارچوب روابط بین المللی بین ملت‌های جهان به شمار می‌رود. این جایگاه ابر قدرت جهان و ملت‌هایی که با آن رقابت می‌کنند، می‌باشد. درک توازن قدرت جهانی بدون دانستن ملت‌هایی که قدرت‌های جهانی هستند، خط‌مشی‌ها و اهداف آنها که

رقابت دائمی بین قدرتهای جهان بر موقف ابر قدرت می‌باشد، مستلزم شناخت روابط بین الملل است. به همین دلیل، وضعیت بین المللی پایدار نبوده و در معرض تغییر و تحول قرار دارد. بناً تحلیل توازن قدرت جهانی عبارت از توضیح مورد خاص در یک زمان معین است. وقتی وضعیت بین المللی تغییر می‌کند، چنین تحلیل‌ها بخشی از تاریخ می‌شود.

۶. وضعیت بین الملل همواره در حال تحول است، زیرا آن توسط وضعیت سیاسی و اقتصادی برخی از کشورها از یک شرایط به شرایط دیگری تعیین می‌شود. چنین تغییر اوضاع و شرایط، به دلیل آنست که یک ملت خودش قوی‌تر یا ضعیف‌تر می‌گردد، و یا به دلیل آنست که روابطش با کشورهای دیگر قوی‌تر یا ضعیف‌تر شده باشد. در چنین مواردی، تغییر در توازن قدرت جهانی به علت تغییر در تعادل قدرت موجود در جهان منتج می‌گردد. نظر به همین دلیل درک وضعیت هرکشوری که بر وضعیت بین المللی تأثیر می‌گذارد، مبنای درک توازن قدرت جهانی است.

۷. شناخت وضعیت جهانی در هر زمان مشخص بدین معنا نیست که شخصی باید با تمامی سیاست‌های جهان آشنا شود. ملت‌هایی که توازن قدرت جهانی را تشکیل نمی‌دهند، نیازی نیست که مورد پی‌گیری سیاسی قرار گیرند. زیرا اقدامات اصلی در جهان توسط قدرت‌های جهانی که با یکدیگر در عرصه‌های مختلف در سراسر جهان در رقابت می‌باشند، صورت می‌گیرد.

- رویاروی سلاح‌های هسته‌ای کوریای شمالی با ایالات متحده امریکا، نتیجه مستقیم تلاش‌های ایالات متحده امریکا برای جلوگیری از چین است. چین در تلاش مذاکرات چند جانبه برای یک‌پارچه ساختن کوریالی شمالی و کوریالی جنوبی است تا این‌که دروازه عقبی آن به آتش کشیده نشود. بیانیه‌های این جلسات متناقض بوده است و چین در مورد مذاکرات خوش بین نبود، درحالی‌که ایالات متحده امریکا به طور پیوسته مذاکرات را موفقیت آمیز اعلام می‌کرد. ایالات متحده امریکا به طور مستقیم با کوریای شمالی وارد مذاکره نشده است که این مسئله موضوع را بیشتر متشنج می‌کند. بنابراین، پیشرفت تدریجی و طولانی مدت برای حضور نزدیک به ۱۰۰ هزار سرباز امریکایی در منطقه و آزمایش زرادخانه هسته‌ای کوریای شمالی در اکتوبر ۲۰۰۶م تلاش‌های چینی‌ها را گسترده‌تر ساخته و حضور پایدار

و قابل توجه ایالات متحده آمریکا را در کوریای جنوبی توجیه می‌نماید. جی ریلی این موضوع را در یک مقاله سیاسی چنین توضیح داده: "نیروهای ایالات متحده آمریکا در منطقه برای مبارزه با "گروه‌های تروریستی" که باعث بی ثباتی در منطقه شده‌اند نبوده، بلکه برای گسترش نفوذ نظامی ایالات متحده آمریکا بر قلمرو دریای جنوبی چین می‌باشد. این منطقه استراتژییک با ذخایر عظیم بالقوه نفت، خطوط حمل و نقل به خاورمیانه است و دسترسی به بسیاری از مناطق آسیای جنوب شرقی را فراهم می‌کند. حضور گسترده ایالات متحده آمریکا و اتحادیه‌های نظامی نوظهور با کشورهای جنوب شرقی آسیا موجب برانگیختن نگرانی‌های چینی‌ها می‌گردد و مانع تفاهم‌نامه‌های مستقل میان کشورهای آسیایی می‌شود از جمله ساختارهای مانند اجلاس منطقه‌ای آسیایی‌ها می‌شوند." ۴۳

- تقاضا برای استقلال توسط اوسیتای جنوبی از گرجستان نتیجه مستقیم رقابت میان ایالات متحده آمریکا و روسیه برای کنترل بر اروپای شرقی است. جنگ‌های بالکان اساساً توسط ایالات متحده برای محدود نگهداشتن روسیه در جهان بعد از سقوط اتحاد جماهیر شوروی و آوردن دولت‌های کمونستی سابق تحت ساحت نفوذ ایالات متحده آمریکا می‌باشد. روسیه قادر بود تا صربستان را به علت تعامل تاریخی‌اش تحت ساحت نفوذ خود درآورد و آن را بحیث سنگر برای خنثی ساختن سلطه ایالات متحده آمریکا بکار برد. صربستان یک مانع بزرگ در راه تطبیق پلان‌های ایالات متحده آمریکا بود و در نتیجه آمریکا آن را ضیف نمود. در ابتدا توسط مهندسی جدا سازی مونته‌نگرو از صربستان اقدام کرد و بعداً به جدا سازی کوزوو از آن پرداخت و در نهایت حمله نظامی ناتو بر نیروهای مسلح صربستان در کوزوو و هم‌چنان حمله مستقیم بر خود صربستان صورت گرفت. هم‌چنان شمال اوسیتا یک منطقه نیمه خودمختار در روسیه بود، درحالی‌که جنوب اوسیتای به گرجستان در آخرین روزهای مرگ شوروی سابق ملحق شد. روسیه پس از خنثی نمودن اهداف ایالات متحده آمریکا در منطقه، از روابط خود با اوسیتایی شمالی جهت فشار آوردن به اوسیتایی جنوبی جهت استقلال استفاده کرد. روسیه روابط نزدیک خود را با رهبری تچینوالی جایی که جدایی طلبان موضع حمایتی مسکو را خوش آمدید گفتند، حفظ نمود. نارضایتی عمیق گرجستان، بخاطر اینست که بسیاری از اوسیتایی‌های جنوبی دارای پاسپورت روسی بوده و معمولاً در معاملات تجارتي

شان از روبل روسی استفاده قرار می‌کنند.

- تقاضای تبت برای جدایی و استقلال از چین نیز یک مبارزه در میان چین و ایالات متحده امریکا است. بناً مداخله ایالات متحده امریکا در منطقه در دهه ۱۹۵۰م از طریق سازمان سیا آغاز گردید و علت آن مقابله به تنبی کمونیزم در چین بود. قیام فاجعه خونین در سال ۱۹۵۹م توسط جنبش تبت آزاد از جمله اقدامات گسترده‌ای انجام شده توسط سازمان سیا بر علیه چین کمونیستی در تبت بود. در این حادثه ده‌ها هزار تبتی جان باختند، در حالی که دالای لاما (رهبر روحانی مردم تبت) و در حدود ۱۰۰ هزار پیروان او مجبور به فرار از راه‌های مخیفانه همالیا و عبور به هند و نیپال شدند. سازمان سیا یک کمپ آموزشی نظامی مخفی را برای جنگجویان مقاومت دالای لاما در کمپ هیل نزدیک لیدویل، کلورادو در ایالات متحده امریکا تاسیس کرد.

بناً چریک‌های تبتی برای جنگ چریکی و عملیات خراب کارانه علیه چین کمونیستی توسط سازمان سیا آموزش و تجهیز کرده شدند. چین با مشکلات قابل توجه روبه‌رو شد از جمله مسلمانان ایغور در ولایت سین‌کیانگ و فعالیت‌های فالون‌گونگ در میان بسیاری از گروه‌های مخالف دیگر که برای استقلال طلبی برآمده بودند. مردم تبت خود را در میان پکن ستم‌گر و واشتنگتن فریب‌کار که در تلاش تضعیف چین بود، در دام افتاده احساس کردند.

۸. رقابت در میان قدرت‌های جهان پدیده‌ای است که از آغاز زمان پیدایش بشر وجود داشته و تا روز قیامت ادامه خواهد داشت. در زمانه‌های گذشته، مصر تحت رهبری فرعون ابر قدرت زمان بود و بین النهرین با آن رقابت می‌کرد. امپراتوری روم به ابر قدرت جهان تبدیل شد و امپراتوری فارس با آن در رقابت بود. دولت خلافت بعداً بقایای فارس و امپراتوری بیزانس روم را شکست داد و تا قرن ۱۸ منحصراً ابر قدرت جهان باقی ماند. فرانسه و انگلستان بعداً برای مدت نزدیک به ۳ قرن تا نیمه‌ی قرن ۱۸ با دولت خلافت عثمانی رقابت کردند. در آستانه جنگ اول جهانی آلمان توازن جهانی قدرت را به نفع خود تغییر داد، در حالی که فرانسه و بریتانیا با آن در رقابت بودند. بعد از جنگ اول جهانی بریتانیا بحیث قدرت جهانی ظهور کرد و فرانسه با آن در رقابت پرداخت. آلمان یکبار دیگر بریتانیا را بحیث ابر قدرت جهان به چالش کشید و تنها جنگ دوم جهانی برتری آلمان را توقف داد. سپس ایالات متحده امریکا بحیث

ابرقدرت بعد از جنگ دوم جهانی ظهور کرد و توسط اتحاد شوروی برای مدت ۵ دهه تا سال ۱۹۹۰م، یعنی تا سقوط آن به چالش کشیده شد.

۹. ایالات متحده امریکا در سال ۲۰۰۸م ابرقدرت جهان است. اگر به تردید هم گفته شود تاهنوز هم دارای بزرگ‌ترین نفوذ در سراسر جهان بخصوص در سیاست بین الملل می‌باشد. امریکا بزرگ‌ترین اقتصاد جهان را تا اکنون تشکیل می‌دهد و از لحاظ تکنالوژی بزرگ‌ترین کشور پیشرفته است و به منظور حفاظت از منافع خود پایگاه‌های نظامی در سرتاسر جهان ایجاد کرده است. ملت‌های که قادر هستند تا با ایالات متحده امریکا رقابت کنند؛ عبارت از: روسیه، بریتانیا، فرانسه و آلمان می‌باشند. تمام این چهار ملت دارای اهداف بین المللی در سراسر جهان اند. روسیه در دهه اخیر توانست تا کنترل خود را بالای منابع معدنی و آب و برق داشته باشد و بسیاری از ثروتمندان را که از تجزیه اتحاد شوروی نفع برداشتند تبعید نموده است. بنابراین، روسیه با استفاده از بعضی ذخایر انرژی بزرگ جهان حالا این کشور در حال توسعه به یک دولت دارای نیروی نظامی هوشیار بوده که با ایالات متحده در منطقه بصورت مستقیم رقابت می‌کند، آن‌هم در جایی که ایالات متحده امریکا در حدود نزدیک به یک دهه برتری بلامنازعه داشته است.

بریتانیا از لحاظ تاریخی قدرت جهان بوده و تا هنوز در مستعمرات سابقش نفوذ دارد. بریتانیا یک بازی‌گر کلیدی در اروپا محسوب می‌شود و بسیاری از برنامه‌های ایالات متحده را خنثی کرده است. بریتانیا به داشتن اهداف جهانی تداوم بخشیده و در تلاش برای حفظ منافعش توسط همکاری با ایالات متحده قرار دارد و در بسیاری از مواقع با آن به رقابت می‌پردازد.

فرانسه به مانند بریتانیا یک بازی‌گر کلیدی در تاریخ و سیاست اروپایی‌ها بوده و سیاست‌های این کشور برای دهه‌ها بالای نفوذ در سرتاسر جهان از طریق مستعمرات آن، فرهنگ فرانسوی و قدرت اقتصادی آن متمرکز بوده است.

آلمان بزرگ‌ترین قدرت سوم در جهان با سرمایه ۲.۷ تریلیون دالر بوده و منبع قدرتمند اقتصادی در اروپا می‌باشد. این کشور بزرگ‌ترین صادر کننده کالاهای اقتصادی به ارزش ۱.۱ تریلیون دالر در جهان است. آلمان امروز از طریق مجموعه‌ی متمایز از سیاست‌های اقتصادی

با برتری واقعی در منطقه و اروپای شرقی در حالت توسعه و رشد است. هم‌چنان آلمان یک نقش فعال را در میانجی‌گری موفق در مسئله تبادل زندانیان در میان اسرائیل و حزب الله بازی نمود و یک نیروی دریایی را زمان تهاجم اسرائیل بر لبنان در سال ۲۰۰۶م اعزام نمود. این نیروی اعزامی شامل دو کشتی محافظ- مکلنبورگ فورپومرن و کارلسروهه - بود که توسط هلیکوپترها، کشتی‌های تدارکاتی و قایق‌های گزمه با ۱۵۰۰ نیروی بحری حمایت می‌شد. این بزرگ‌ترین اعزام نیروی نظامی آلمان از زمان جنگ جهانی دوم به اینسو بود.

بعد از ملت‌های که بصورت مستقیم در سرتاسر جهان با ایالات متحده آمریکا در رقابت اند، چین هر چند که در حال حاضر یک قدرت منطوقی باقی مانده است، با وجود آن‌هم بزرگ‌ترین نفوذ را دارا می‌باشد. چین در اهداف بین‌المللی‌اش صرف به سطح منطوقی تمرکز فکری دارد و بس. اگر به سطح جهانی فکر می‌کرد، می‌توانست با ابرقدرت‌های جهان به رقابت پردازد. هرچند این وضعیت به احتمال بسیار زیاد در آینده تغییر خواهد کرد.

جاپان یک قدرت اقتصادی با بزرگ‌ترین اقتصاد بعد از ایالات متحده آمریکا در جهان است. باوجودی که خارج از حوزه نفوذ اقتصادی خودش کدام نفوذی ندارد. سیاست فعلی سهم‌گیری جاپان در ائتلاف‌های نظامی به رهبری آمریکا در افغانستان و حذف ماده ۹ قانون اساسی صلح جویانه‌اش به وی اجازه می‌دهد که نیروی نظامی اعزام کند و به توسعه سلاح‌های هسته‌یی خود پردازد. اما جاپان ممد تلاش‌های آمریکا برای ایجاد قدرت متوازن در مقابل نفوذ در حال گسترش چین در منطقه می‌باشد. این نفوذ جاپانی‌ها در واقع تسلط ایالات متحده آمریکا را در منطقه ثابت می‌کند، نه توسعه جاپان را.

بعد از قدرت‌های بزرگ بعضی از ملت‌های وجود دارند که در بعضی حالات بر مسایل خاصی نظر به علت تاریخی یا موقعیت جغرافیایی شان دارای نفوذ اند، ولی این نفوذ موقتی می‌باشد. هند دارای نفوذ بزرگ و صاحب تسلیحات اتمی است و ظرفیت آن را دارد تا در آینده در منطقه خودش نفوذ داشته باشد، درحالی که ایتالیا قبل از جنگ دوم جهانی قدرت مطرح بود. اما این قدرت ایتالیا حالت موقتی داشت. در حال حاضر، این توازن قدرت در جهان است که احتمال تغییر آن در هر لحظه وجود دارد. تحلیل و فهم تاریخی قدرت این دولت‌ها، چگونگی توسعه و رشد شان، نفوذ عقاید و ارزش‌های شان و ایدیولوژی‌های که آنها انتخاب

کرده‌اند به ما فهم انگیزه‌های این دولت‌ها را بطور انفرادی فراهم می‌سازد. تمام این دولت‌ها به سطح جهانی باهم رقابت می‌کنند و هم‌چنان با ابرقدرت جهان، ایالات متحده امریکا نیز در رقابت قرار دارند. اوضاع بین‌المللی می‌تواند به بسیار وضاحت قابل فهم باشد، زیرا اوضاع سیاسی جهان رقابت در میان قدرت‌های بزرگ جهت رسیدن به منافع ملی شان است.

۱۰. مسلمانان باید این موضوع را به ذهن بسپارند که هرچند اوضاع سیاسی جهان برای این امت در سطح جهانی وخیم به نظر می‌رسد، بسیاری از این تصاویر سرابی بیش نبوده و می‌تواند به سادگی قابل تغییر و تبدیل باشد. امت اسلامی از لحاظ تاریخی یک ابرقدرت بود و تا قرن نهم در سیاست جهانی نفوذ بالقوه داشت؛ اما با نابودی دولت خلافت در سال ۱۹۲۴م نفوذ شان کاهش یافت. مسلمانان در این سال بدون دولت شدند و از آن زمان به این طرف در یک وضعیت تاریک و پر از هرج و مرج بسر می‌برند. هرچند در دهه اخیر تغییر امت به نقطه اوجش رسیده و حتی علایم ظهور خلافت در میان غیر مسلمانان یکی از پر رونق‌ترین فکر شده است. امت اسلامی بعد از چشیدن طعم گنده افکار غربی بشکل جهانی ایدیولوژی سرمایه‌داری و نظام دموکراسی آن را رد نمودند و خواهان حاکمیت اسلام اند و به اذن الله سبحانه و تعالی ظهور آفتاب خلافت در حالت برآمدن است و توسط پیامبر اسلام محمد ﷺ در حدیث زیر بشارت داده شده است:

"سلسله نبوت در میان شما تا زمانی که الله سبحانه و تعالی بخواهد داوم می‌داشته باشد، بعداً الله آن را از شما می‌گیرد. سپس خلافت راشده مطابق به منهج نبوت ظهور می‌کند. تا زمانی که الله بخواهد این خلافت ادامه پیدا می‌کند و بعداً الله آن را از شما دور می‌کند. بعد از آن رهبری میراثی حاکم می‌شود و تا زمانی که الله بخواهد ادامه می‌یابد و پس آن او سبحانه و تعالی اگر بخواهد آن را تغییر می‌دهد. بعد از آن حاکمان ظالم و ستم‌گر ظهور می‌کند و تا زمانی تا دوام می‌داشته باشد که الله ﷻ اراده کند، و بعداً اگر اوسبحانه و تعالی بخواهد آن را تغییر می‌دهد. بعد خلافت راشده به منهج نبوت تاسیس می‌شود." بعداً او ﷺ خاموش شد. (مسند امام احمد، شماره حدیث ۲۷۳)

## منابع و مآخذ

1. Woodrow Wilson speech at St. Louis 11 September, 1919
2. Rodrik D (1999) 'Institutions for hiGh quality Growth; What are they and how to acquire them,' Paper prepared for IMF COncference on 'seCOnd Generation reform' WashinGton DC, 8-9 November 1999
3. R. Alan Dahl, I. Shapiro, J. A. Cheibub, The Democracy Sourcebook, MIT Press 2003 and M. Hénaff, T. B. StronG, Public Space and Democracy, University of Minnesota Press
4. World Population Clock – Worldometers, retrieved September 2008, <http://www.worldometers.info/population/>
5. "The ins and outs: The EU's most effective foreiGn-policy instrument has been enlarGement. But how far can it Go?"  
The ECONomist, October 2008, [http://www.eCONomist.COM/research/articlesBySubject/displaystory.cfm?subjectid=682266&story\\_id=8808134](http://www.eCONomist.COM/research/articlesBySubject/displaystory.cfm?subjectid=682266&story_id=8808134)
6. Koppelaar, Rembrandt H.E.M, 'World Production and PeakinG Outlook,' 2006-2009, retrieved 18th September 2008, [http://peakoil.nl/wp-COntent/uploads/2006/09/asponl\\_2005\\_report.pdf](http://peakoil.nl/wp-COntent/uploads/2006/09/asponl_2005_report.pdf)
7. James Rubin, November 2003, retrieved 2nd October 2008, <http://www.newstatesman.COM/200311170002>
8. US Ambassador Warren Zimmerman in an interview with the Croatian daily Danas, 12 January 1992, reprinted at <http://www.emperors-clothes.COM/interviews/nothinG.htm>
9. Karen Talbot 'BackinG up Globalization with MiliTARY MiGht' New World Order OnslauGht, COvert Action Quarterly, Issue 68, Fall 1999, <http://www.Globalissues.orG/Geopolitics/Articles/BackinG.asp>
10. Benjamin Schwarz & Christopher Layne 'The Case AGainst Intervention in Kosovo,' the nation, 19th April 1999, <http://www.thenation.COM/doc/19990419/>

schwarz/sinGle

11. <http://www.fair.orG/press-releases/kosovo-solution.html>

12. UN Security COuncil Resolution 912 (1994), implementinG an ‘adjustment’ of UNAMIR's mandate and force level as outlined in the SpeCIAL Report of the SecreTARy-General on the United Nations Assistance Mission for Rwanda, April 20th 1994 (document no. S/1994/470), retrieved 2nd July 2008, <http://daccessods.un.orG/access.nsf/Get?Open&DS=S/1994/470&LanG=E&Area=UNDOC>

13. Watson, Roland, "Bush deploys hawk as new UN envoy," The Times, March 2005, retrieved 1st July 2008,

[http://www.timesonline.CO.uk/tol/news/world/us\\_and\\_americas/article421888.ece](http://www.timesonline.CO.uk/tol/news/world/us_and_americas/article421888.ece)

14. Vincent B Khapoya, ‘The African Experience,’ Prentice Hall, 1998, p 132

15. Ibid pp 134-143

16. Golnaz Esfandiari, AfGhanistan/Iran: Relations Between Tehran, Kabul GrowinG StronGer, [http://www.parstimes.COM/news/archive/2005/rfe/afGhanistan\\_iran\\_relations.html](http://www.parstimes.COM/news/archive/2005/rfe/afGhanistan_iran_relations.html)

17. Richard Haas, ‘The new Middle East,’ ForeiGn Affairs, December 2006, retrieved June 2008,

<http://www.foreiGnaffairs.orG/20061101faessay85601/richard-n-haass/the-new-middle-east.html>

18. <http://www.iht.COM/articles/2006/11/21/news/assess.php>

19. FBI crime clock, 2005, retrieved June 2008, [http://www.fbi.Gov/ucr/05cius/about/crime\\_clock.html](http://www.fbi.Gov/ucr/05cius/about/crime_clock.html)

20. Prime Minister Henry Campbell-Bannerman, Campbell-Bannerman Report, 1907

21. John BaGot Glubb, ‘A soldier with the Arabs,’ Hodder & StouGhton, 1957

22. Abu Ghazi, ‘Political views on Palestine,’ Al Khilafah Publication, ISBN 1 899574 042,71

23. Barnett C (1972) ‘The COLLapse of British Power,’ Macmillan, ISBN 0333679822, and also Paul Reynolds, ‘Suez:

End of empire.'

24. Barnett C (1972) 'The COLLapse of British Power,' Macmillan, ISBN 0333679822

25. J.W. Smith, 'The World's Wasted Wealth 2,' (Institute for ECONomic Democracy, 1994), p. 123

26. William Easterly, *The White Man's Burden; Why the West's Efforts to Aid the Rest have Done So Much Ill and so Little Good*, (PenGuin Press, 2006), p. 4

27. RethinkinG foreiGn aid,' Cato institute, Vol 22, No 2, autumn 2002 [http://www.CIAonet.orG/olj/cato/v22n2/cato\\_v22n2ose01.html](http://www.CIAonet.orG/olj/cato/v22n2/cato_v22n2ose01.html)

28. It's the 'Blame the Victim' Summit, Action for Southern Africa, June 25, 2002. [http://www.actsa.orG/News/press\\_releases/250602\\_nepad.htm](http://www.actsa.orG/News/press_releases/250602_nepad.htm)

29. BBC News Online, 'EU deplores 'danGerous' Islam jibe,' 27th September 2001, retrieved 3rd July 2008, <http://news.bbc.CO.uk/1/hi/world/europe/1565664.stm>

30. Barbarians at the vault, 'Modern finance is under attack. Yet the bankinG system has done much better than it is Given

credit for,' the ECONomist print edition, May 2008, [http://www.eCONomist.COM/opinion/PrinterFriendly.cfm?story\\_id=11376185](http://www.eCONomist.COM/opinion/PrinterFriendly.cfm?story_id=11376185)

31. World Bank Development indicators 2008

32. [www.iariw.orG/papers/2006/davies.pdf](http://www.iariw.orG/papers/2006/davies.pdf)

33. National IntelliGence Estimate, December 2004, Report of the National IntelliGence COuncils 2020 project, 'MappinG the Global Future,' PG 83-92, <http://www.foia.CIA.Gov/2020/2020.pdf>

34. Fromkin D, *A Peace to End All Peace*, New York: Avon Books, 1989

35. <http://www.divinity.cam.ac.uk/cip/islam-CONference.php>

36. Ali Gomaa, June 2007, 'Fatwas and modernity,' Dar al-Ifta al-Misriyyah, reproduced in Newsweek BloG,

WashinGton Post (Translated from Arabic), [http://newsweek.washinGtonpost.COM/onfaith/Guestvoices/2007/06/fatwas\\_and\\_modernity.html](http://newsweek.washinGtonpost.COM/onfaith/Guestvoices/2007/06/fatwas_and_modernity.html)

37. Fukuyama F, 'Is this the aGe of the autocrat,' the aGe.CO.au, AuGust 2008, retrieved 10 Sep 2008,

<http://www.theAge.COM.au/opinion/is-this-the-age-of-the-autocrat> 20080827-43yf.html?page=-1

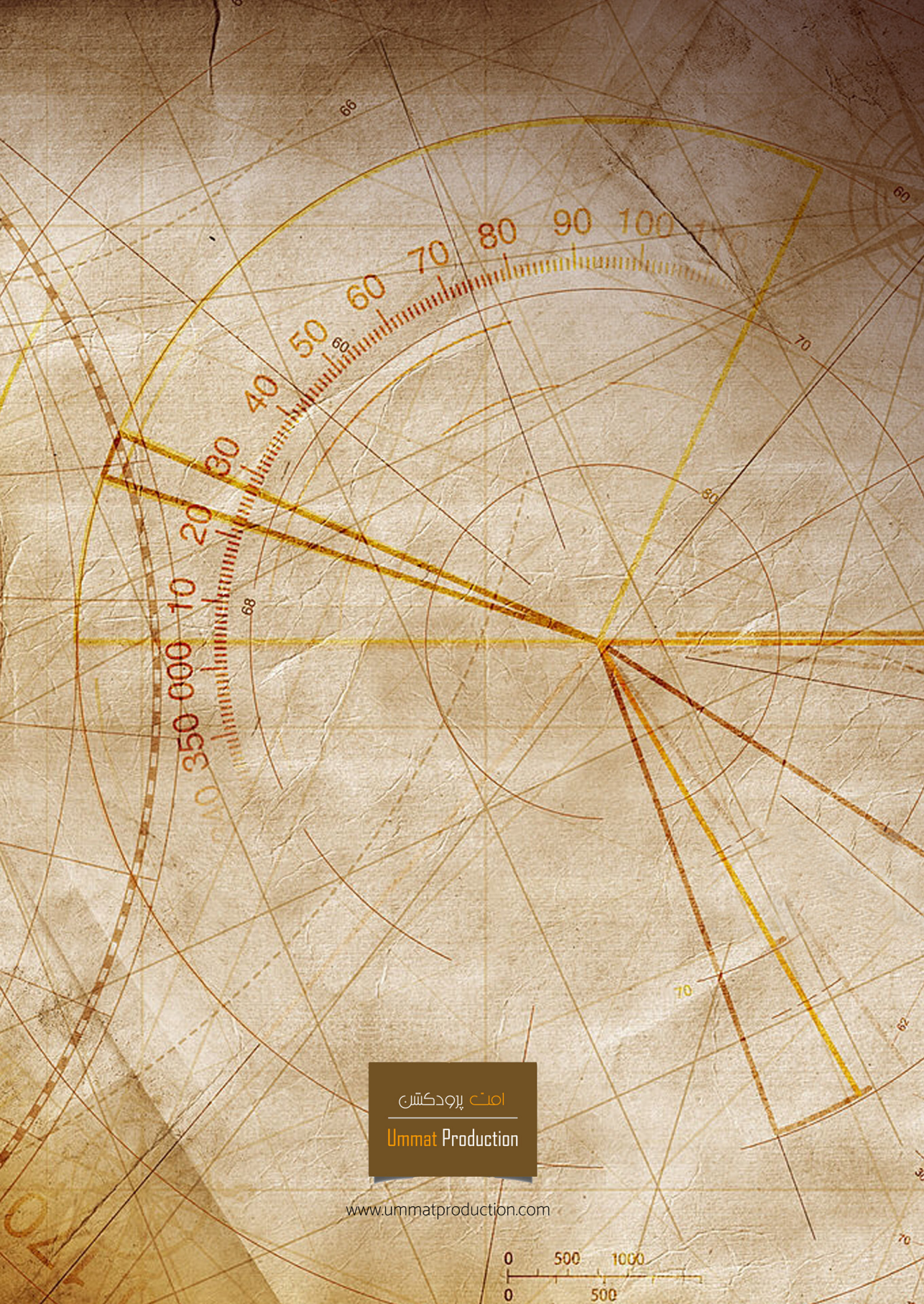
38. Briscoe N, 1907, 'The economic policy of Robert Walpole,' New York, The Columbia university press

39. Joon Chang H, (2003) 'Kicking away the ladder; development strategy in historical perspective,' Anthem Press

40. Mary Henock 'China's Graft: Tough talk, old message,' 27th Sep 2004, <http://news.bbc.co.uk/1/hi/world/asia-pacific/3693714.stm>

41. Reilly J, Feb 2002, The U.S. "War on Terror" and East Asia,' Foreign Policy In Focus,

<http://www.fpiif.org/papers/asia2002.html>.



امت پراڈکشنز

Ummat Production

[www.ummatproduction.com](http://www.ummatproduction.com)

